بنام خدا

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود

نژاد بشر

یا

فرهنگ حیات انسانی

تالیف

سلطان یدالله همایون فر

ترجمه و اقتباس از کتب خارجه

قسمت اعظم، از کتاب (نژاد و ملل دنیا) تألیف **دنیکر** ترجمه شده

طهران - مطبعه مجلس ۱۳۱۴

تألیف این کتاب را به پدر بزرگوارم تقدیم مینمایم

بهمن ٢٣١٤

سلطان یدالله همایون فر

آغاز سخن

سالها بود که از اوان شباب همیشه در فکر اصول ومبادی جزئیات حیاتی انسان بوده ، ودانستن علل ایجاد هر اساس و هرعادتی را بحدی آرزومند بودم که کم کم در جستجوی موجبات آن شده و بالاخره این آرزوی مبدأ تشکیل هرگونه نظاماتی بین ملل که بالنتیجه حیات بشررا دربردارد مرا برآن واداشت که بدواً در وضعیات رفتار وجزئیات خانوادگی افراد و رفقای خود دقیق شده و خواهی نخواهی شدت بسط این افکار مرا به خواندن کتب نژادی ترغیب وترجمه کتابی را شروع نمودم . چون این اقدام هم باز با کثرت آمالم تکافو ننمود ؛ کتب دیگری را جستجو کردم که بتوانم از روی آن جزئیات حیاتی انسان های قدیم را در مراحل اولیهٔ تمدن مطالعه نمایم . شروع و ادامهٔ باینکار خود مطالعات نژاد شناسی را ایجاب وبالنتیجه گذشته از انواع اکتسابات که از کتب و جرائد خارجی نموده بهترین کتابی که این آتش حرص مرا فرو نشانید کتاب : نژاد وملل مختلف دنیا ؛ تالیف **دنیکر** فرانسوی است که توانستم ازروی آن مطالعات خود را ادامه داده واساس این کتاب راروی آن اطلاعات قرار دهم .

ضمناً لازم است خاطر خوانندگان گرامرا مطلع سازم : صفحات این کتابرا که دنبال کنیم هرگونه عادتی که اساس هرقسم نظاماتی بین ملل را تأسیس وبالاخره زنجیر حیاتی ملل را در بر گرفته ومرام مؤلف است مطالعه کنیم با تطبیق وضعیات حیاتی ملل قدیمی و وحشی کنونی فرض شده است ؛ علت این مقایسه و اضح است بهترین پایه ومستحکمترین بنیانی است که برای مطالعات حیات ملل کنونی درمراحل اولیه ما را کمک خواهد کرد ؛ چون خواهی نخواهی تمام ملل متمدن امروز که پا به آخرین پله تمدن گذارده اند در اعصار خیلی قدیم از همین جادهٔ بشریت عبور نموده

و با کم و بیش اختلافات همین جزئیات حیاتی را دارا بوده اند .

خلاصه با وجود منتهای مشقاتی که تألیف این کتاب (شاید اول کتابی است که بزبان ایرانی ترجمه و تألیف شده) ایجاب نموده است آرزومندم اگر لغات یا عباراتی مورد پسند ادبا و فضلای گرام واقع نشد با نظر اغماض و عفو ملاحظه فرموده و با تصحیح آن بر من منت گذارند .

در پایان سخن سپاس گذاری خود را حضور دانشمندان و رفقای عزیز که برای تألیف این کتاب مرا کمك کرده و با نظر مهر و محبتی مساعدت های علمی وادبی به بنده نموده اند تقدیم نموده و امیدوارم با قبول تشکرات صمیمی من بیش از پیش مرا مرهون خود سازند .

بهمن ۱۳۱۴

سلطان یدالله همایون فر .

بنام خدا

فصل اول

مبداء بشر

زمینی را که ما کره مینامیم وعالم یا دنیای محیط ما است، روز اوّل عبارت از بخار مشتعلی بوده که پس از مدتها بحالت مایع وبعد بحالت جمود مبدل گردیده، پس جسمی شده که درنتیجه گردیدن بدور خود مدوّر ودر جوّ لایتناهی معلّق مانده، ومطابق تحقیقات علمای زمین شناسی از سه قسمت مرکب میشود :

۱ – از یك محیط بخار که قسمتی از آن هوای مجاور زمین است و قسمت دیگر فضای بی‌پایانی‌است که آنرا جوّ یا **آتمسفر** (۱) مینامند ولی هنوزعلم انسانی به تفکیك اقطار این دو قسمت واقف نشده و بطور تقریب قسمت اول را تا صد کیلو متر حدس می زنند.

۲ – از یك قشر جمادی کـه در اثر سرد شدن موادّ آتش مثل روی فلزّی که ذوب شده و بحال مایع بگذارند سرد بشود تشکیل پستی و بلندی هائی داده‌است.

۳ – از یك هستهٔ درونی یا مرکز مشتعل.

هوای محیط ما یاجوّ نیز مطابق تحقیقات علماء مرکّب است از آزوت، اکسیژن واسیدکاربونیك که بطور تقریب ازوت چهار پنجم، اکسیژن یك پنجم، و آسیدکاربونیك یك دوهزارم هوارا تشکیل میدهند. حالا پس ازاین مختصر ببینیم آیا از روز اول روی همین کره ارض بشروجود داشته؟ واگر نبوده چه بوده؟

بعقیدهٔ علمای طبیعی در اول هیچ نبوده ولی همیشه **ماده** یا **عنصر** (۲) از همان وقتی کـه زمین بحالت گـاز بوده وجود داشته و حوادث یا **فنومن** (۳) های موادّ

---

(1) Atmosphère (2) Matière (3) Phènomenes

اصلیّه نسبت بهم تأثیراتی نموده که از آنها تولید اغتشاشات، اضطرابات و تغییرات روی کره ارض ظاهر گردیده.

پس روی همین زمینه کم و بیش میتوانیم بگوئیم جماداز روز اوّل بوجود آمده وبطوراختصار: در تحت تأثیرات مواد اصلیّه‌طبیعت نسبت بهم، ازهمین جمادات نباتاتی تولید و از همین نباتات حیواناتی ایجاد و بالاخره از همین حیوانات انسان بوجود آمد و مطابق عقاید طبیعیّون زندگانی حیوانی آخرین حلقهٔ زنجیر طویلی است که طبیعت روی جادهٔ تغییرات وتبدیلات تدریجی سیر نموده است.

آیا در انسان یا در حیوان مادّه هست که ازبخار ومایع و موادّ معدنی مرکب نشده و بترتیب مخصوصی با هم مختلط و ترکیب نگردیده و بالاخره به منابع جمادی منتهی نشود؟

نبات، حیوان، انسان، وقتی مرد چه میشود؟ جز خاك یا جماد؟

امّا آیادرچه مدت زمانی، وباچه سرعتی این تکامل‌جریان‌خودرا سیرنموده‌است؟ حکمای قدیم گفته اند تغییرات طبیعت باجست‌و خیز و طفره نبوده بلکه هزاران قرن و ملیونها یا میلیارد ها سال طول کشیده تاموجودات دوره تکامل جمادی به نباتی، و نباتی به حیوانی، و حیوانی بانسانی را تغییر داده اند و بالاخره هر چه موجود است تابع قانون تدریج وسیر می‌باشد.

زمانی را که حیوانات اولیّه روی زمین بوجود آمده‌نتوانسته اندمعلوم کنند.، همینقدر میگویند از روی قدیمترین‌باقیمانده **فوسیل**(۱) یا موالیدالارض که دیده شده از سنگهای **شست**(۲)و خاك رس وسنگ الواح موجوداتی شبیه به گیاه بوجود آمده مثل **کرینوئید** (۳) که‌بقعر دریا چسبیده و بازوهای متحرّك آن‌که بالای‌ساقه‌یا بدن آن‌متصل‌است باهزاران استخوان‌کوچکی که بوسیله‌مفصل‌ها بهم متصل شده عرض اندام نموده، که پس‌از طیّ‌دوره نباتی بدین شکل تغییر کرده و اقسام این نوع زیاداست که ذکر آنها فعلاً مارا از صحبت دور کرده و داخل یك رشته علوم طبیعی مینماید.، ولی اینها را هم باز نمیتوان ثابت کرد که اوّلین حیوان ظاهر شده روی کرهٔ زمین

(1) Fossile (2) Schest (3) Crinoïd

هستند و در مقابل سؤال، ارائه یا ثبوت، اوّلین موجود روی زمین تمام علماء فنون طبیعت متحیّر و عاجز مانده اند.

از نظر وظائف الاعضاء انسان با حیوان و نبات یعنی موجودات آلی که روی کرهٔ ارض هستند، فقط با تفاوتی که در اجزای متشکله آنها است اختلاف دارند، و از نقطهٔ نظر اراده و فکر به نسبت تمرکز موادّ مایع و اختلاف قوای محرّك است که هر کدام آنها را به حرکات معموله و عادی خود وامیدارد، «زندگی برای همه است.» و چون مرگ را برای تمام موجودات حتمی بدانیم پس حیات نیز برای همه یکسان است. «بیشات (۱) یکی از حکماء کتابی را در چند کلمه تشریح نموده می گوید:

حیات نتیجهٔ حاصله از مجموعهٔ قوائی است که در مقابل مرگ دفاع می کنند.

بالاخره بشر روی کره ارض ظاهر یا خلقت شد. اما آیا آن بشر هم شکل ما بود؟ و اگر بود کجا بود؟ کي بود؟ و چه وقت بود؟

هرچند از روی کتابهای آسمانی، قصص و حکایات، تواریخ و روایات بشر اولیّه را آدم و حوّا و در جزیرهٔ سراندیب گفته اند ولیکن محقّق است عکسی از آنها نزد ما و در دسترس ما نیست تا شکل بشر اول را بتوانیم ببینیم، بصرف حکایات نیز نمیشود صورت کسی را مجسّم نمود پس مجبوریم که تشخیص و تدقیق علمای فن را که از روی استخوانهای سر و فوسیل و هزاران چیز دیگر از اعصار سابق و ازمنهٔ قدیم یافته اند قبول نموده و ملاك خود سازیم، شاید به مقصود مطلوب نائل شویم.

شرح موّاد اصلیّه و تأثیرات حوادث و فنومن های مختلف در موجودات و طبقات آن مطابق قوانین (داروین) فیلسوف معروف و طبیعیون دیگر و بالاخره دخالت در این رشته مستلزم مطالعات و کتب دیگری است که این مختصر گنجایش آن را ندارد همینقدر باید دانست که همه بشر را میشناسیم، ولی سطحی، و مبدأ را نمیدانیم، و دنبال این مقصود هم نرفته ایم و غالب نویسندگان بزرك دنیا مخصوصاً ایران که تاکنون خود را برای نوشتن کتب و یادگاریهائی حاضر نموده اند، بیشتر اوقات گرانبهای خود را برای قسمت های سیاسی ملل: جنگ، نزاع، سیاست، اغتشاش، فتوحات، و یا شرح معاشقه و تعیّش اشخاص

(1) Bischat

و امثال آن صرف نموده و کمتر روی اصول تکامل بشر و جامعهٔ بشریت در ازمنهٔ مختلف صرف وقت و بذل توجه نموده اند و اگر هم علمائی برای نیل باین مقصود زحماتی کشیده و مشقّاتی تحمّل نموده اند، اسمی از آنان در صفحات کتب نیست و تاریخ هائی را بنام آنها مفتخر نکرده، و بالنتیجه وسائل تشویق دیگران را فراهم ننموده‌اند.

«لوی ژاکولیو» [1] طبیعی‌دان فرانسه در یکی از تألیفات خود [2] در اوایل کتاب که فلسفهٔ تاریخ و حقوق بشریت را تشریح نموده می‌گوید مورخین بزرگ دنیا که تمام حوادث جاریهٔ ملل را تحت نظر گرفته، با سعی و جدیتی آثار برجستهٔ اشخاص را بچشم دیگران می کشند، چرا هزاران سطر کتاب خود را برای اسکندر که آسیا راببااد یغما و غارت داده با خاك یکسان نمود تخصیص می‌دهند، برای ناپلیون هزار جلد کتاب می نویسند، ولی از **لاوازیه** مخترع شیمی یا **پاستور** محیی بشر و علماء دیگر اظهار قدر دانی نمی کنند. آیا پاستور در ردیف مردمان بزرك دنیا از اشخاصی که هزاران جان عزیز را فدای میل و ارادهٔ خود نموده اند بالا تر نیست؟ چه خدمتی می توان گفت اسکندر کبیر، ناپلیون وشارلمانی بعالم انسانیت نمودند.

بالاخره از صحبت دور شدیم صحبت از بشر بود واجداد اولیّه او.

برای شناختن بشر، همین بشری که امروز در طبقات افلاك، واعماق بحار، دخالت و دست درازی نموده و با قوای طبیعت در برّو بحر جدال می‌کنند لازم است بدواً اورا منفرداً معاینه نموده و شناخت تا بتوان آنرا مقیاسی برای تفحّص خود قرار داده و از اینرو پی باصل ببریم. پس از آن داخل جزئیّات وتغییرات حیات او بشویم و بفهمیم که تمام جزئیات زندگانی بشر آنچه تاکنون بوده و هست همه عادت است و هیچ نیست جز عادت.

تشریح این چند کلمه از روی قوانین معرفة النفس و فلسفه در فصل ششم نوشته شده فعلاً از بسط آن خود داری و دنبالهٔ سخن را در شناسائی بشر فردی می گیریم.

آنچه محقق است مطابق قوانین حیوان شناسی اولین جنس بشر از قرنها قبل

---

(1) Louis Jacolliot (2) La Genèse de la Terre et de L'homme

روی کرهٔ ارض وجود داشته .، درتعداد سالیان پیدایش آن بعضی از علماء فن از دویست و پنجاه الی ۳۰۰ هزار سال و برخی فقط تا سی هزار سال تخمین زده‌اند.

برای استخراج و تعیین واحدی از میان اولین نژاد بشر بحدّی علماء باشکالات مصادف شده که تا کنون نتوانسته اند روی کره نژادی را کاملاً خالص یافته و از روی آن سر سلسله نژادی را تعیین نمایند، و تصوّر میرود این مسئله رابدون مشاجره می توان ادّعا کرد سر سلسلهٔ صحیح ودقیقی برای جنس ابوالبشر نیست.

از آنجائی که انسان بمرور زمان پلّه های عدیدهٔ تمدن را بالا رفته ، برای خود اشیاء ساخته ، خانه ساخته ، مربّی بوده ، وهزاران اختراعات نموده نمیتوان آن را با جنس حیوانات بیك اسم خواند، پس باید طبقه بندی طوائف و نژاد مختلف بشر را باسامی دیگری نامیده چنانچه در علم حیوان شناسی نوع را برای حیوان وجنس و نژاد را برای انسان فرض نموده و برای شناختن انسان وسائل و راههای دیگری را لازم دانسته اند.

از روی فرمول **کوویر** (۱) فرانسوی برای جدا کردن نوعی از نوع دیگر ، باید آحاد متشکّله هر قسمت کاملاً بهم شباهت داشته باشند و این هم پر واضح است که شباهت تام وتمام دو موجود بهم غیر ممکن است و این قضیّه مخالفی هم ندارد (**لا یَتَجلّی الله فی صُورَةٍ مَرّتین**) زیرا دو گیاه یا دو حیوان وجود ندارد که اقلاً در قسمتهائی با هم اختلاف نداشته باشند، و تمام حیوان شناسهائی که تا حال از روی امتحانات عدیده و تجربیّات متعدّده خواسته‌اند تقسیم بندیهائی دقیق برای انواع گیاه یا حیوان یا انسان بنمایند تصوّر میرود که غیر ممکن بوده ، مخصوصاً از وقتی که انسان قدیمی خود را شناخته ، آتش حرص و آز در درون او ایجاد شد، بمال و منال غیر از خود دست برده بر او مسلّط و بالاخره بر مایملك و عیال واولاد او مستولی گردیده ، از همین جا اختلاط نژاد بشر شروع و این مسئله پیوند نژادهای مختلف بقدری مهمّ است که غالباً در جریان تحقیق علم نژاد شناسی باعث اشتباهات بزرگ میشود.

---

(1) Cuvier

هرچند همهٔ انسانها یکی هستند ، یا باصطلاح خلقت بشر و بالاخره اسکلت و صور خارجی آنها یکی است ولی اختلافات مهمّی در قبال این اشکال یافت میشود که باید هر قسمتی را دقیقاً مورد مطالعه قرارداد .

عدّه از علمای انسان شناسی که آنها را متابعین عقیدهٔ **کثیر الاصل** (۱) مینامند معتقدند که انسان موجوده روی کرهٔ ارض از ریشه نژادو اصل مختلف هستندوبالعکس عدّهٔ دیگر متابعین عقیدهٔ **واحدالاصل** (۲) مدّعی هستند که همه از یك منبع و یك سلسله منشعب شده اند و اختلافات صوری و معنوی فقط در نتیجهٔ تغییرات آب و هوا بوده که شرائط صوری را تغییر داده و یا ممکن است بواسطهٔ اختلاط طبیعی غیر محسوسی ، ویا بالاخره بعلّت اختلاط وامتزاج نژادها این تفاوت صورت گرفته .

شاید افکار ، آداب وعادات **اسکیموها** یا قبایل **کنگوی** علیاو یاسیاهان استرالیا یك روزی میراث و موهوب کرهٔ ارض بوده چنانچه دکتر **هارویکا** که بقایای نژاد آسیائی را در **آلاسکا** کشف کرده است ، ساکنین قدیم اروپارا باسیاهان استرالیا یکی میداندو بعقیدهٔ این قسمت علماء آب وهوایا محیط جغرافیائی اگر در شکل موجب تغییرات باشد درجنس گمان نمیرود تأثیری داشته باشد ، بالاخره این مسئله کاملاً درمقابل تمام اطلاعات علماء لا ینحلّ است ، ولی چیزی را که باید تصدیق کرد اینست که ارتباط کاملی بین ساختمان صورت خارجی انسان با خواصّ روحی وباطنی موجود است که البته نسبت به اختلاف نژادها تفاوتهای کوچکی میکند ، و از اینها میتوانیم به ترکیبات اجتماعی و قسمتهای اختصاصی بشر پی ببریم .

---

(1) Polygenistes (2) Monogenistes

*

فصل دوم

خواص بدنی انسان

خواص مختلف بین انسان و میمون

ازروی قوانین علم حیوان شناسی انسان جزء حیوانات پستان دار جفت دار است، برای اینکه هم پستان دارد و هم بدنش کم و بیش از مو پوشیده شده و بالاخره از نطفه‌ای که در شکم مادر با استعانت جفت تغذیه نموده تولید می‌شود، پس در اینصورت طبقه ای را بین حیوانات داراست، اما کدام طبقه ؟

مطابق عقیدهٔ قسمتی از علماء و محققین انسان شناسی انسان از خانواده یا طبقه **پریمات** (۱) یا میمون های اولیه است .

این طبقه از پنج طایفه تشکیل می شود : دوطایفه ازاینها عبارت از میمونهای دنیای جدید هستند (۲) که از موضوع صحبت ما فعلاً خارج است و سه طایفه دیگر را که میمونهای دنیای قدیم می‌نامیم (۳) ازدوطایفه فوق الذکر بیشتر به انسان شبیه هستند چنانکه تمام ترکیبات دندانشان عیناً مثل انسان است ، ولی آنها روی چهار دست و پا راه میروند و انسان روی دو پا و این وضعیت و روش در نتیجه ساختمان ستون فقرات آنهااست ، بدین طریق که سه انحنای (مغز ، پشت، کفل) که در انسان آنقدر کامل و تا حدّی مجزّا است در آنها بنظر می‌آید که یك رشته و بهم متّصل است و از سر تا دُم تشکیل یك سلسله را داده و این انحنا را در آنها ایجاد می‌نماید .

از این سه طایفه بازخانواده‌ای که موردمداقه و مطالعه قرار گرفته میمونهای شبیه بانسان (٤) هستند که باز بچهار دسته کوچکتر تقسیم می‌شوند وعبارتند از **گوریل**، **شمپانزه** (در افریقای مرکزی) و **اورانگ‌اوتان** و **ژیبون** (که در آسیای جنوبی) نشو و نما کرده اند ، وبین چهار دستهٔ مذکور نیز اختلافات قابل ملاحظه‌ای در راه رفتن و حرکاتشان دیده می‌شود .

---

(1) Primate (2) Singes Platirhiniens (3) Singes Catarhiniens
(4) Singes Anthropoïdes

راجع به گوریل چون از این چهار قسم مذکور بیشتر به انسان شباهت دارد تحقیقات هم در اطراف آن بیشتر شده و اکنون هم علماء در هرجا مشغولند که اطلاعات بیشتری کسب نمایند مثلاً **دکتر هارولد** یکی از علمای عصر معاصر در صدد است که اصول زندگانی گوریل را در مأوای خودش مطالعه نماید .

طایفهٔ مذکور بیشتر در **کنگوی** بلژیك نشو و نما کرده و در ۱۹۲۱ که دکتر **کارل** برای مطالعات دقیقی به آن صفحات رفته بود برحسب پیشنهاد او و تصویب پادشاه بلژیك قطعه زمین خیلی وسیعی را برای این خانواده اختصاص دادند که در آنجا نشو و نما نموده و مانع از این باشند که نسل آنها بتدریج معدوم شود ، حتی قدغن اکید شده که بهیچ یك از محصولات آن زمین کسی دستبردی نزند .

خلاصه حالا وقتی بخواهیم انسانرا با میمونهای شبیه بانسان که از همه حیوانات بانسان نزدیکترند مقایسه نمائیم اختلافات عمدهٔ ذیل مشاهده میشود :

میمون با چهار دست و پا راه میرود وانسان در نهایت آزادی روی دوپا ،

اما چرا وضعیت راه رفتن انسان روی دوپا است ؟

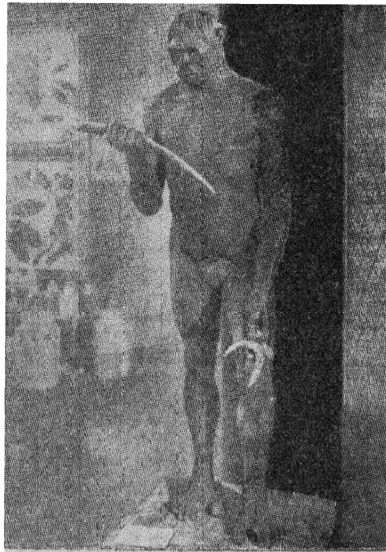
پروفسور **رانکه** (۱) آلمانی برای آن دلیلی علمی اقامه نموده و مدعی است این طرز روش و تغییر در نتیجه انبساط و تکامل قوای مغزی است که به نسبت بزرگ شدن جمجمه و ازدیاد موادّ نخاعیّه وضعیت هیکل انسان اصلی غیر کامل را تغییر داده و بالاخره توازن کامل سر را روی بدن تکمیل نموده ، و باید دانست که بین میمون های شبیه بانسان عضلاتی قوی مانند **زائده** (۲) و **قَمَحْدُوَه** (۳) بیکدیگر متصل شده و مانع از اینست که سر روی سینه افتاده و جهاز تنفس را زحمت بدهد ، در صورتیکه در انسان چنین عضلاتی در نوك یا پشت گردن وجود ندارد .

برخی دیگر از محقّقین بالعکس وضعیت دو پائی انسان را فقط در نتیجه کثرت مواد نخاعی می دانند و بالنتیجه هر کدام از این دو عقیده را قابل قبول بدانیم می بینیم انسان در موقع تولّد کاملاً آثار چهار دست و پائی را دارا و همینکه شروع براه رفتن

---

(1) Ranke (2) Apophyse (3) Occipute

می کنند (از سال دوّم) کم کم انحنای کفل در او ایجاد می شود، وبعد کم کم که شروع بسخن گفتن نمود با دوپا راه میرود،؛ ممکن است قوهٔ ناطقه رانیز باطرز دوپا راه‌رفتن انسان ارتباطی باشد. در هر صورت آنچه محقّق است کثرت قوای مغز سر انسان در این زمینه عامل مهمّ و اصل مسلّمی است.، چون برطبق امتحانات عدیده‌ای که علماء فن نموده اند مغز سر انسان درمرد ۱۳۶۰ گرم و درزن ۱۲۰۰ گرم است واین شماره ممکن است تا ۱۶۷۵ در بعضی موارد بالا رفته وتا ۱۰۲۵ در برخی دیگر پائین بیاید و واضح است اگر اتفاقاً از این شمارهٔ اخیر بالاتر یا پائین تر یافت شود خارق‌العاده وغیر طبیعی است.



مجسمهٔ انسان میمون
ازروی استخوانهای کلّه‌وبدن که‌درجاوه ونقاط دیگر یافت شده تصوّر میرود دراعصار قدیم‌ودرمواقع پیدایش‌انسان های اولیّه‌مخلوقی بین‌میمون و انسان وجود داشته‌است.

از طرفی بین میمونهای خیلی قوی مثل **شمپانزه، گوریل، اورانگ اوتان** که تا حدّی شبیه بانسان هستند مغز سر آنها ۳۶۰ گرم ومافوق همه ممکن است تا ۴۲۰ گرم تجاوز نماید،؛ پس اختلاف زیادی وزن مغزسر انسان و سر میمون است که بالنّتیجه با اختلافات مهّم دیگر از قبیل بلندی ناخن، وضعیّت اسکلت، صورت،

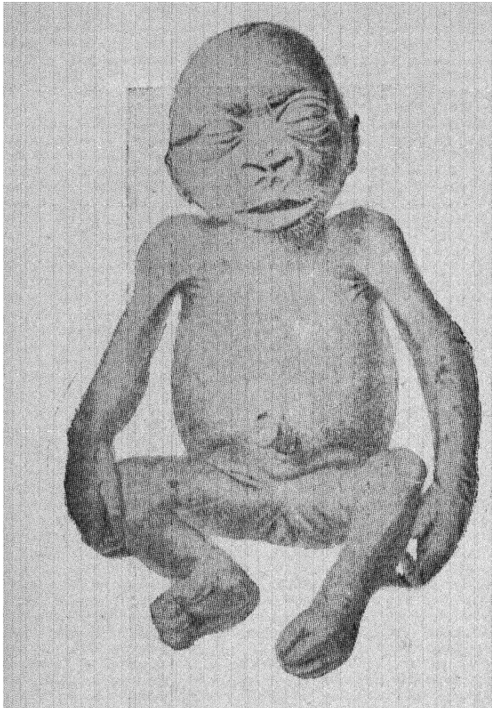


جنین پنج ماهۀ انسان .

فکّین ، انبساط دهان ، و سوراخ بینی و غیره کامل نبودن جنس میمون را ثابت میکنند .

امتحانات عدیده علماء انسان شناسی از روی اندازه گیری و مقایسۀ جمجمه ، رگهای کلّه ، ترتیب دندان ، وضعیّت راه رفتن ، وهزاران قسمتهای طبّی وفنی ثابت نموده که بالاخره انسان های فعلی از موجوداتی هستند که شکل اسکلت و وضعیت آنها نه انسان بوده و نه میمون ومخلوق یا موجودی بوده بین این دو طایفه که بمرور ازمنه متمادی مدارج تکامل بشریت را سیر نموده اند چنانچه در ۱۸۹۲ میلادی در **جاوه** و در ۱۹۰۷ در نزدیکی **هایدل برگ** (۱) و در ۱۹۱۲ در **پیتس داون** (۲) استخوانهای جمجمه و فکین یافته اند که متعلّق بموجوداتی بین انسان و میمون بوده و از اینجا این موجودات را بفرانسه **پیتکانتروپ** (۳) نامیده و بفارسی ممکن است انسان میمون نامید . متأسّفانه اکتشافات و تدقیقات این قضیّه بحدّی ناقص و مبهم است که نمیتوان موادّی قطعی برای آن فرض نمود واز طرفی داخل جزئیّات که بشویم مثلاً جنین پنج ماهۀ انسان را با جنین پنج ماهۀ میمون مقایسه کنیم شباهت تام و تمام این دو جنس باهم تاحدّی ثابت می شود چنانچه از روی تزریق سروم حیوانات بیکدیگر دلائلی نیز برای تأیید این

(1) Heidelberg. (2) Pitsdown. (3) Pithecanthrope



جنین میمون (گوریل)

دعوی بدست آمده که مع الاسف
این کتاب کوچك گنجایش آن‌را
ندارد .

بالنّتیجه لازم به توضیح نیست
که انسان برعموم موجودات حیّه
مرجّح است و همان وفور موادّ
نخاعی خلقت او وتکامل اوست که
او را از روز ازل از برادران
مادون خودمتمایز ساخته وبایك
توفّق ورجحان مافوق تصوّری
توانسته باقوای قوی طبیعت پیوسته
در جدال بوده بمرور زمان آثار
طبیعت را مقهور و تحت اختیار
وانقیاددرآورده وبه نسبت احتیاجات
و آمال وافکار خود ازآنهااستفاده نموده است .

هر حرکت یا عمل انسان قدیم مستلزم نزاعی بوده ، و هر حقّی را که بدست آورده در نتیجهٔ فتح و ظفر بوده چه در اوایل تشکیل خانواده ها و چه در اوان تأسیس اجتماعات بزرگ ملل همیشه قدرت و زور حقوق بشریّت را حفظ نموده .

باترتیب و تشکیل اوّلین گاهواره ای که بامشتی شاخ و برگ و علف درست شد انسان یا بشر اولیّه احساسات دیگری پیدا کرد ، و با جدید الولاده ای که ازاو بوجود آمده بازبان بی زبانی و کلمات یااصواتی چند که تمام احساسات اورا شامل بود ، با آن ابراز عواطف قلبی خود را نموده ، و از این ببعد با چشم دیگری بآن زن رفیقهٔ خود وآن طفل نگاه میکند . پس اوّلین مرحلهٔ ترقّی و تمدّن بشر و اوّلین خوشه مزرعهٔ بشریّت روی تثلیث پدر مادر و اولاد بوده



با ملاحظهٔ عکس این سه پیرمرد پشمالوی اهل **بیرمانی** (درهند) می توان تصوّر نمود که شاید قبل از پیدایش انسان نخستین مخلوق یا موجودی بین میمون و انسان وجود داشته است

وباید یقین کرد که همین انسان نخستین که اکنون پدر شده باافکاری کم وبیش به نسبت قوای دماغیّه خود وسایل حمایت محبوبان خود را فراهم نموده و برای مصونیّت از حیوانات وحشی خانه مسکونی را بزرگترو راحت تر کرده . و باتهیّه آذوقه و توشهٔ زندگی از شکار ومیوه‌جات وسیله اعاشه را فراهم بعد اسلحه درست کرد بهمین طریق چیزی نگذشت که همین خانواده‌های کوچك خانواده‌های دیگری تشکیل و جمعاً قبیله‌ای راتأسیس نموده قبایل جمع شده ملتی را درست کردند .

نداشتن احصائیهٔ کاملی از نفوس نواحی وسیعه افریقای مرکزی و چین وغیره علمای جغرافیا را از داشتن یك احصائیهٔ کامل قطعی از ساکنین کره ارض محروم داشته و بالاخره همین ملل را که جمع کنیم نفوس کره ارض را تشکیل داده و آنچه میگویند در حدود یك میلیارد و ششصد و شصت ملیون انسان باشکال مختلف در دنیا موجوداست .

نژاد و ملیت

اگر بخواهیم جامعهٔ بشریّتی را که اکنون کره ارض را اشغال کرده اند به قسمتهائی تقسیم نمائیم در وهلهٔ اول خود را در مقابل دو تقسیم عمده می بینیم :

اوّل ـ از روی خواصّ ظاهری یا مطالعهٔ صور خارجی که عبارتست از رنگ پوست ، چشم ، مو ، شکل جمجمه ، فکّین ، قدّ وغیره ویك جمعیّتی که اصولاً تمام این خصائص را دارا باشند تشکیل یك نژاد را میدهند .

دوّیم ـ تحقیق قضایای مذهبی ، افکار ، عادات و آداب ، اختلاف السنه ، درجه تحصیلات ، زراعت ، صنعت ، ترتیب زندگی ، منابع اقتصادی ، زبان ومکالمات وغیره ، و جمعیّتی که یك یا چند قسمت فوق الذکر را متّحداً دارا باشند تشکیل ملّتی را میدهند.

ازاین دوطبقه بنظر می‌آید که امروز طبقه دوّیم خیلی بیشتر ازقسمت اوّل حائز اهمیّت باشد .

چه از بدو ایجاد انسان تا بحال آنقدر اختلاط و امتزاج و پیوند های متمادی ومکرّره درمیان نژاد ها بوده که الحال جز عدّهٔ خیلی معدودی در استرالیا که استثنا میشوند نمی توان در دنیا یك سلسلهٔ نژاد خالص پیدا کرد و همه بدرجاتی چند نتیجهٔ

خودشان است، درسرور فتح وظفر شریك، و در غم زبونی و بیچارگی یار همند و این قسمت است که امروز بین ملل مختلفهٔ کره ارض حائز اهمیّت است و در طبقه بندی افراد موضوع نژادی درطبقهٔ دوم واقع وطبقه یا درجه اول برای فکر وطن ملّت و مملکت باقی می ماند.

بالاخره برای اینکه بتوانیم بوضعیّات زندگی، آداب و رسومو همه چیز اجداد خیلی قدیمخود پی ببریم.، بهترین دلائلی که گذشته از کتیبه ها و تواریخ ملل عالم یا لا اقل نیاکان خود داریم عطف توجه مختصری است که باید بقبائل وحشی افریقای مرکزی و استرالیا وجزائر کوچك دیگر مبذول داریم، که پدران ما نیز درقرون و اعصار قدیمه مثل همین ها بودند منتها آنها با مساعدت طبیعت و وضعیّت جغرافیائی زودتر و بهتر توانستند شاهراه ترقّی را پیدا کرده، در جادّهٔ سعادت سریعتر حرکت کردهو مدارج تکامل بشریّت را کاملترسیر نمایند؛ پس دراین کتاب باتطبیق زندگانی آنان با ازآنخود و مطالعهٔ جزئیّات حیاتی آنها میتوانیم بگوئیم بشر چه بوده ؟ چه کرد؟ و چه شد ؟

حاصلهٔ چند پیوند یا اختلاطی هستند .

البته تقسیمات سابق سفید ، سیاه ، زرد ، قرمز ، هنوز وجود دارد ولی باید دانست چه اختلافات غیر محسوسی بین همین رنگ ها موجود است . ملیونها مردم نه کاملاً سفیدند و نه زرد و نه سیاه و اگر علاوه بر رنگ پوست بدن خواص ظاهری دیگر از قبیل چشم ، مو ، فکّین ، شکل سر وغیره را داخل کنیم باز می بینیم چه تغییرات مهمّ و اختلافات کاملی وجود دارد حتی بین یك سلسلهٔ نژاد صحیح النّسب . مثلا در یکی از قطعات عالم یا یکی از ممالك مقایسه کنیم ، می بینیم چه اختلافات صوری مهمّی بین طوائف مختلفهٔ آن موجود است ، مخصوصاً در ممالکی که وسائل مسافرت و رفت و آمدهم کاملا نبوده و ساکنین شهری نتوانسته اند با وضعیّات خانوادگی و آب و هوای شهر دیگر آشنا شده وعادت کنند . یا اگر چند نفر از اهالی یك مملکت را باهم بسنجیم می بینیم که ازحیث بینی ، فکّین ، سر ، قد ، هیکل ، باهم خیلی فرق دارند . بعضی به مغول ، برخی به چینی عده ای به اسکاندیناو شبیه هستند . بعضی با بینی پهن وبا سوراخ های وسیع چون زنگی ها ، برخی با بینی دراز کج چون سمیت ها و گروهی بادهان وسیع مثل اهالی بنگاله و قد و بالای دیو آسای **پاتاگن** (۱) ها و بالاخره درهیچ جا یك سلسله نژاد صحیح یافت نمیشود .

ایران که ازچندین هزار سال قبل با دست رنج مشتی بیچاره هر چند سال جانی می گرفت ، ناگاه مورد حملهٔ غارتگران و اجنبیان واقع شده ، گهی عیلامی ، گاهی یونانی ، زمانی اعراب و روزی ترك و مغول بدین سامان لشکر کشیده غالباً با زور ، و گاهی با حیله و تزویر منصور وفاتح گردیده دراین خاك نشو ونما نموده با نژاد بومی وصلت کرده بالطّبیعه اخلاق آداب و رسوم نژاد جدیدی معمول گردید . البته دنبالهٔ این سخن دراز و امثال آن بیشمار است ، معذلك اکنون اگر صحبت نسل و نژاد را کنار بگذاریم خواهیم دید که یك ملّت ایرانی است که با هر اصل و نژاد و هر جا که باشند همه یکی هستند . ازقرنها قبل باهم زندگی می کنند ، مقدّراتشان ، آمالشان ، زحماتشان ، احساساتشان ، منافعشان همه مساوی و دریك پایه ترقّی و تعالی ملّت ومملکت

---

(1) Patagons

فصل سوم
اختصاصات نژاد بشر

خلاصه

خواص صوری - قد - تأثیر محیط در طول قد - مو و پشم - پوست بدن و رنگ بشره - جمجمه - اندازه گیری جمجمه در سر انسان زنده و کله مرده - سر - علامات سر - مطالعات در اعضاء مختلف بدن انسان - مغز سر - وزن مغز در انسان زنده و مرده - تشریح فلسفی مغز

اگر بخواهیم اختصاصات بشر را از روی علوم تشریح ، انسان شناسی ، وظائف الاعضاء و معرفة النفس یك یك شرح دهیم از مذاکرهٔ مقصود دور می افتیم پس ناچاریم فقط روی قسمت های برجسته و اساسی آن صحبت کنیم .

قسمتی از علماء انسان شناسی علائم اختصاصیه و متمایزه نژاد های مختلف را از روی اختلاف جمجمه و مغز میدانند ، برخی بالعکس مدّعی هستند که این اصل بخصوص کافی نبوده و علاوه بر اختلاف جمجمه اختلافات مهمّ دیگری نیز هست که بدون استعانت آنها در موارد تحقیق نمیتوان باصل مطلوب پی برد و در نتیجه اختصاصات نژاد انسانی را بدو قسمت مهّم تقسیم می نمایند .

١ ـ مطالعهٔ شکل و ساختمان ظاهری بدن یا مداّقه در اختصاصات صوری .

٢ ـ تحقیق درحالات و وضعیّات درونی وغیر ظاهر که آنرا علم وظائف الاعضاء نامند البته واضح است قسمت ثانی مهمتر و درضمن درعلل امراض درونی و معرفة النّفس نیز ناچار مطالعه میشود .

خواص صوری

١ ـ **قد** ـ در خواص صوری چنین بنظر می آید که قدّ از همه بیشتر بین ملل کره ارض مختلف و این قضیّه نه فقط بااختلاف جنس زن و مرد فرق میکند بلکه در تحت تأثیر عوارض خارجی نیز تفاوت پیدا می کنند .

در موقع توّلد همهٔ مردم مساوی نیستند ، مثلاً در پاریس حدّ وسط جدید الولاده ٤٩٩ میلیمتر ، در پطروگراد ٤٧٧ میلیمتر ، اهالی آنام ٤٧٤ ، در انگلیس ٤٩٦ ، و بین

یهودی‌های برلن ۵۰۸ میلیمتراست و غیره . ‘ این واحد درزن و مـردهم فرق می کنند ولی تقریباً در تمام نقاط در موقع تولّد پسر در حدود دو الی ده میلیمتر از دختر بلند تر است .

برای تحقیقات عمیق راجع باین قسمت چون در تمام دنیا تجربیّات کاملی حاصل نشده و در عده‌ای ازممالك فهرستی برای قدّ جدید الولاده ندارند نمیتوان واحدی برای این قسمت تعین نمود .

خوبست این قضیّه در مملکت ما نیز مورد دقّت اولیاء و ادارات مربوطه واقع شده و در هر شهر قسمتی را مسئول نمایند که هر جدید الولادهٔ را وزن نموده و قد و مشخّصات لازم را صورت بردارند البته واضح است پس ازمدّتی خود عادتی خواهد شد و مثل ممالك اروپا بمحض اینکه طفل بدنیا می‌آید وزن و قد ومشخّصات دیگر را با سهولتی صورت برمیدارند .

بالاخره اگر بلند ترین ملل دنیا مثلاً انگلیسی یا امریکائی را بـا کوتاه ترین ملل مثل ژاپونی و آنامی با هم بسنجیم خواهیم دید جدیدالولاده هـای این دو ملّت نیز بهمان نسبت با هم تفاوت میکنند ولی نظر باستثناهائی که گاهی دیده شده مجبوریم برای مقایسهٔ قدّ ‘ چون دوره نشوونمای انسان‌را از ۱۸ تا ۲۵ می گیرند ‘ واحدمقایسه را ما نیز ۲۵ سال بگیریم و در اینصورت اختلافـات مهمّی بین ملل مشاهده می‌شود.

علماء فن تفاوت قدرا از ۱۲۵ تا ۱۹۹ سانتیمتر معیّن کرده‌اند و هر قدّی بلند تر یا کوتـاه تر از دو عدد فوق باشد غیر طبیعی‌است که اوّل‌را هیولا و دیلاق ودوّم را قصیر القامه یا کوتوله نامند **هیلانی آژیبا** (۱) اهل **سنائی** ۳۸ سانتیمترطول قد داردو یکنفراهل فنلاند مسما به **کایانوس** (۲) ۲۸۳ سانیمتر طول قد اوست .

اخیراً یکنفر هم در آمریکا در سن ۱۸ سالـگی مشاهده شده که دومتر ونیم طول قدّ اوست که حدس میزنند تا سن ۲۵ سالـگی تاسه متر تجاوز نمایـد البتّه هر دو قسمت خارق العـاده و غیر طبیعی است .

دو وضعیّت فوق الـذکر غالباً در نتیجهٔ امراض شخصی و یا عوارض ارثی و

---

(1) Hylani Ağyba (2) Caïanus

خارجی است که نشو و نمای انسان را بطی و یا سریع میماید.

درسال ۱۳۰۸ سیاه خان نامی اهل شیراز که فقیر و بی بضاعت بوده بطهران آوردند مشارالیه متجاوز از ۲٫۳۵ متر طول قد داشت ولی این طول قدّ در نتیجهٔ امراضی برای اوپیداشده بود چنانچه نمیتوانست بآزادی راه برود و همیشه زانوهایش خمیده و سر بزرگی داشت که ترکیبات صورت هم غیر طبیعی بود.

اصولاً از دو عدد ۱۲۵ و ۱۹۹ سانتیمتر پائین تر وبالا تر در همه جا شاذّ است چنانچه در احصائیه آمریکا در ۳۰۰ هزار نفر یکنفر از دو متر بلند تر بود و در هزار نفر بزحمت ۵ نفر ۱٫۹۰ بودند و از این رو اصولاً قدّ طبیعی بشر را بین ۱۳۵ و ۱۹۰ سانتیمتر گرفته اند.

ازروی تجربیّات حاصله انسان صبح که ازخواب برمیخیزد یك الی دوسانتیمتر بلندتر از وقت خوابیدن است واین تمدّدبواسطهٔ انبساط رگ و ریشه وعروق انسانی است که در موقع استراحت تحصیل میشود.

بعضی اشخاص در اروپا دیده شده که برای رهائی از خدمت نظام وظیفه شب آنروزیکه برای معاینهٔ قدّ باید حاضر شوند بار سنگینی را بدوش گرفته ودرنتیجه یك الی ۳ سانتیمتر کوتاه تر میشوند یعنی حلقه های بین استخوانهای ستون فقرانشان بهم نزدیکتر شده و بالنّتیجه مقصودشان تا حدّی حاصل می شود.

قدّ مردم کرهٔ ارض بحدّی مختلف است کهبزحمت علماء توانسته اند حدّوسطیبرای قدّ انسان بطول ۱۶۵ سانتیمتر معیّن نمایند.

توپینار (۱) یکی از علماء بزرك انسان شناسی تفاوت قدّ را بین مردم زمین به چهار طبقه تقسیم نموده طوری که سایر علماء نیز تقسیمات اورا قبول کرده اند:

۱ ـ قدّ کوتاه ۱۶۰ سانتیمتر و پائین تر ۲ ـ قدّکوتاه ترازمتوسّط ۱۶۰ الی ۱۶۵ سانتیمتر ۳ ـ قدّ بلندتر از متوسّط ۱۶۵ الی ۱۷۰ سانتیمتر ٤ ـ قدّ بلند از ۱۷۰ سانتیمتر ببالا

قسمت اوّل اهالی هندوچین، **مالزی**(۲)، امریکای جنوبی، سیبری غربی و بعضی از قبایل **دراویدی**(۳) در هند

(1)Topinard (2) Malaisie (3) Dravidie

قسمت دوّم بیشتر در ممالك قطعهٔ آسیا ، دراروپای شرقی ، و اروپای جنوبی

قسمت سوّم ایرانیها ، هندی‌ها ، اعراب ، سامیها ، دراروپای مرکزی و در استرالیا

قسمت چهارم دراروپای غربی ، امریکای شمالی و درافریقا مابین سیاهها مخصوصاً قبایل **دانکا**(۱) در اطراف مصبّ رود نیل که غالباً مردم آنجا بیش از دو متر طول قد دارند .

چه اثری محیط در طول قد دارد ؟

جواب این سئوال بحدّی مشکل است که با این که بعضی ازعلماء دلائلی را برای اظهار خود ایراد و اقامه نموده اند باز هم دیگران رد کرده ولی بعقیدهٔ **ویلرمه**(۲) که تااندازه‌ای مورد قبول دیگران واقع شده زندگانی خوب نشو و نمای قدّرا موجب وفقر وفلاکت باعث وقفهٔ نموّ قدّ است و این قضیّه دراسکاندیناوی وغالب ممالك اروپا امتحان شده ، و اصولاً مردمانی که در ناز و نعمت ، و آب و هوای خوب زیست می‌کنند نشو و نمای آنهاسریع‌تر است چنانچه همه جا مشاهده شده است اهالی ییلاقات با وجودی که تمدّنشان نسبت بشهر نشین کمتر است چون از فساد اخلاق و ارتکاب جرائم و استعمال مسکرات و دخانیات دورند ، بعلاوه آب و هوای خوب و سالم دارند بلندتر و قوی‌تر از شهری ها هستند ، با اقامه وقبول دلیل فوق البتّه قضایای نژادی و سپس عوارض خارجي نیز در قدّ انسانی دخالت تامّ و تمامی دارد .

قدّ زن معمولاً در تمام نژادها و همهٔ نقاط از مرد همان نژاد کوتاه تر است و از روی تجارب حاصله تقریباً حدّ وسط تفاوت قد ، بین مرد و زن دوازده سانتیمتر است که به نسبت همان تقسیماتی که برای مرد ذکر شد به تقسیمات چهارگانه منقسم می شوند .

۲ ـ مو و پشم

مو که تقریباً در هر سانتیمتری تا ۲۶۰ دانه میروید از نقطه نظر طول و نسبت طول مو در مرد و در زن ، و طبیعت مو ، ضخامت آن ، شکل آن ، رنگ آن ، مقطع مو و نظریات ذره بینی وبالاخره تمام‌آنها درهر نژادی اختلافات مهمّی دارند .

---

(1) Denkas (2) Villermé

اصولاً مو در بشره یا قشر سطحی پوست بدن تولید و بعد بجلد یا قشر عمقی پوست داخل و درآنجا کیسهٔ تشکیل میدهد که آنرا پیازنامند و بالنّتیجه از آنجا وسائل تغذیهٔ مو فراهم می شود .

اختلافات مو را علمای انسان شناسی بچهار قسمت تقسیم نموده اند :

۱ ـ مو های راست .، ۲ ـ مو های موّاج .، ۳ـ مو های مجعّد .، و ٤ ـ موهای انبوه

موهای راست معمولا خطوط مستقیمی تشکیل و با وزنی اطراف سر سرازیر می‌شود مثل موی چینی ها .، مغول .، هندو های امریکای جنوبی .

موهای موّاج تشکیل یك کمان بلند ناقص را میدهند که در مجموع آن موج‌های قشنگی روی سر دیده می‌شود مثل قبایل **وِدّاه**(۱) در **سیلان**، قسمتی از زنهای **اکوس**(۲) و قسمتی از اروپائیها

موهای مجعّد موهائی است که تشکیل حلقه‌های زیادی به اقطار مختلف میدهد مثل موی استرالیائی ها

موهای انبوه از حلقه های خیلی کوچك به قطر (از یك الی ۹ میلیمتر) چسبیده بهم تشکیل میشود بطوریکه غالباً حلقه ها داخل هم شده .، مثل پشم گوسفند .، این قسم مو باز بردو نوع است : یکی موهای بلند با حلقه های بزرگتر مثل اهالی **ملانزی** و سیاه ها و نوع دوّم کوتاه با حلقه های خیلی کوچك به بزرگی نخود مثل قبایل **هوتانتو** (۳) و **بوشیمان** (٤) .

تحقیقات زیادی که بوسیلهٔ علماء فن در اختلاف مو تا کنون بعمل آمده خیلی زیاد و ذکر آن فعلاً باعث اطاله کلام است ولي همینقدر باید دانست که هر کدام از اقسام موهای مذکوره دارای قطع مخصوصی است که بامشاهدهٔ ذرّه‌بین کاملاً مشهود و مبرهن میشود .، و اختلاف مو بسته به نشو و نمائی است که مو در پوست بدن نموده و بالنّتیجه طبیعت مورا تغییر میدهد .

مثلاً قطع موهای راست ، مدوّر و قطع موهای مجعّد ، بیضی شکل است و یا مثلاً

(1) Veddah (2) Ecosse (3) Hottentots (4) Bochiman

موی سیاه‌ها درموقع تولید در قشر عمقی پوست بدن چون این قشر ضخیم است از نشو و نمای مو جلوگیری و بالنّتیجه انحنائی دراصل آن ایجادگردیده و پس از آنکه از قالب خودخارج میشود بالطّبع تشکیل حلقه‌هائی داده که‌درنتیجه مجعّد میگردد وهمین دلیل در ضخامت مو نیز تأثیری به کمال دارد چنانکه موهای چینی ها چون‌راست است ضخیم‌تراست و باز همین دلیل در طول مو تأثیر دارد چنانکه موی چینیها بلند تر از آن زنگیها است .

مراتب فوق الذّکر راجع به مو در نژادهای مختلف به زن و مرد هردواطلاق میشود ولی البتّه در هر نژاد به‌همان نسبت در زن طویل‌تر از مرد است چنانکه‌بعضی اززنهای چینی تا دوذرع گیسوان دارندولی زنهای **بوشیمان** به‌تناسب نژادشان‌موشان خیلی کوتاه و اختلاف کمی با موی مردها دارد .

آنچه تا حال دیده شده موی صورت (ابرو ، ریش ، سبیل) با زیادی وکمی مو از نظر نژادی ارتباط‌کاملی دارد و اگر از بعضی استثناها که در نژاد های‌مختلف است چشم بپوشیم می بینیم نژاد مو های راست مثل چینی ها غالباً کوسه هستند وبالعکس نژاد مو های موّاج و تاب دار مثل ایرانی ها استرالیائی ها و غیره عموماً صورتشان پر مو است .

صلعه (طاسی سر) وزالی (سفیدی‌مو) مستثنیاتی است که‌بین نژاد های مختلف دیده می‌شودولی البتّه‌درهرنژاد بنسبت‌نژاددیگر تغییرمیکند چنانچه بین سفیدهاده‌برابر بیش از سیاه ها است و بین قرمزپوستان خیلی بندرت یافت میشود .

زنهائی که برخلاف طبیعت ریش دارند (در اروپای جنوبی وآسیابیشتردیده شده) گذشته از این که خارق العاده است البته بنسبت زیادی نشو و نمای موی‌بدن آنها است

۳ ـ رنگ بشره و پوست بدن

پوست بدن انسانی از دوقسمت تشکیل میشود : یکی قشرسطحی یابشره ، و یك قشر عمقی یا جلد . ، قشر اول نیز بدو قسمت تقسیم میشود : یك‌قشرسطحی تر که‌باهوای آزاد مصادف است ، و یك قشر زیر آن کـه گرانولاسیون یا دانه دانه های مادّه



یکنفر **اسکیمو** از اهالی **گروئنلند** غربی

ملوّنه(۱) و لك ها را شامل است و همین تفاوت زیادی و کمی لك‌ها و مادّهٔ ملوّنه موجد رنگ های مختلف بدن است که خود از خوّاص نژاد بشر محسوب می شود.

امّا این مادّهٔ ملوّنه ازچه ناشی میشود؟ البته این قسمت مربوط به طب واز صحبت ما خارج است ولی همینقدر می توان گفت که نژاد سفید مثلاً در مقابل آفتاب رنگ پوست بدنش تیره میشود، یعنی مادّه ملوّنه و لك های پوست بدنش زیاد شده، از طرف دیگر سفید پوستی که مدّتی در جنگل و یا محلّ تاریك زندگی کنند چون آفتاب نمی بیند رنگ پوست بدنش تیره میشود ولی همینکه مجدّداً مدّت قلیلی درمقابل آفتاب بود رنگ بدنش برنگ اصلی تبدیل خواهد یافت، دراین صورت گذشته ازماهیّت واصل آن‌پس آفتاب وحرارت درپوست بدن تأثیرمهمّی دارد که باموّاد شیمیائی لك‌ها و موّاد ملوّنه پوست‌بدن ترکیباتی برنگ های مختلف مینماید.

برای رنك پوست بدن علماء و محققّین جدولهائی ترتیب داده و از جمله **بروکا**(۲) سی‌وچهاررنگ برای‌بدن‌قائل شده وعالم دیگر **توپینارد** (۳) ده رنگ را یاد داشت نموده که عبارتند از:

در نژاد سفید سه رنگ: اول سفید کم رنگ.، دوم سفید پشت گلی مثل اسکاندیناوها انگلیس ها وهلندیها.، سوم سفید تیره مثل اهالی اسپانی و ایطالیا

در نژاد زرد سه رنگ: اول زردکم رنگ مثل قسمتی از مغول و چینی ها، دوّم

(1) Pigment (2) Broca (3) Topinard

زرد پررنگ مثل اهالی امریکای جنوبی و مجمع الجزایر سوّم زرد تیره رنگ مثل اهالی **مالزی**

در نژاد سیاه چهار رنگ فرض نموده که از تیره قرمز رنگ شروع و به سیاه زنگی ختم می شود و نژاد های آن در تمام کره ارض متفرق هستند

لك ها و موادّ ملّونه‌ای که قبلاً شرح دادیم روی تمام بدن بیك نسبت نیست، مثلاً در نژاد سفید قسمت جلو معمولا از عقب سفید تر است و همینطور قسمت های درون خمیدگی عضلات بدن مثل زیر زانو وتوی آرنج وغیره که روشن‌تر ازسایر قسمتها است

البتّه رنگ چشم نیز، که در غالب نژاد ها متفاوت است ارتباط کاملی بارنگ پوست بدن وطبیعت و رنگ مو و همچنین نسبت بزیادی وکمی موادّ ملونه پوست بدن دارد

حالا وقتی موادّ ملّونه پوست بدن و طبیعت مورا من حیث المجموع در نظر بگیریم می بینیم که ارتباط مخصوصی بین این دوقسمت وجود دارد و بالنّتیجه بطور کلّی پوست سفیدبا مو های مواجّ وتاب دار وهم چنین رنگ چشم کم رنگ مربوط است ودر اختلافاتیکه در هر کدام دیده میشود بهمان نسبت در دو قسمت دیگر مشاهده میگردد.، و یا مثلا بارنگ پوست زرد بدن مو های راست ، بارنگ تیره وگندم گون مو های مجعّد، وبالاخره بارنگ سیاه موهای مجعّد انبوه رابطهٔ کامل دارند

۴ ــ جمجمه

این قسمت استخوان بندی انسان ازحیث تغییرات و اختلاف اشکال وهمچنین تناسباتی کـه این اختلاف اشکال با مغز سر دارند در نژاد بشر وحتّی بین حیوانات پستان دار بحدّی مشروح و مفصّل است که یك رشتهٔ مهّم علم انسان شناسی را دربر گرفته وبدو قسمت مهّم فرعی تقسیم میشود :

اول تحقیق خواصّ اولیه یا تشریح .، دوم اندازه‌گیری جمجمه .، واین دو قسمت به نسبت هائی در نژاد بشر تفاوت کلّی دارند .

ظرفیّت جمجمه سر انسان از هزار تا دو هزار سانتیمتر مکعّب در اشخاص عادی تفاوت میکنند و از این تعداد بیشتر یا کمتر شاذّ وخارق‌العاده است .

درجات و اشکال مختلف صورت و برآمدگی و تو رفتگی گونه ها ، و کاسهٔ چشم ، گشادی دهان ، بینی ، وسعت سوراخ های آن و مخصوصاً پیش آمدگی چانه و دهان و اختلافات مهمّی که در نژاد ها دیده میشود تعیین نموده اند .

راجع به علل اختلاف اشکال سر بین علماء عقاید چندی است ، دکتر **رانك**(۱) معتقد است علاوه بر اصول نژادی طرز گذاردن طفل در گاهواره و اقسام این عمل بین مردم در شکل سر تأثیر مهمّی دارد . از طرفی یکی از علماء ، **نیس تروم** (۲) معتقد است اقسام کارهای بدی و آب و هوا و مشاغل اختصاصی اشخاص تغییراتی در شکل سر میدهد و مثلاً کوهستانیهای **باویر** سرشان درازتر از سر ساکنین دشت باویر است ولی **ژ. دنیکر**(۳) عالم فرانسوی مدّعی است گذشته از عوارض طبیعت اصولاً اشکال سر به نسبت نژادها هم فرق میکند و در این زمینه محقّقین در ممالك اروپا در سرهای اشخاص و در سنین مختلف از بچهٔ یکماهه تا اشخاص مسنّ امتحانات زیاد نسبت به نژادها نموده اند .

اشکال پیشانی ، چشم ، بینی نیز جزء مطالعاتی است که علما روی اختلاف آنها در نژادهای مختلف زیاد دقّت نموده اند .

مثلا در نژاد مغول زاویهٔ خارجی چشم بالاتر از زاویهٔ داخلی است و شکاف چشم تنگ تر از چشم معمولی و طبیعی است و عوض اینکه شکل بادامی داشته باشد تشکیل یك مثلّث را میدهد . بینی نیز در نژادها متفاوت است و بیش از همه **بروکا** (۴) فهرست مفصّلی برای آن نوشته و بطور اختصار بینی سیاه ها و اهالی **ملانزی** (۵) و مغول پهن است و از نیم رخ که نگاه کنیم یا راست است مثل اروپائیها و تاتارها و یا مقعّر است مثل اهالی فنلاند ، بوشیمان ، اهالی استرالیا ، و یا محدّب است مثل هندوهای امریکای جنوبی و سامی ها . در ایران اگر دقّت کنیم می بینیم در گیلان (البته گذشته از مستثنیات) بینی ها غالباً دراز و از نیم رخ آن محدّب است ، بین روسهای جنوبی نوك بینی بطرف بالا برگشته و نیم رخ آن مقعّر است .

راجع به پیشانی ، لب ، گوش ، و اعضاء دیگر بدن مثل ستون فقرات ، زند اعلا ، فخذ ، قصبهٔ کبری ، بلندی و کوتاهی گردن ، بلندی و کوتاهی استخوانهای آرنج ،

---

(1) Ranke (2) Nystrom (3) J. Deniker (4) Broca (5) Mélanaisie

در نژاد اروپائی از ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ ودرنژاد استرالیائی و **بوشیمان** (۱) ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ سانتیمتر مکعّب است .

نژادشناسها معتقدندحجم وظرفیّت سر انسانی رابطهٔ کاملی با قدّ انسان دارد، یعنی طول قدّ باکثرت حجم و ظرفیّت جمجمه نسبت مستقیم دارند . (برخلاف مثلی که در ایران مشهور است) و بهمین نسبت زن که در تمام نژاد ها میزان ظرفیت جمجمه ومقدار موادّ دنخاعیّه او از مرد کمتر است ، بهمان نسبت هم در همهٔ نژاد ها قدّش از مرد کوتاه تر است .

راجع به نسبت ظرفیّت جمجمه با مقدار هوش و ذکاوت انسانی مطابق عقیدهٔ بعضی از علماء و از جمله **پیرسن**(۲) نمیتوان نسبت کاملی فرض نمود .

تغییرات اشکال جمجمه را علمای فن و از جمله آنان **بروکا**(۳) چه در جمجمه وچه در سر زنده به ۹ قسمت تقسیم نموده که آنها را علامات سر نامند، یعني اگر نسبت طویل ترین خطّ عرضی جمجمه را با طویل ترین خطّ فاصلهٔ بین استخوان بالای ابرو و برجسته ترین نقطه **زائده** باهم سنجیده وبعد اعداد حاصله را نسبت به ۱۰۰ کوچك بکنیم عددی خواهیم داشت که عرض جمجمه و یا شکل کلّه را معین میکند . ، وازاین روکلّه هــای خیلی کرد (٤) مثلابرای علامت سرعدد ۹۰ر۸۵ را دارا درصورتیکه درکلّه های خیلي دراز(۵) برای علامت سر ممکن است اعداد ۷۰ و یا ٦۵ الي ۵۸ حاصل شده و در کلّه‌های نیم کرد (٦) بین اعداد ۷ر۷۷ و ۸۰ علامات سرحاصل میکردد .

راجع به وسعت کاسه چشم، وبرآمدکی آن ، واستخوان بندی بینی، واشکال فکّین، ودرجات برآمدکی آن در صورت ، واختلاف آنها درنژاد های مختلف و بعلاوه قسمت اندازه‌کیری زوایای مثلّثات ودرجات آنها و غیره بحدّی مشروح است که این مختصر کنجایش آنرا ندارد فعلا بشرح سر انسان زنده میپردازیم

۵ ـ سر

در سر انسان زنده نیز علمای فن مطالعات زیاد نموده و آلات و ادواتی مخصوص برای اندازه کرفتن قسمتهای صورت درست کرده که بوسیلهٔ آنها اختلاف

---

(1) Bochiman (2) Pearson (3) Broca (4) Brachycéphale
(5) Dolicocéphale (6) Mesocépale

درجات و اشکال مختلف صورت و برآمدگی وتو رفتگی گونه ها ، و کاسهٔ چشم ، گشادی دهان ، بینی ، وسعت سوراخ های آن و مخصوصاً پیش آمدگی چانه و دهان و اختلافات مهمّی که در نژاد ها دیده میشود تعیین نموده اند .

راجع به علل اختلاف اشکال سر بین علماء عقاید چندی است، دکتر **رانك**(۱) معتقد است علاوه بر اصول نژادی طرز گذاردن طفل در گاهواره و اقسام این عمل بین مردم در شکل سر تأثیر مهمّی دارد . ازطرفی یکی ازعلماء ، **نیس تروم** (۲) معتقداست اقسام کارهای بدی و آب وهوا و مشاغل اختصاصی اشخاص تغییراتی در شکل سر میدهدو مثلاً کوهستانیهای **باویر** سرشان درازتر از سرساکنین دشت باویراست ولی **ژ. دنیکر**(۳) عالم فرانسوی مدّعی است گذشته از عوارض طبیعت اصولاً اشکال سر به نسبت نژادها هم فرق میکندو در این زمینه محقّقین در ممالك اروپا درسرهای اشخاص و درسنین مختلف از بچهٔ یکماهه تا اشخاص مسنّ امتحانات زیاد نسبت به نژادها نموده اند .

اشکال پیشانی ، چشم ، بینی نیز جزء مطالعاتی است که علما روی اختلاف آنها در نژادهای مختلف زیاد دقّت نموده اند .

مثلاً در نژاد مغول زاویهٔ خارجی چشم بالاتر از زاویهٔ داخلی است وشکاف چشم تنگ‌تر از چشم معمولی و طبیعی است و عوض اینکه شکل بادامی داشته باشد تشکیل یك مثلّث را میدهد . بینی نیز در نژادها متفاوت است و بیش از همه **بروکا** (۴) فهرست مفصّلی برای آن نوشته وبطور اختصار بینی سیاه ها و اهالی **ملانزی** (۵) ومغول پهن است و از نیم رخ که نگاه کنیم یا راست است مثل اروپائیها و تاتارها ویا مقعّر است مثل اهالی فنلاند ، بوشیمان ، اهالی استرالیا ، و یا محدّب است مثل هندوهای امریکای جنوبی و سامی ها . درایران اگر دقّت کنیم می بینیم در گیلان (البته گذشته از مستثنیات) بینی ها غالباً دراز و از نیم رخ آن محدّب است ، بین روسهای جنوبی نوك بینی بطرف بالا برگشته و نیم رخ آن مقعّر است .

راجع به پیشانی ، لب ، گوش ، و اعضاء دیگر بدن مثل ستون فقرات ، زند اعلا ، فخذ ، قصبهٔ کبری ، بلندی و کوتاهی گردن ، بلندی و کوتاهی استخوانهای آرنج ،

---

(1) Ranke (2) Nystrom (3) J. Deniker (4) Broca (5) Mélanaisie

انگشتان و اختلافات دیگری که بین اشخاص موجود است علماء مطالعاتی نموده ولی البتّه اهمیّت زیادی را در علم انسان شناسی حائز نیست وفقط قسمتی که تا اندازه ای بر جسته است و نباید ازشرح آن خودداری کرد برآمدگی کفل انسان است که بین بعضی از نژادها زیادتر از معمول دیده میشود .



یك زن از قبائل **هوتانتو** ۲۵ ساله بین این نژاد قسمت اعظم زنها بر آمدگی بزرگی روي کفل دارند .

البتّه بین تمام نژاد ها در قسمت عقب بدن یا کفل ولمبر کیسه و غدهٔ چربی است که از انساج چرب زیر جلدی تشکیل میشودولی این انساج در بعضی از قبایل و نژاد ها مثل **بوشیمان** و **هوتانتو** (۱) و مخصوصاً بین عدّهٔ زیادی ازز نهای آنها بحدّی زیاد است که یك دائرهٔ بزرگی را در عقب انسان تشکیل میدهد(۲). بین قبایل **سومالی** و **اوالف**(۳) نیز این برآمدگی کفل زیاد مشاهده شده ولی بقدر برآمدگی نژاد **هوتانتو** نیست .

یکی ازقسمتهای نگفته راجع به آدمهای دُم دار است که در حکایات و افسانهای قدیم گفته اند ' در صورتیکه لباس بعضی از قبایل این اشتباه را برای گویندگان ایجاد کرده . گاهی هم شنیده شده گفته اند در بعضی از نژادها اشخاصی دیده شده که دُم کوچکی داشته ولی **دنیکر** فرانسوی عالم انسان شناسی و قسمتی از علماء مدّعی هستند که هیچ وقت و هیچ زمان انسان دُم نداشته و همان وضعیّت دوپائی انسان

---

(1) Bochiman; Hottentots (2)Stéatopgie (3) Somalis; Ouolof

این عضله را از بین برده است (۱).

راجع به اختلاف عضلات واعضاء داخلی بدن مثل روده، معده، قلب و غیره نیز علماء مطالعات مختصری نموده اند مثلا در اعضاء توالد و تناسل بشر تغییراتی بین ملل مختلفه مشاهده شده ولی این تفاوت ها بیشتر در اختلاف حجم بوده نه در تغییر شکل و قسمت قابل ملاحظه ای که در این زمینه میتوان شرح داد اینست که در قبایل **بوشیمان** آلت رجولیّت همیشه در یك حالت باقی (افقی و بدون حرکت) وعضو سافل زنها فوق العاده بزرگ و طول شفتین آن عضو پنج الی هشت سانتیمتر است.

سینهٔ زنها مخصوصاً بین قبایل وحشی تغییرات واختلافاتی با هم دارد، مثلا بین سیاه ها مخروطی است و از دوطرف سراشیب دارد، بین مغول واروپائیهای نژاد خرمائی، گرد ومدوّراست وبین زنهای جنوب شرقی اروپا و آسیای مرکزی وجنوبی غالباً سینه هایشان نیم گرد است.

۶- مغز سر

چنانچه قبلاً اشاره شد علماء راجع به قسمتهای داخلی بدن نیز تحقیقات زیاد نموده ولی قسمتی که از همه مهمتر واصولاً درحیات بشر اهمیّت بی حدّ و پایانی را حائز میباشد، مغز سر است.

قبلا ذکر کردیم که حجم وظرفیّت جمجمه بین انسانهای نژاد مختلف تفاوتهائی دارد و این تفاوت نسبت مستقیم دارد با حجم و وزن مغز سر.

طبق تجربیّات حاصله بچّهای اروپائی در موقع تولّد مغز سرشان ۳۳۴ گرم است نزدیك ده ماه دو مقابل، در سه سالگی سه مقابل، وبعد تا سنّ بیست این مقدار وزن بسرعت بالا رفته و از ۳۰ تا ۳۵ تغییری نمیکنند، بعد تا ۶۰ کم کم پائین میآید و از ۶۰ ببالا بسرعت نقصان میابد.

یکی از علمای ژاپون در مملکت خود نسبت به ۴۲۶ مرد، ۱۷۶ زن و ۱۵۶ بچهٔ ژاپونی بطریق ومنظور فوق امتحاناتی نموده وچنین معیّن کرده: نموّ یا صعود ملایم از ۱۴ تا ۵۰ و نزول ملایم از ۵۰ ببالا.

---

۱ ـ چند سال قبل طفلی در هندوستان متولّد شد و عکس او را هم در جرائد اروپا و ایران نقل کردند و آن طفل دمی کوتاه داشت و پس از آن دیگر از او خبری نشد م. بهار

توپینار (۱) پس از امتحان یازده هزار مغز سر حدّ متوسط مغز سر اروپائی را از بینابین ۲٤ وشصت سالگی؛ ۱۳٦۱ گرم برای مرد و ۱۲۰۰ گرم برای زن معیّن نموده و همینطور علمای دیگر هر کدام امتحانات و تجربیّاتی نموده که از روی آن جدول هائی درست شده و بنا بر عملیّات خود هریك عقایدی را ایراد نموده اند ولی واضح است که این اعداد در تمام نژادها یکسان نیست و صعود یا نزول وزن مغز سر انسان و ازدیاد یا نقصان مواد مرکّبه آن در نژادها فرق می کند.

امّا چه قسم می توان این امتحان را عملی کرد؟

در اسکلت کلّهٔ مرده مطابق قانون **مانوریه** (۲) یکی از علماء فن ظرفیّت درونی جمجمه را با سانتیمتر مکعّب معلوم کرده و بعد درضریب ۰٫۸۷ ضرب می کنیم از این رو مغز محتوی را با گرم بدست می آوریم.

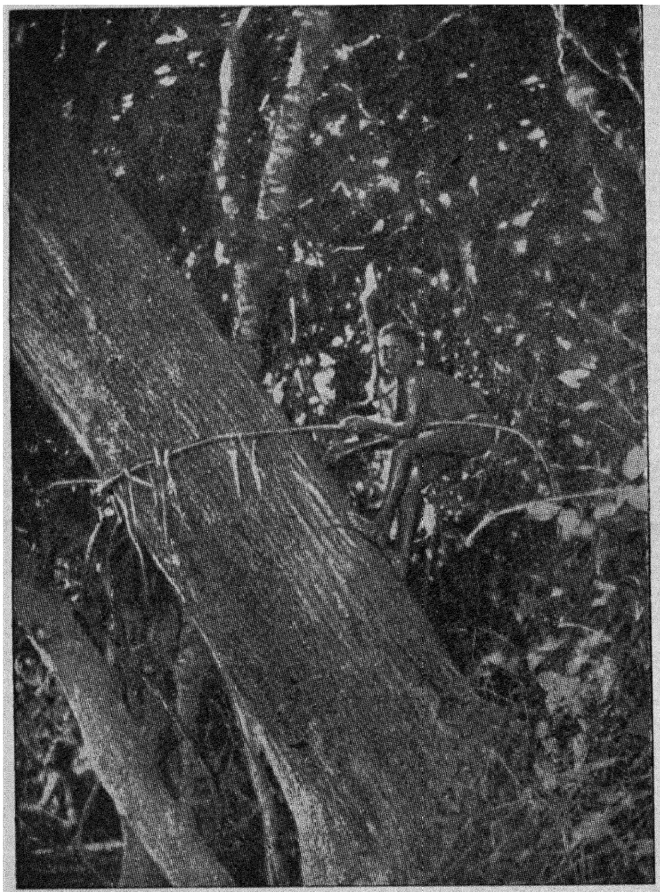
ضریب مذکور را از روی ابعاد اسکلت سر بدست آورده اند.

امّا در سر انسان زنده مطابق قانون **گلادستون** (۳) باید بدواً اندازهٔ سه قطر سر را بدست بیاوریم بدین طریق: ۱ ـ قطر عقب و جلو ۲ ـ قطر چپ و راست ۳ ـ قطر عمودی. و در هم ضرب نموده بعد مقیاس بزرگی سر را که از ۲/۸۰٦ تا ۲/۸۳۸ ممکن است اختلاف پیدا کند از حاصل ضرب سه قطر تفریق می کنیم مقدار مغز سر به گرم معلوم میشود. ولی اخیراً در مقالاتی که علمای اروپا نوشته اندگفته شده است که در نتیجهٔ امتحانات معلوم گردیده گاهی حجم جمجمه نمیتواند دلیل وزن مغز سرقرار گیرد چه دیده شده است که دربعضی سرهای کوچك وزن مغز ازمقیاس عادی زیاد تر بوده است. در امتحان دیگری بین ۲٦ نفر **اسکیمو** مغز سرشان ۱۵۸۳ گرم که بیشتر از غالب نژادها بوده و در امتحان دیگری بین ۱۱ نفر اهالی **آندامان** مغز سرشان را ۱۳۱۰ گرم تخمین زده اند که کمتر

---

(1) Topinard (2) Manouvrier (3) Gladston.e

ازتمام نژادها است والبتّه بین این دو مقدار با تناسباتی وزن مغز سر سایر ملل را اندازه گرفته اند .



یك طفل از قبایل **آندامان**
که بوسیله شاخهٔ گیاهي از درخت عظیمی بسهولت بالا میرود

درکلیّه نژادها وزن مغزسر زن به نسبت ۱۰۰ الی ۲۰۰ گرم کمتر از مغزسر مرد است (اگر این قسمت را زنها قبول کنند) ؟!

چنانچه قبلا اشاره شد قسمتی ازعلما زیادی مغز سر را با قدّ انسان تطبیق

نموده و بالاخره مدّعی شده‌اند که کثرت موادّ نخاعی مربوط به‌بلندی قامت است چنانچه حدّ وسط زیادترین موادّ نخاعیه ملل اروپا را بین اهالی **اکس** که بلندتر از همهٔ اروپائیها هستندمعیّن نموده، و بین ۱۵۷ نفراهالی آنجا حدّ وسط مغزسرشان را ۱۴۱۷ گرم تعیین نموده در صورتیکه اهالی اکس در تمام دنیا به بلندی قد معروفند امّا از طرف دیگر می بینیم استرالیائیها که متوسّط القامه هستند وزن مغز سرشان خیلی کمتر از مغز سر **اسکیمو** ها است که عموماً کوتاه قد هستند، در لهستان مردمان کوتاه آنجا وزن مغز سرشان از مردم بلند قدّ روسیه زیاد تر است .

پس در اینجا دوتأثیر در این مقیاس می بینیم : یکی قد، و یکی نژاد وبعد یك شرط دیگری را نیز لازم است توأم نمود و آن وزن بدن است که نسبت مستقیم با مقیاس مزبور دارد، ولی البتّه این قسمت نیز بابزرگی شکم، کثرت بلغم، ترتیب خوراك وغیره فرق مي کند .

س . وات (۱) یکی از علماء فن قسمت اخیر را در دوسگ امتحان نموده و پس از بیست و دو روز سگی که خوب خورده بود وزن مغز سرش ۱ر۱ صدم وزن بدنش بود . و مغزسر سگ دیگر که بیشتر گرسنه نگاه داشته بود ۷ر۱ صدم وزن بدنش بود .

بالنّتیجه نمیتوان انکار نمود که کثرت و خوبی اغذیه در مغز سر تأثیری ندارد چنانچه عده‌ای معتقدند که طبقات اشراف مغز سرشان بیشتر از طبقهٔ کارگر است .

سپیتزکا (۲) یکی ازعلماء امریکایك مرتبه ۱۰۸ نفرازتمام بلندقدهای ملل مختلفه اروپا را بعلاوهٔ یکنفر ژاپونی جمع کرده وامتحانات عدیده روی مغز سرآنها نموده و در نتیجه حدّ وسط مغز سر آنان را ۱۴۷۳ گرم معیّن نمود و از این رو معتقد است که هوش و ذکاوت نسبت مستقیم با کثرت موادّ نخاعی و یا زیادی وزن مغزسر دارد، چنانچه وزن مغزسر غالب فلاسفه و حکماء را که تعیین نموده‌اند این قسمت را تأیید مینماید .

---

(1) C . Voit (2) Spitžka

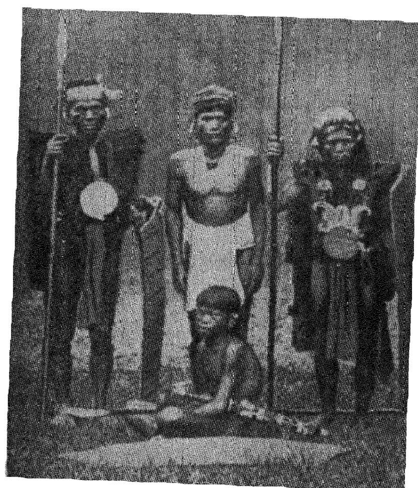
تا حال از شرح صورت خارجی مغزسر واختلاف آن گفتگو کردیم ونپرسیدیم که اصلاً مغز چیست و چه استفاده از آن میشود ؟

مغز مادّهٔ سفیدی‌است نزدیك به‌پشت‌گلی وگاهی خاکستری که‌از ترکیب مقداری **هیدروژن**، مقداری **اکسیژن** کمی **کاربون** ویك اندازهٔ **اذوت** و **فوسفور** حاصل شده ، و در حیوان نیز همان ترکیباتی که در انسان است داراست ، امّا طرز ترکیب ، وحدود و مقدار ترکیبی انساج و سلّول های آن از بزرگترین صنایع دست طبیعت یا خداوند قادر متعال است که هنوز فکر انسانی بدان واقف نیست .

علمای حکمت معنوی این مکان یا مغز را مسکن و مأوای موتور محرّك یا روح و عقل انسانی قرارداده اند ، اما باید دید ایا این روح درحیوانات هم هست؟ و چنانکه گفتیم ترکیبات انساج ومواد متشکّله مغز در هر دوطبقه‌یکی‌است پس چه شده این انسان وآن حیوان است ،جزاینکه درترکیبات انسانی کاملتر ونسبت به مقدار موادّ ترکیب کننده فقط اختلاف پیدا کرده ؟ از طرف دیگر بین انسان های عاقل ومجنون اگر مقایسه بکنیم می بینیم ، مجانین که چون ما وشما بودند ، اکنون تمام حواسّ خود را گم کرده ، قدرت تکلّم از آنان سلب شده ، ازحقوق قضائی حتی حقّ حیات هم محروم شده اند ، ترکیبات روحی ومغز آنها بحدّی متلاشی شده که از حیوانات هم پست تر گردیده . ، از کثیف ترین و عفن ترین چیزها میخورند ، چشم خود را باانگشت در میآورند ؛ وهزران چیز دیگر ! . . پس روح یاعقل چه شده ؟ و کجا رفته ؟ ویا بعقیدهٔ بعضی اگر روح نیست پس چطور زنده است ؟ چه شده که این اصل معنوی که همیشه باقی بود در اثر یك اختلال در توازن مواد مرکّبه از بین رفت ؟ چطور روحی که در حیات ابدی زیست می کند پس از معدوم شدن جسم یا موجود اصلی وضعیّت خود را گم کرده و جرئت عرض اندام ندارد ؟

لوی ژاکولیو طبیعی دان فرانسه می گوید : هیچ نیست جز اینکه انساج عصبی ترکیبات اصلی‌خود را در تحت تأثیرات خارجی گم کرده‌اند ، چنانچه فقدان

توازن مهمّ نبود تشکیلات و اساس زندگی را بر هم نزده و حیات ادامه پیدا میکنند ، و درصورتیکه این انساج در نتیجهٔ اختلال نظم و حادثهٔ مهمّی کم کم یا غفلتاً از کار کناره جستند حیات قطع میشود ، و این آثار کبر و نخوت روحی را انسان خود برای خود درست کرده و کم کم بدان علاقه مند شده .



چند نفر از جنگجویان دایاك در جزیرهٔ بورنئو

در هر صورت اساس و ماهیّت و ترکیبات و هزاران نکتهٔ دیگر که در تناسبات انساج نخاعی است که بالاخره مباحثات و مذاکراتی را روی اساس خلقت ایجاب مینماید، بحدّی، تاریك و لا ینحل است که نه میتوان عقاید طبیعیّون را دنبال کرد ، و نه دلایل و براهین فلاسفه را پیروی نمود و نه به خرافات روحانیّین عقیده داشت فقط میتوان امیدوار بود که با ترقّیات علوم و با سیر تکامل بشریّت (اگر جنگهای بین المللی بگذارد) بتوان روزی چیز هائیرا از صنایع محیّر العقول طبیعت درك نمود .

فصل چهارم

خواصّ بدنی یا وظائف الاعضاء

خلاصه

قوّهٔ هاضمه ـ نشو و نما ـ وزن بدن ـ حرارت بدن ـ تنفّس نبض ـ بوی بدن ـ حواسّ خمسه ـ عمل توالد و تناسل ـ اختلافات آن درمناطق ـ تأثیرات محیط در انسان ـ خواصّ روحی معنوی و علل امراض انسانی

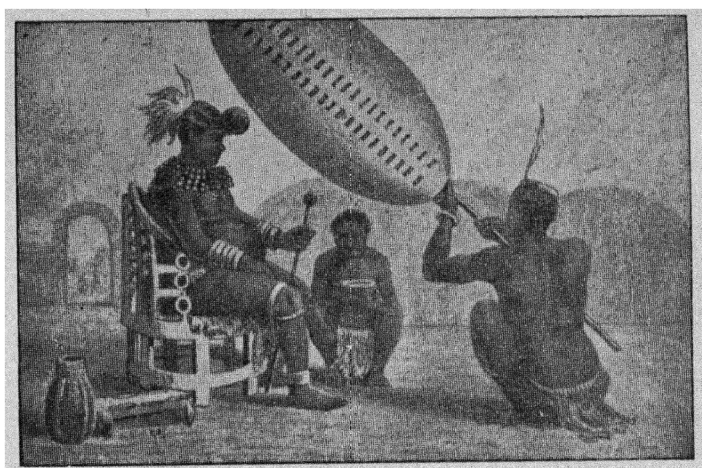
اختلافات مهمّی که در ارکان اصلی وجود انسانی از قبیل تغذیه ، تنفّس ، جریان خون و غیره بین نژادهای مختلف هست البتّه نمی‌توان منکرشد ، ولی ازطرفی قلّت تحقیقات و مطالعات در نژاد های مختلف و نبودن وسائل تحقیق در همه‌جامانع ازاین‌شده که‌بتوان موادّی قطعی برای‌آنها فرض نمود ولی ضمناً میتوان نتایج حاصله را بطور اختصار شرح داد .

۱ ـ **قوّهٔ هاضمه** ـ قوّهٔ هاضمه بین نژادهای مختلف اختلاف زیادی‌را دارا نیست ، ولی‌مثلاً قسمتی از ملل‌گوشت خوار ، برخی میوه‌خوارند ، یا برحسب‌اجبار طبیعت و نبودن وسائل دیگر میوه‌خوار شده اند ، از طرفی بعضی از قبایل وحشی و بیابان نشین که روزی خود را از شکار حیوانات و چیدن میوه ها فراهم میکنند قوّهٔ تحمّل نخوردن در مدّت چند روز را دارا و درعین حال قدرت بلع مقدارفوق العاده غذارا در موقع واحد دارند ، اهالی اسکیمو و **فوئژی** (۱) درمدّت چند روز لاینقطع و بدون فوت وقت یك نهنگ (ماهی بزرگ) صید شده را پاره پاره کرده می بلعند ، یك سیاه افریقائی کوتاه قد (۱٫۳۰ متر) میتواند در یك وعدهٔ غذا علاوه‌برمقدار معتنابهی گوشت معادل هفتاد دانه موز خیلی درشت را درنهایت سهولت بخورد !

۲ - **نشو ونما** ـ نشوو نما درتحقیق نژادهای مختلف اصل مهمّی را داراست ولی متأسفانه بقول **دنیکر** عالم فرانسوی جزدراروپا ، امریکا وژاپون ، درممالك دیگردنیا تحقیقات عمیقی در این زمینه ننمو ده اند ، و باشکال بزرگي که برمیخورند اینست که در ملل نیم متمدن ووحشی غالباً سنّ خودرا نمیدانند .

---

(1) Fuegie



پاندا پادشاه مرحوم قبایل **زولو** درجنوب غربی افریقا

مابین اروپائیها و امریکائیها وملل متمدّن جشن شب تولّد را برای هر فردی چه ثروتمند، چه فقیر به نسبت وضعیّات خود حتمی میدانند، والبتّه با این اصل هر کس ساعت و تاریخ تولد تمام عدّهٔ برادرخواهر ووالدین وحتّی اقوام و دوستان خودرا میداند.

بطور کلّی نشو و نمای قد با وزن بدن نسبت معکوس دارد یعنی مثلاً در اروپا میگویند طفل تا مدّتی بسرعت قد کشیده، بعد مدّتی این نشوو نما بطی میشود، که در این حال اخیر وزن بدن بالا میرود.، ومشاهده شده که در اروپای مرکزی نشو و نما ازماه آوریل تا ژوئیه سریع و از اوت تانوامبر بطی میگردد ودراین سه چهار ماه اخیر وزن بدن زیاد میشود.

همیشه اختلاف نشو و نما بین زن و مرد از ابتداء محسوس میشود ولي بطور کلّی طفل در سال اوّل خیلی بسرعت نموّ میکند و یك برابر و نیم طول قدّ موقع تولدّش را خواهد داشت، بعد کمی بطی تر از سال اوّل ولي البتّه تاسن پنج سال سریع است که در این سن دو برابر طول قدّ اوّلیه را دارد و از سنّ ٦ بطی میشود تا سنّ بلوغ ودر این موقع نسبت به دختر یا پسر فرق میکنند، یعنی دختر بین ١٠ وپانزده سریع تر از پسر و بعد پسر تا سنّ ١٧ سریع تر از دختر و بعد بطی میشود تا ٢٤ و ٢٥ که آخرین

میزان نموّ مرد است در صورتیکه دختر بنظر میآید تا سنّ ۱۸ آخرین مدّتی است که میتواند نموّ کند.

۳ ـ وزن بدن ـ وزن بدن نیز نسبت به سنّ ، قد ، اصل و نژاد ، وضعیّت مزاجی ، تغییرات اغذیه وغیره تفاوت میکند. علماء فن وزن طبیعی را ٦٤ کیلو گرام تقریباً بیست ویك من نیم برای مرد و ۵۲ کیلو برای زن معیّن نموده اند.

در اطفال جدید الولاده در اروپا حدّ وسط وزن بدن را ۳۳۰۰ گرم برای پسر و ۳۲۰۰ گرم برای دختر فرض نموده اند، در ژاپون برای پسر ۲۹٤۰ گرم و دختر ۲۷۸۰ گرم معین شده وازسایر ممالك احصائیه ای در دست نیست. (شاید در ایران هم در آتیهٔ نزدیکی اینقسمت مورد توّجه واقع شود)

وزن بدن تا سنّ ٤۰ یا ۵۰ زیاد میشود و بعد از شصت سالگی پنج یا شش کیلو گرام کم می شودولی برای این قسمت هم بواسطه نبودن وسائل نتوانسته اند مواد قطعی معیّن نمایند.

بطور کلّی وزن بدن بنسبت مستقیم با طول قد زیاد می شود اما برای حلّ این مسئله بین علماء اختلافاتی است و فورمول هائی هرکدام برای آن فرض نموده اندولی بعقیدهٔ **دنیکر** فورمولهائیکه بیشتر با کثریت آراء قبول شده فورمولهای **لیوی** (۱) فرانسوی و **روهرر** (۲) آلمانی است

لیوی طول قدرا باطول یك طرف ظرف مکعّب آبی که باوزن بدن همان طول مساوی باشد سنجیده وآنرا مقیاس وزن بدن نامیده بدین طریق

Indice ponderal $I = \frac{100 \sqrt[3]{V}}{A}$

که فارسی فورمول مزبور چنین میشود: $\text{مقیاس وزن} = \frac{۱۰۰ \sqrt[۳]{\text{وزن بدن به گرم}}}{\text{قد به سانتیمتر}}$

و این فورمول را نسبت بعدّهٔ زیادی ازسربازهای اروپا، چین وژاپون امتحان

(1) Livi (2) Rohrer

کرده اند، دربین چینیها واروپائی‌ها تقریباً مطابق بوده ولی بین اهالی جاوه و قبایل **بوشیمان** اختلافاتی داشته، و آنهم برای اینست که قبایل مزبور خیلی سبك هستند.
قبایل **بوشیمان** هرچند کوتاهند، با وجود این از تمام ملل کوتاه قدّ دنیا سبك ترند

درنتیجه بادلائل مذکوره، گذشته از اینکه طبقات رعایا، حمالها، آهنگرها، عمله ها تقریباً درتمام ملل دنیا ازمردمان دیگرهمان ملت وازطبقات اوّل و دوّم مخصوصاً سنگین ترندولی بازشرائط نژادی نیزعامل مهمّی است، چنانچه اهالی **برزیل** درامریکای جنوبی خیلی سنگین هستند در صورتیکه کوتاهند واهالی **اندونزی** (۱) با همان طول قد خیلي سبك هستند

۴ ـ حرارت بدن ـ تنفس ـ نبض هرچندبرای حرارت بدن امتحانات زیادی بین ملل مختلف نشده ولی آنچه بنظر میآید حرارت بدن بین ملل تفاوتهائی دارد مثلاحرارت بدن (ازدهان) فرانسوی های شمالي درحال طبیعی ۲ر۳۷ درجه است وحرارت بدن **فوئژی** ٤ر۳۷ است

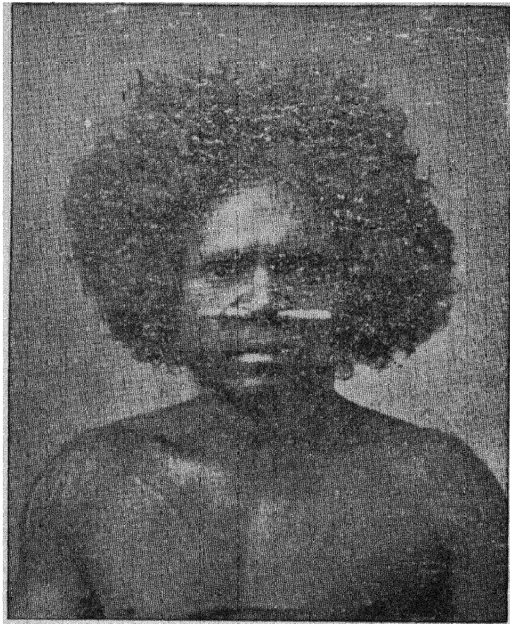
حدّ متوسّط درجهٔ حرارت را در اروپا بین ۱ر۳۷ و ٥ر۳۷ میگیرند؛ ولی سیاه هاعموماً درجهٔ حرارتشان کمتر از اروپائیها است.

برای تنفّس هم مطالعاتی بین ملل شده و تفاوتهائی دیده‌اند. مثلاً در اروپا معمولاً ١٤ الی ١٨ تنفّس دریك دقیقه میشود، در **فوئژی** ١٦ الی ۲۰، بین **کیرگیزها** ۱۹، و در ایران ۱۸ الي ۲۰ و غیره

ضربان نبض هم که بین اروپائیها ۷۲ ضربه در هر دقیقه است بین سیاه های اتازونی مثلاً ۷٤ ضربه در صورتیکه بین هندوهای امریکا ۷٦ یا۷۷ است ـ (البتّه مقایسات فوق درحالت طبیعی بوده است)

۵ ـ بوی بدن ـ بوی بدن نیز یکی ازخواصّ مخصوصه ملل و نژاد بشر است و گذشته ازهرنوع وسائل نظافت، تمدّن، طرزتغذیه، نوع پوشاك وغیره غالب ملل بوئی مخصوص بخود دارند: مثل سیاه ها، چینی ها، استرالیائیها، نئوکالدونیها (۲) کلیمی ها

---
(1) Indonésie (2) Néo-calédonie



یکنفر از اهل کوینس لاند(۱) در استرالیا

روسها که البتّه بارعایت منتهای نظافت بوی بدن تخفیف می یابد و لی هیچوقت محو نمیشود .

در سال ۱۲۹۱ موقع جنگ روسها با آذربایجانی ها در تبریز روسهاسگ مخصوصی داشتند که داخل اغلب خانه ها میکردند وسگ همه جارا بوی کرد چنانچه روسی را در آنجا کشته یامخفی نموده بودند حیوان علامتی میداد ومحافظین پس از جستجو و یافتن جنازه اقدامات محبّت آمیزی با صاحب خانه مینمودند که از صحبت ماخارج است و منظور بوی بدن مخصوص روسها است که بوسیلهٔ حیوان احساس میشده .' بالاخره بین تمام ملل سفید پوست نیز تغییرات خیلی قابل توجهی بین بوی متصاعد از پوست بدن اشخاص چه در زن وچه در مرد ملاحظه میشود .

۶ ــ حواس خمسه ــ قسمتی از حواسّ خمسه بین ملل وحشی بیش از ما است ، مثلا در حس شامّه ؛ اهالی آندامان از یك مسافت دوری به راهنمائی قوه

(1) Queensland

شامّه میتوانند بچیدن میوه های خوب نائل گردند ـ و این قسمت تصوّر میرود برای اینست که تمام حواسّ خود را فقط متوجّه یافتن مأکولات مینمایند.

حسّ بصر نیز مشمول همین مادّه است و **دنیکر** می گوید: برای تعیین واحدی برای دید طبیعی از روی فورمول **سنلن** (۱) در صورتیکه حساب کنیم اعداد ذیل را برای هرملّتی خواهیم داشت مثلاً آلمانها: ۱ر۱۰، روسها: ٤ر۱۰، برای اهالی هند جنوبی: ۲ر۲؛ برای کالموك ها: ۷ر۲ و قس علی هذا

یکی از علماء روس از روی همین قانون قوهٔ دید یکنفر از اهالی **کالموك** را ۷ر٦ معیّن کرده است و این آخرین نقطهٔ بینائی است.

در ملل مختلف بطور کلّی مشاهده شده که قوّهٔ باصره در نژاد تیره بیشتر از نژاد سفید و گندم گون است و غالب اشخاصیکه کاملاً سفید حتی موشان نیز سفید است قوّه چشمشان خیلی کم است

دکتر **هرتسن شتاین** (۲) نسبت به ۳۹۸۰۵ نفر سر باز روسی این امتحان را کرده ونتیجه‌ای که گرفته اینست مواد ملّونهٔ مردمك چشم وموهرقدر زیادتر باشد قوهٔ دید بهمان نسبت زیادتر است و از این رو بین سفید پوست و بور مو ۷۲ درصد قوهٔ دیدشان بیش از طبیعی است درصورتی که بین سیاه پوستان ۸٤ درصد بیشتر است

۷ - اعمال تناسلی ـ مطالعهٔ این قسمت روی اشکالاتی که برای دیدن ومعاینهٔ اشخاص دارد مخصوصاً زنها نمیتوان تحقیقات زیاد کرد و از این جهت قضیّه بحدّی تاریك و لاینحلّ مانده که نتوانسته اند از روی آنها خصائصی برای نژاد ها پیدا کنند. مثلاً نمیتوان فهمید که اوّلین موقع بلوغ یا حائض شدن زن در نژاد ها در چه سنّی است.

دختر های سیاه **سیرالئون** (۳) در سنّ ده سالگی ودختر های **لاپون** در هیجده سالگی حائض میشوند البتّه بین این دوعدد در ملل مختلفه به سنین متفاوت بالغ می گردند. بطور کلّی عدّه‌ای ازعلماء معتقدند که موعدبلوغ زن درنواحی گرمسیر زود تر صورت گرفته و از ۱۱ تا ۱٤ شروع می شود؛ در نواحی معتدل بین ۱۳ و ۱٦ و درنواحی سردسیر

---

(1) Snellen- (2)Hertsenstein (3) Sierra Léon



عروسی در تائی - عروس وداماد تحت قیمومیت یك کشیش شراب برنج را با دو نی طویلی که در خمره داخل شده می نوشند

بین ۱۵ و ۱۸ ظاهر میشود و در عین حال البتّه عوامل دیگر ازقبیل آب و هوا؛ اصلیّت نژادی؛ شغل ؛نوع تغذیه نیزتأثیرات مهمّی دارد .

مثلاً در اطریش در یك آب و هوا و تحت تأثیر یك شرائط عمومی و اجتماعی دخترهای کلیمی بین ۱۴ و ۱۵ ؛وهنگریها بین ۱۵ و ۱۶ بالغ میشوند؛ ولی این قضیّه برای موقع زناشوئی در همهٔ ملل تأثیری ندارد؛ چنانچه در هندوستان و مغول ترکستان، مالزی دختر هارابسنّ ۹ یا ۱۰ شوهر میدهند.

درسابق این روش بحدّی معمول بود که نمیفهمیدند دختر ده ساله که هنوز طفل‌است وآداب ورسوم زندگی را نمیداند چطور می‌تواند مطالعات ناقص و نیاموختهٔ زندگی را به طفل خود که در داماناو باید پرورش کند بیاموزد. سپاس خدایرا که خیلی از عیوب ما در این چند سالهٔ اخیرازبین رفت.

راجع به حائض شدن میمون های ماده نیز مطالعاتی شده و مشاهده کرده‌اند که مدّت‌قلیلی در این حالت می مانند.

برای موقع بسته شدن نطفهٔ انسانی درنژادها وموارد مختلف ، علماء واطبّاء مطالعاتی درممالك خودنموده‌اند. مثلا مایر (۱) آلمانی بسته شدن نطفه را در آلمان بیشتر

(1) Mayer



عروسی در تائی - پس‌ازعروس وداماد حاضرین نیز بانی‌های طویلی از
شراب برنج می نوشند

در ماه دسامبر میداند، ولی البتّه واضح است نظر به اختلافات طبیعت اشخاص، وآب و هوا و علل دیگر قوانین کلّی برای آن فرض نشده؛ ولی معمولاً میتوان گفت در بهار یا اوان بیداری طبیعت در بیشتر بلاد این قسمت عملی میشود.

اما راجع باصل عمل‌آن مطمئناً بشر یك روزی از روی تقلید حیوانات در مواقع معیّن میل به انجام این عمل می‌نموده و بعد در قبال ازدیاد ترّقیات و تمدّن این عادت یا اجبار طبیعت از بین رفت.

مثلاً در نتیجهٔ همین وضعیّت وعادت قدیمه دربعضی جاها مرسوم است که تمام جوانهای آن شهر در یك موقع عروسی‌میکنند. درقصبهٔ کوچك **پلوگاستل‌داولا** (۱) در **فینیستر**(۲) که هفت هزار نفر جمعیّت دارد در ۱۸۹۶ و همچنین سال بعد آن در هفته دوم بهار در یك روز ٤٨ عروسی کردند.

اهالی قصبهٔ فوق‌الذکر چون زارعند وزراعتشان بیشتر توت فرنگی است، اگر یکسال محصولشان‌خوب نشود عروسی اجتماعی‌راچند هفته عقب میاندازند چنانچه در ۱۹۱۲ همین قضیّه پیش آمد.

بین قبایل خاتیوار (هندشرقی) عروسیها معمولا وقتی اجرامیشود کـه مرد

(1) Plougastel-daoulas (2) Finistèr

بسنّ ۲٤ سالگی رسیده باشد والبتّه چون در هر شهر در یك موقع خیلی ها بسنّ ۲٤ میرسند عروسیها هم اجتماعی میشود و د ر ۱۸۹٥ از ۲۸ آوریل تا ٥ مه در یك هفته ۷۷٥ نفر جوان که بپایهٔ بلوغ رسیدند داماد شدند

راجع به پرزائی و ولود بودن زن و تفاوتهای آن نیز محقّقین مطالعاتی نموده ولی فهرستی در دست نیست همینقدر می گویند در فرانسه توالد وتناسل کم و در روسیه زیاد تر است (مخصوصاً بین کلیمیها) در ایران تصور میرود بین طبقات کارگر و فقیر و دهاقین زیادتر باشد، البتّه فقدان امراض در بین طبقات نیز تأثیری در اساس دارد .

راجع به ملل وحشی برای آشنا نبودن به عادات ورسوم اجتماعی وعمومی آنها ؛ و بچّه خوری؛ و دلایل دیگر نتوانسته اند دراین زمینه صحبتی بکنند.

۸ ـ تأثیرات محیط در انسان ـ این قسمت بحدّی مبسوط و مهّم است که برای مذاکراتی در اطراف آن باید به قوانین طبیعی و فلسفه آشنا بود تا بتوان عقایدی ایرادنمود، چنانچه بعضی معتقداتی دارند که سایرین آنها را مکفی نمیدانند مثلاً می گویند : سیاهان سیاهند چون در نواحی گرم سیر زندگی می کنند، این را نمیتوان قبول کرد چه که هندوهای آمریکای جنوبی در همان منطقه زندگی کرده و زرد رنگ هستند و از این قبیل بعضی دلائلی اقامه و برخی ردکرده اند.

برای اثبات دلیل تأثیر آب و هوا در انسان **نوسیلوف** (۱) روسی نسبت بچند نفر امتحاناتی نموده که در تمام مدّت امتحان، وضعیّات قطب شمال و درجهٔ برودت و تمام شرایط دیگر را برای آنها فراهم کرده، ودر نتیجه مشاهدات ذیل را نموده است : کم حس شدن بدن ، نقصان افکار و احساسات ، زیادی خواب، کوتاه‌شدن قد و غیره ولی متأسفانه اقداماتش ناقص ماند.

از طرفی دیگر می بینیم سیاه های **سنگال** موقعیکه حرارت به ۲۰ درجه بالای صفر میرسد از سرما عاجز می شوند در صورتیکه اهالی فوئژی لخت و عریان در ۳ درجه زیر صفر براحتی زندگی مینمایند.

---

(1) Nossiloff

پس نتیجه این میشود، که انسان یا جنس بشر اساساً بقول فرانسویها **گوسموپولیت**(۱) است یعنی در تمام مناطق کرهٔ ارض از قطب شمال تا قطب جنوب وتمام حوالی خط استوا زندگی کرده و عادت میکند و البتّه مدّت قلیلی که خواهی نخواهی برضا ورغبت و یا اجبار و زور ماند خو میگیرد و نسل‌های بعداز او دیگر اصلاً محنت و رنجی از آن وضعیّت در خود نمی بینند .

اما راجع بتأثیرات پیوندهای نژادی تابحال موفق نشده‌اند که تحقیقات عمیقی نمایند، یعنی پس از آنکه از نژاد های مختلفی پیوند های زیادی بوجود آمد؛ آیا این میوهٔ جدید انسانی یك نژاد مخصوصی را تشکیل داده ویا به یکی از اصلهای خود برمیگردد؟ جواب این سئوال تا کنون لا ینحلّ مانده است . یکی از علماء **فیشر** نسبت به پیوندیکه از مردمان **بوئر** (۲) وزنهای هوتانتو که تشکیل مستملك **رهوبوتن** (۳) را داده اند تا ٦ نسل یا ۳۱۹ پیوندی تجربیّات لازم نموده و در نتیجه معتقد شده که انسان در پیوند نژادهای مختلف در خیلی از قسمتها با قانون **ماندل**(٤) مطابقت میکنند .

قانون ماندل اینست که در نسل اول تمام پیوند ها به پدر و مادر خود شبیه هستند.، در نسل های بعدیك ربع آن شبیه به یکی از اجداد وسه ربع شبیه به جدّ دیگر، و بعد باز از این سه ربع یك ربع به اسلاف اولیّه شباهت دارد در صورتیکه دو ربع دیگر نصف آن شبیه به یکی و نصف دیگر به قسمت دیگر اجداد شباهت خواهد داشت.

ضمناً باید گفت که پیوندهای حاصلهٔ از یك سیاه ویك سفید از قانون ماندل مستثنی می شود.

تشریح جزئیّات حیاتی بشر ویا ماهیّت و انواع ترکیبات انسان را فهمیدن هنوز بحدّی ناقص و تاریك است که علماء عالی قدر انسان شناسی که قسمت زیاد عمر خود را در راه این علم نثار کرده‌اند، و تجربیّات و مطالعات عدیده نموده اند درقسمت زیادی ازسئوالات جزئیات ترکیبات حیاتی بشر چنان بیچاره وزبون میشوند

(1) Cosmopolite (2) Boers (3) Rehoboten (4) Mendel

که نه جرئت ایستادگی و نه یارای فرار دارند.

خواص روحی و معنوی و علل امراض انسانی

خواص روحی و معنوی و اختلاف هوش و ذکاوت، محبّت و غضب، و از این قبیل احساسات بحدّی بین ملل متفاوت است که نمی توان برای آن فهرستی ترتیب داده و بطور اختصار صحبت داشت ولی همینقدر بطور کلّی مثلا میتوان گفت که نژاد آمریکائی ومغول: خشن، مغموم، تودار، خونسرد؛ وبی اهمیّت بخیلی چیزها ومالیخولیائی هستند.، و بالعکس نژاد سیاه همیشه خندان، خوشحال، بااحساسات تند وسطحی مثل اطفال هستند، ولی البتّه چقدر استثنا در این اختلاف دواخلاق در هر جا دیده می شود چه سیاه هائی که خشن و چه چینی هائی که درنهایت محبّت با انسان ملاقات مینمایند.

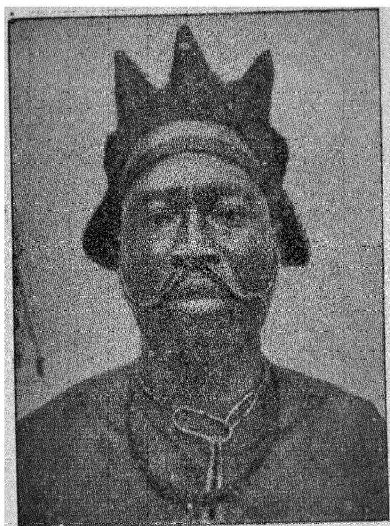
گذشته از این هر مسافر یا سیّاحی که بشهر یا مملکتی وارد می شود، اخلاق عادات و احساسات یك یا چند نفری را که نسبت بخود مشاهد می کند همان را قانون کلّی برای تمام ساکنین آن شهر یا مملکت فرض مینماید درصورتیکه شاید سیّاح دیگری عکس آن را شرح بدهد.

مثلاً قبایل وحشی فکر پیش بینی و مال اندیشی را فاقدند و دارای افکار و احساسات روشن نیستند و یا قبایل بوشیمان خیالاتشان محدود و دارای تصمیم ثابتي نبوده و مثل اطفال زود تغییر عقیده میدهند و انواع این قبیل مشاهدات . . . . ولی بازبین این قبایل نیز نمیتوان بطور کلّی قوانینی فرض نمود.

برای علل امراض انسانی هم محقّقین مطالعات زیاد نموده ولی اطلاّعات کافي بدست نیامده است، و از مختصری که تا کنون معلوم شده اینست که مثلا: سیاه ها خیلی کمتر از سفید ها دوچار ورم کبد می شوند؛ ویا کمتر به تب های زرد دوچار می گردند؛ اهالي انام وخیلی ازملل شرق اقصی کمتر به امراض عفونی مبتلا می گردند؛ ولی از طرفي قبایل وحشی بیشتر از سفید ها قابلیّت قبول ناخوشیهای عفونی را دارند، از قبیل سفلیس، سرخك، و تب دّق و غیره. و اینها امراضی است که سفید پوستها به امریکا و افریقا هدیه برده اند.، همچنین عفونت **کزازی** (1) بین سیاه ها

---

(1) Infection tétanique



یك سیاه اهل **کنگو** (در آفریقا)

زیاداست چون زود بآن مبتلا میشوند .

بین **اهالی مالزی و اندونزی** حملهٔ مخصوصی است که التهاب خیلی زیاد دارد و آن را بومی ها **آموك** می نامند.

و بالاخره اختناق رحم **شارکوت**(۱) بین زنهای سیاه پوست سنگال و زن های ژاپون ، هو تانتو وغیره بی نهایت شیوع دارد .

هر چنداصولا درهمه جا مرض حمله بیشتر درزنها است ولی درایران تصوّرمیرود بیش ازجا های دیگرباشدو گذشته از علل طبی؛ البتّه زن درخلقت ظریفتر ازمرد وبهمین دلیل سبکتر و ناقص تر از مرد خلق شده؛ بعلاوه چنانچه قبلاً صحبت داشتیم موادّ نخاعی که در مغز ومجمع الاعصاب قرار دارد و سلطان قوای داخلی و حواس خمسه اوست، و کمتر از آن مرد است، به اصابت کوچکترین رنج ، درد، یاغم واندوهی انساج مرکبّهٔ موادّ اصلیّهٔ او متأثر شده و زودتر بالتهابات این مرض دوچار می شود ، متأسفانه درمحیط ما عوامل آن نیز برای زنها بیش از سایر جا ها فراهم است وگذشته ازاخلاق ورفتار مردها ؛ فقدان تحصیلات ؛ ندانستن آداب ورسوم معاشرت ، نداشتن مشغله ؛ عادت نکردن بقرائت کتب و روزنامه ؛ محدود بودن خیالات وافکار ؛ داشتن حجاب مصنوعی ؛ نبودن وسائل ورزش وتفریح مناسب؛ کثرت عزاداری وروضه خوانی؛ پیروی خرافات و بالاخره تمام اینها عللی است که بیچاره زنهادربند رقیّت و اسارت آنها گرفتارند .

---

(1) Hysterie de Charcot

فصل پنجم

اختصاصات نژادی
خواص عمومی و نژادی

خلاصه

مقدمه - قرون احجار قدیمه - سرعت تکامل و تمدن در نواحی معتدل - شهر نشین و صحرا نورد - روابط بین شهر نشین و صحرا نورد - تقسیمات ملل: ملل متمدنه؛ ملل نیم متمدنه؛ و ملل وحشی - وسیلهٔ انتقال افکار بدیگری ژست و اشارات - علامات مختلف - کتابت - کلام - خطوط علامتی

آنچه تاحال گفته شد بیشتر بلکه تمام آن روی وضعیّات اختصاصی افراد بوده و یك فرد از هرقبیله یاملّتی‌را تحت نظر ومطالعه قرار دادیم، اکنون لازم‌است انسان را نه منفرداً بلکه باتناسباتی بین افراد یك نژاد بخصوص دقیقانه مطالعه کنیم.

قسمت اعظم حیوانات همیشه تنها زندگی می‌کنند وجز درموارد خیلی‌کمی مثلاً درمو اقع چرا، که با اطفال خود تغذیهٔ اجتماعی مینمایند در بقیّهٔ ساعات عمرهرکدام منفرد هستند؛ ولی انسان بالعکس اگر بروّیه حیوانی درکنج عزلت وانفراد ودور از جامعه زیست کند بالاخره علیل، مریض وازصورت انسانیّت خارج می‌شود وباید یقین کرد که تکامل وترقیّات هرملّتی بسته به‌نسبت ترقّی و فداکاری افراد آن جامعه است که متّحداً وسائل تعالی محیط، مملکت وملّت خودرا فراهم نموده اند.

چنانچه قبلاً اشاره شد راجع به مبدأ بشر بین علماء فن اختلافاتی است بعضی‌می‌گویند همه از یك مبدأ ایجاد و برخی بالعکس معتقدندکه از مبادی مختلف بوجود آمده‌اند؛ چون این قضیّه لاینحلّ است فعلاً هرکدام آن صحیح باشد باید دانست که در روز ازل زندگانی انسان بازندگانی حیوان اختلافی نداشته، و در تحت انقیاد و اطاعت مطلق و نفوذ همه قسم شرائط و اقتدار کامل طبیعت زیست میکردند، سپس برای رهائی از زیر بار قسمتی ازشرائط طاقت فرسای طبیعت یابرای تحصیل مقدّرات بهتری همین انسان منفرد باعدّه‌ای ازهمشکل های خود جمع شدو از همین جا است‌که اوّلین رشتهٔ تکامل بشریّت شروع شده؛ ولی این سیر تکامل بین

بشر در همهٔ نقاط و مناطق کره ارض به یك نسبت نبوده، در بعضی بامساعدت وضعیّات طبیعی و جغرافیائی وموقعیّت مناسب باسرعتی پیش رفته؛ ودر برخی که فقدمساعدت های طبیعت بوده بامشی بطی تری انجام گرفته؛ ولی البتّه فعلاً درهیچ جا و هیچ ملّتی نیست که بحال وقفهٔ خلقت اولیّه باقی و اقلاً یکی از اوّلین اساس تمدّن بشریّت را دارا نباشد .

از روی اکتشافات آلات وادوات اعصارقدیمه وازمنهٔ قبل ازتاریخ در نواحی مختلف پنج قطعه عالم و تحقیقات علماء طبیعی که از روی فوسیل ها نموده اند این ازمنه را چهارقسمت تقسیم می کنند .

۱ ــ قرن احجار قدیمه که تابیست هزارسال قبل ازاوان ما ادامه داشته وانسان های قدیم برای اسلحه، آلات وادوات خود، چوب یا استخوان حیوانات وتیکه سنگ های خشن را باشکال معدودی ساخته وبرای رفع حوائج خود حاضر می ساختند .

انسان اوّلی هیچ مامنی نداشت جز غار، پوشاکی نداشت جز پوست حیوانات و از شکار و صید و میوه‌های صحرائی اعاشه میکرد .

۲ ــ در قرن سنگ صیقلی افکار انسان بهتر شده آلات واشیاء ظریفتری برای خود ساخته، کم کم غار را متروك وبرای خود آشیانه ای با نی وتنه‌وشاخ وبرگ درخت در وسط مردابها بنا نمود .

حیواناتی ازقبیل سگ، گاو، گوسفند رااهلي کرده و از آنها استفاده برده بتدریج زراعت سبزیجات و غلّه را آموخته؛ طولی نکشید که برای خود ظروف گلی تهیّه نمود؛ کرجی های کوچك ساخت؛ لباس پوستی بهتری فراهم کرد؛ اندی نگذشت که لباسهای پشمی و پنبه‌ای درست کرد؛ کم کم فرصتي پیدا کرده برای خود مذهبی اختراع و برای این مذاهب معابدی کوچك بنا نمود؛ به خدائی که خود درست کرده بود هدایا می فرستاد و از خدائی که خود بانی بود وحشت مینمود .

۳ــ درقرن سوّم یا قرن احجار حاضره که بواسطه اختراع واستعمال فلزّات از دو قرن گذشته متمایز میشود، انسان بدواً بامس خالص سپس بامفرغ وبرنج و در

اواخر با آهن حوائج خود را مرتفع نموده است . عدّه‌ای از علماء معتقدند که استعمال فلزّات در کلده و مصر در ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد شروع شده. ، مردمان قدیم یونان سی قرن قبل از مسیح باستعمال فلزّات آشنا شدند و همینطور بتدریج اهالی گل (فرانسه) ، شبه جزیره اسکاندیناوی ، فنلاند باستعمال فلزّات مبادرت نمودند .

بالاخره قرن چهارم یا قرون تاریخی از روزی شروع می شود که بداشتن اسناد و مدارك کتبی از وضعیّات زندگانی بشر در ازمنهٔ مختلف موفّق شده ایم و از روی آن میتوانیم بگوئیم تاریخ کلده و مصر بالغ بر ٤ یا ٥ هزار سال قبل از اوان ما است ؛ تاریخ چین از ۲۰۰۰ سال قبل و تاریخ آمریکا از ۱٤۹۲ بعد از میلاد و تاریخ ملل آفریقا از شصت سال قبل است .

ولی این طبقات و پلّه های ترقّی را که باین مختصر تشریح شد تمام ملل با یك سرعت نپیموده ؛ قسمتی از آنها در پلّه اول کم و بیش توقّف کرده و در سیر این جادّهٔ تمدّن باز بحال سابق باقی ماندند ، چنانچه هنوز هم قبایل وحشی مثل بوشیمان و قبایلی در استرالیا و فوئژی هستند که درهمان ترقیّات اعصار قدیمه باقی مانده‌اند. قسمتی دیگر از ملل فقط دو مرحله پیموده‌اند مثل اسکیموها ؛ و قبایلی چند از سیاه‌ها و ملل معدودی از اقیانوسیه ؛ و عدّهٔ دیگری بمرحله عصر فلزّات رسیده ولی از خود کتابتی ندارند مثل سیاه‌های سودان .

بالاخره ملل متمدّنه هستند که راه سعادت وجادّهٔ تمدّن را با اختلافاتی کم و بیش سیر نموده اند .

حالا ببینیم چطور شده این اختلافات پیش آمده ؟ ممکن است تصوّر نمود که در اساس واصل این مردم و این طبقات تفاوتهائی بوده واز زمانهای خیلی قدیم نژادهائی بر نژادهای دیگری رحجان داشته و متمایز بوده‌اند ؟ ؟

عدم مساعدت طبیعت درموقعیّت جغرافیائی ؛ نقصان وعدم قابلیّت افکار وظرفیّت افراد ، مللی چند را در حال وقفه باقی گذارده واز طرف دیگر مساعدت و موافقت وضعیّات جغرافیائی ، ملل دیگری را بحقوق حیاتی بیشتر آشنا کرده وآنها نیز وسائل ترقّی وتعالی خودرا فراهم نموده‌اند. ، وبا هیچ دلیلی نمیتوان این عدم تساوی را با اصلیّت نژادی مربوط نمود .

انسانهائی که کمتر راه ترقّی و جادّهٔ سعادت را طیّ کرده اند بواسطهٔ این است که دست طبیعت بآنها یا خیلی زیاد عطا کرده و یا خیلی کم داده است. اطراف خط استوا مثلاً در نهایت وفور محصولات و فراوانی نباتات در تمام فصول انسان را با زحمت کمی بداشتن انواع اغذیه و میوه جات مختلف موفق میدارد؛ علاوه‌براینها صید ماهی وشکار حیوانات نیز درنهایت سهولت برای آنان فراهم، ومن حیث‌المجموع وسائل راحتی بشربیش از احتیاجات یومیّه، حتّی ماهیانه وسالیانه او مهیّا است‌وبرای بدست آوردن ما یحتاج خود انسان زحمتی ندارد جز اینکه دستش را دراز کرده و مأکول منتخب خودرا از طبیعت بگیرد؛ و بهمین دلیل هیچگاه قوّهٔ متخیّلهٔ خود را به تغییر شرائط وضعیّت طبیعت متوّجه نساخته، پس ترّقیاتی را آرزومند نبوده و دنبال کاری هم نرفته است پر واضح است که در همان طبقات اولیّه باقی می ماند.

از طرفی دیگر در مناطق منجمدهٔ قطبین یا نواحی صحرائی استرالیا طبیعت دست بخشش خودرا بحدّی کوتاه کرده که انسان هیچ قسم وسائل بکار بردن قوای دماغی و هوش و ذکاوت را برای ترّقی و تعالی نداشته، سعی و جدّیتش در برابر هرکاری بیهوده بوده و آخرین آمال او فقط منحصربود باینکه در نهایت زحمت و مشقّت توشهٔ روزانهٔ خودرا مهیّا وبا (بخور و نمیری) آتش گرسنگی را فرونشاند. اوحیوانی را برای خدمت خود نمی‌یافت، ازطراوت و منظرهٔ هر قسم گیاهی‌محروم بود، سایهٔ درختی را برای آرمیدن در ساعات و دقائق عمر نمیدید، دراینصورت‌تمام دربهای امید مادّی و معنوی برای ترّقی و ترویج افکار و نیکو گردانیدن وسائل زندگی برویش بسته و هر چیزی برایش غیر ممکن بود پس ترّقی نکرده و در همان مراحل اولیّه باقی‌ماند.

مللی‌که حائز ترّقیاتی شده ودورهٔ تکامل بشرّیت‌را زودترو کاملتر طی کردند همانا مللی هستند که مقدّرات بنیان توالد و تناسل آنان را در نواحی حاصلخیزی پرورش داده، بطوریکه وسائل زندگی بر ایشان کافی نبود ولی شرائط ازدیاد آن وسائل: آب و هوا، نباتات، حیوانات، زمین حاصلخیز، آب‌وغیره همه‌چیزبرایشان مقدور بود.

مثلاً در مصبّ رود نیل، در اطراف فرات، دجله، کارون، جیحون، سواحل رود های چین، سواحل مدیترانه واروپای مرکزی وغیره؛ کلّهٔ حیوانات زیادهمیشه برای خدمت انسان حاضر بود؛ نباتات خوردنی، درخت های میوه بحدّکافی بود زمین بااستمانات رطوبت مختصری حاصل میداد؛ سپس بکار بردن این حیوانات واین نباتات دراین زمین ها به نسبت هوش وذکاوت ورنج وزحمتی که انسان میکشیده وسائل راحتی را بیشتر فراهم می نمود؛ حالا انسان دیگر میتوانست کم کم مواقع راحتی داشته باشد؛ ازفردای خود مطمئن شده و بقیمت دست رنج خود ازفکر شکم راحت شود؛ کم کم افکار دیگری را درنظر میگیرد و بالاخره در همین نواحي متمایز است که اوّلین تمدّن بشر بوجود میآید.

برای ادامه دادن به این دورهٔ تکامل یك موجدو باعث دیگری نیزلازم است و آن تسهیل وسائل ارتباط است که ملل مختلفه با هم معاشرت نموده و برای رجحان بر دیگری چیزهای بهتری درست کرده وازاختراعات واکتشافات یکدیگر استفاده نمایند.

چنانچه در دشتهای وسیع چین محاط به صحرا های بزرگ و اقیانوس عظیم چون این موجد وباعث ومعاشرت باهمکنان موجود نبود چین وچینیها که تا ۲۰۰۰ سال قبل از مسیح در راه سعادت وجادّه ترقیّات بشریّت بسرعتی میرفتند، یك مرتبه متوقّف و در مدّت چندین هزار سال درانحطاط ویا درهمان پایهٔ ترقّی ماندند؛ واز طرف دیگربرای ساکنین سواحل مدیترانهٔ شرقی چون هیچ قسم مانعی برای ارتباط باملل مجاور نبوده با دلائل معکوس چین توانستند کم کم تسلّط و اختیاراتی نسبت بیکدیگر تولید ودرنتیجه ازهم استفاده کرده و ترقیّات مافوق تصوّری نمودند، چنانکه بزرگترین بادوطوفان طبیعت در مقابل بادبان کشتی ترقّی و تکامل این ملل تأثیری ننموده باسرعتی هرچه تمامتر دردریای ترقیّات میروند و بمنزل میرسند

بالاخره بدون اقامهٔ دلائل تاریخی می توان ادّعا نمود که از چند قرن قبل موجد و باعث اولیّه ترقّی ملل فقط با ازدیاد وسائل ارتباط زیاد بوده وهمین قسمت است که مولد اینهمه اختراعات عجیب وخارق العاده گردیده.

گذشته از این طبقه بندی اعصار چهارگانهٔ حیات بشر علماء فن طبقه بندی

نژاد هارا ازنظراجتماعات ملل مختلف به تقسیمات دیگری قسمت نموده‌اند، ازجمله عده‌ای می‌گویند جامعهٔ بشریت بطورغیر متساوی بدو قسمت صحرا نورد وشهرنشین تقسیم شده.

ملل قدیمه که ازصید وشکارحیوانات اعاشه می نمودند ناچار صحرانوردی لازمهٔ زندگانی آنان، و این عادت یا اجبار طبیعت یك وقتی درتمام کرهٔ ارض عمومی وشایع بوده، سپس به طوائف کوچکتر: مثل صیّادان و شکارچیان؛ ویابه طوائفی که ازنگاهداری حیوانات درفلاتها وچراگاه هازندگی می نمودند قسمت شدند.

چنانچه هنوزهم عدّه زیادی ازاعراب وایلات ایران ومغولها وقبایل‌توارگ نسبت به عادات قدیمهٔ خودوفادار مانده وهرسال چند مرتبه باتمام غنم وحشم خود سرگردان دربیابانها رحل اقامت می اندازند.

مأمن ومأوای این قبایل منحصر است به چادرهائی که ازپوست، یاپارچه های خیلی ضخیم درست کرده، وروی چوبی قرار داده وبوسیله بندهائی نگاهداشته شده؛ اثاثیّه و لوازم زندگانی آنان به‌منتها الیه صرفه و احتیاج آنها نیز خیلی محدود وکم است، اغذیهٔ آنها عبارتست از لبنیّات وگوشت حیوانات.

قسمت دوم شهرنشینان هستند.، و این طوائف‌ازروزی تشکیل شدکه انسان توانست زمین را زراعت کند، البتّه‌بدواً با لوازم خیلی ناقص مثل چوب، گاوآهن دستی وبعد از ازمنه متمادی گاوآهن اصلی را اختراع نمودند.

برای تحصیل‌محصول‌خود ومراقبت‌زراعت خود شهرنشین مجبور شدآشیانه ای بنا کنند که از چادر راحت تر بوده و اثاثیّه و ملزومات کامل تری داشته باشد و بالاخره به نسبت حوائج وموفقیّت خود ترقّیاتی را حائزگردید، بدواً روی تیرو چوبی که در وسط آب گذارده بود مسکن نموده بعد از چندی اطاقهای نئی، بعد گلی، بعد آجری، بمدسنگی، و بعد مرکّب از شقوق قبل، بعد ابنیه و عمارات و کارخانجات اروپا و بعد عمارات آسمان خراش امروزهٔ امریکا را همین انسان با ترقّیات وتکامل بشریّت بنا نموده.

نیمه صحرا نورد

بین صحرا نورد و شهر نشین طبقهٔ ثالثی نیز هست که وضعیّت زندگانی آن

خیلی متفاوت و مرکب از وضعیات دو قسمت فوق الذکر است ، مثل عدهٔ زیادی اعراب و بربر در الجزایر و در مراکش که قسمتی از سال را در مستملکات غله و حبوبات خود زیست نموده و بقیه سال را سرگردان در بیابانها بسر می برند قبایل **فانگ** در **کنگو** و **موئیس** در **هندوچین** و غیره که از محصول جزئی خود (کمی برنج ، زرت ، موز) و شکار حیوانات اعاشه میکنند، هرسه یا چهار سال که زمین زراعتی قوتش از بین رفت و حیوانات شکاری از اطراف دور شدند مسکن خود را تغییر ، سر به بیابان گذارده ، مسکن و مأوای دیگری برای توقف چند سالهٔ خود در نظر می گیرند .

دراروپا نیز سابقاً درتمام سواحل مدیترانه اهالی همین ترتیب را مرتباً اجراء زمستان را در دشت و تابستان را در کوهستانها بسر میبردند .

دور گرد های اسپانی در موقع علف چینی و بر داشت محصول دراطراف **لانگه دوك** و دورگرد های بلژیك در اطراف پاریس متفرق می شوند، دهاقین ایطالیائی ازاختلاف فصول استفاده نموده تابستانها به آرژانتین مهاجرت وزمستانها بمنازل خویش مراجعت مینمایند ؛ پس تمام این قبیل مهاجرت های غیر دائم که ازتمام ملل مختلفهٔ دنیا تشکیل میشود خود یك قسم صحرا نوردی است که میتوان در طبقهٔ سوم محسوب داشت .

اما روابط بین صحرا نورد و شهر نشین ــ این دوطبقه غالبا روابط تجارتی جنسی با هم داشته، که شهرنشین محصولات ارضی وصحرانورد نتیجهٔ محصولات حیوانی خود را با هم مبادله مینمودند . (درفصول آتیه طرق مختلفه آن شرح داده شده .) هنوزهم این قبیل تجارتها و روابط بین این دو طبقه تقریباً در تمام دنیا البته با شدت وضعفی معمول است .

آنچه تا حال در تاریخ دیده وشنیده ایم روابط این دو طبقه همیشه بانزاع های دائمی ادامه داشته است؛ چادر نشینان که درنتیجهٔ پرورش ووضعیت زندگی خشن و بالطبع جنگجو و سلحشور و بی باك بزرگ شده، با وجود عدهٔ کم غالباً برطبقه ثانی فاتح ومنصور گردیده زراعت محصول غنم وحشم آنان را پایمال وبباد یغما داده فرار

میکردند، و در کوهستانها و بیابانهائی که از دست رس شهر نشینان محفوظ و مصون بود پناه میبردند، گاهی خود آنها را هم زر خرید خود کرده درهمان محل آنها را مجبور به زراعت نموده و از محصول و خدمت آنان استفادهٔ اربابی مینمودند.

از ایّام خیلی قدیم شنیده ایم چادر نشینان سامی اطراف مصبّ رود نیل وساکنین آنرا محاصره و تصرّف نمودند؛ قبایل **هون**، و **هنگروا** و **ژرمن** ها ازقرن پنجم تا دهم میلادی اروپا را زیر لگد خویش با خاك یکسان کردند.

چادر نشینان عرب دست تطاول و تاراج خودرا ازترکستان تا اسپانی دراز کردند.

در قرن سیزدهم میلادی چنگیز خان مغول، ودر قرن ۱۴ ترك ها وتاتار ها قسمتی از آسیا را طعمهٔ آتش نمودند؛ درقرن ۱۹ قسمت زیادی ازچادر نشینان منچو صفحهٔ مقدّرات چین را در دست گرفتند.

البتّه نمیتوان فراموش کرد که تا چند سال قبل در ایران چه خبر بود، وچه بلابائی که از ایلات وحشی صحرا نورد ترکمان و الوار ایرانی بهشهر نشینان وارد نیامد. صحرا نورد و چادر نشینان ترکمن، کرد، لر، بلوچ، شاهسون، بختیاری، کلهر، قشقائی، سیلاخوری و هزاران انواع آن که هرکدام به طوائف کوچکتری تقسیم و به یك خان بخصوصی اطاعت داشتند، علاوه براینکه شب و روز مابین خود نزاع داشتند از قرنها قبل این سر زمین محنت کشیده را ملعبه و بازیچهٔ خویش قرار داده هر ماه و هر چند ماه یکمرتبه تخم مرغی را بهانه نموده حمله بشهر یا قصبه‌ای نموده دست رنج یك مشت بیچاره را غارت کرده عیال و اطفالشانرا اسیر می نمودند؛ (حکام و ولات وقت هم که همه ازآنها حساب می بردند) وبالاخره همین چادر نشینان که از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ایران در هر نقطه و هرایالت و ولایت پر بودند با دست توانا و نیروی بازوی یگانه ناجی ایران همه فرمان بردار وشهر نشین گردیدند. **موقع را مغتنم شمرده سپاس گذاری ملت ایران رابپیشگاه با عظمت شاهنشاه پهلوی تقدیم نموده استحکام بنیان سلطنتش را از درگاه احدیت خواستاریم**

بالاخره تکرار این انقلابات در دنیا کم کم اصلیّت نژاد ها را از بین برده

بطوری که از هر نژادی در هر مملکتی مخلوط گردید، بدینطریق که چادر نشین به شهرنشین حمله کرده، زمین حاصلخیز شهری را تصرّف، مال ومنال او را ضبط دخترش را به حباله نکاح خود آورد، چند صباحی ماند جایش را راحت دید نوبه به دیگری واگذار و خود شهری شد.

امّا در قرون اخیر نسل این قبیل ایلات در دنیا کم شده، چون از طرفی در مقابل اسلحه ومهمّات جنگی شهریها وافکار ودرایت آنان طاقت ایستادگی نیاورده، یا بکلّی مضمحل گردیدند: چون مغول؛ ویا خواهی نخواهی تسلیم گردیده، کم کم عادات واخلاق آنها را آموخته و نه فقط دشمنی آباء واجدادی را فراموش کرده بلکه بتدریج پشتیبان زارع و طرفدار برزگر گردیدند؛ مثل غالب ایلات در ایران، ترکمن و غرغیز در ترکستان روس، و توارگ ها در افریقا.

عده‌ای ازعلمای معاصر تقسیم بندیهائی که تا حال شرح دادیم برای محیط بشریّت کافی نمیدانند؛ مثلاً **مورگان** (۱) امریکائی و **فیرکانت** (۲) آلمانی علائم وآثار تفاوت تمدّن و ترقیّات بشر و تقسیم بندی آنرا روی خط میدانند و میگویند که همه یکی هستند واجتماعات بشریّت در همه جا یکی بوده پس چه چیز عده‌ای را از عدهٔ دیگر متمایز ساخته، و ما از روی چه مدرکی میتوانیم آن برتری را قبول نمائیم؛ جز ازروی خط و کتابت؟ واگر این اختلافات را متّکی به تأثیرات آب و هوا ووضعیّات جغرافیائی تصوّر نمائیم، پس باید سیر طبیعت درتکامل وترقیّات بشر را نیز روی نژاد و مربوط بدان بدانیم، و بالاخره هرکدام باشد باید درجهٔ تمدّن یك ملّتی را همان طور کـه نسبت بترقیّات مادّی می سنجیم وضعیّات روحی را نیز باید در نظر گرفت چنانچه قبایل استرالی و بوشیمان که از حیث وضعیّات و احتیاجات مادّی آخرین طبقهٔ انسانیّت را احراز کرده اند در عین حال در صنعت خیلی باهوش هستند. از روی عقیدهٔ **مورگان** فرض می کنیم یکنفر درقبیله ای خلقتاً با هوش وذکاوت بوده و توانسته است تغییرات مهمّی دروضعیّات زندگانی خود وخانوادهٔ خود بدهد، وقتی او مرد آن اطّلاعات چه می شود وچه قسم آنرا می توانند نگاه داشته وبه اعقاب وبازماندگان

---

(1) Morgan (2) Aierkandt

خود هدیه کنند؛ در اینموقع بر می خوریم باین نکته: نگاهداری اطلاعات حاصل‌شده و انتقال آن به اعقاب. و این‌قسمت صورت نمیگیرد مگر وقتی که وسائل انتقال این افکار با علائمی محو نشدنی بموقع اجرا و در دسترس دیگران گذارده شود؛ و بعقیدهٔ دنیکر فرانسوی وضعیّات تمدّن جامعه‌ای را باید از روی ادّعای **هورگان** مطابق اطلاعات، زبان، وکتابت آن جامعه نسبت بدیگران معیّن نمود ودراینصورت بطور کلی گذشته ازجزئیّات فرعی این طبقه بندی اخیر بیشتر حائز اهمیّت است:

۱ ـ ملل وحشي با ترقیّاتی فوق‌العاده آرام، بدون خط، فقط گاهی خطوطی علامتی دارا؛ و ازقبائل کوچك صد الی هزار نفری تشکیل می‌شود. این‌طبقه خودنیز بدو طبقهٔ فرعی منقسم می شود:

الف ـ صیّادان که از حیوانات برّی و بحری و میوهٔ درختان اعاشه می کنند مثل **فوئژین** ها، **بوشیمان**، استرالیائیها

ب ـ زارع مثل هندوهای امریکای جنوبی وملانزی وخیلی ازسیاهها

۲ ـ ملل نیم متمدّن، با ترقیّاتی مهمّ ولی آرام که تشکیل ممالك مستقلی داده، از هزار هـا و ملیون ها افراد تشکیل و خطوط صوتی و ادبیات ناقصی دارا هستند.

اینقسمت نیز بدو طبقهٔ فرعی قسمت می شود:

الف ـ زارع، مثل چینی‌ها، اهالی سیام، حبشه، مالزی، مصریهای قدیم

ب ـ چادر نشین، مثل مغول و اعراب

سوّم ـ ملل متمدنه با ترقیاتی سریع و قابل تقدیر، دارای خطوط صوتی و روی اساس صنایع و اختراعات مهمّ زیست می نمایند مثل غالب ملل اروپا و امریکای شمالی.

بالاخره برای تکمیل موضوع مذکور (وسائل انتقال افکار بدیگری) را نیز علماء بسه‌طبقه تقسیم کرده‌اند:

۱ ـ انتقال افکار بدیگری بمدّت ومسافت کم: اشاره وصحبت

۲ ـ انتقال افکار بدیگری برای مدّت و مسافق زیادتر : علامات مختلف
۳ ـ انتقال افکار بدیگری بهر مدّت و هر مسافت : کتابت

۱ ـ اشارات

این عادت را که در فرانسه ژست می گویند (و در فارسی نیز اخیراً خیلی مصطلح شده است) هر کسی داراست ، و طبیعت هر بشری است که در موقع مکالمه ، اظهارات خودرا با اشاراتی چند یا ژست تکمیل مینماید ، و هر کس در هر نقطه و شهری که به چیزی محتاج شده و به زبان محل عالم نباشد بدین وسیله یا باین زبان بین‌المللی (مثل کرولال) مطلب خودرا می فهماند . امّا این حرکات در همه جا یك قسم نیست ، و بسته به عادات ، اخلاق ، آداب و رسوم و طریقهٔ پرورش آن نقطهٔاست؛ وبالاخره این حرکات درهمه جا یك شيءٔ یا مطلب بخصوصی‌را نمیفهماند. مثلاً آسانترین این علامات نفی یا اثبات را فرض کنیم : در اروپا و بیشتر جاهـا اثبات را با حرکت سربه جلو و نفی را با حرکت سربه دوطرف می فهمانند ، درصورتیکه قسمتی ازسیاه ها و اعراب **بوتوکودس** (۱) اثبات را با حرکت سر به طرفین ونفی را با بلند کردن سر نشان میدهند ، و بعضی اوقات حرکت اخیر با بالا بردن ابرو وصدای خوردن زبان به فلك اعلی نیز توام می شود ؛ مثل اهالی حبشه

در ایران هر سه قسم در نهایت سهولت اجرا و شق اخیر مخصوصاً بیش ازهمه و بالاخص بین ترکها خیلي معمول است .

در جزایر **آمیروته** (۲) علامت نفی را با زدن دست روی دماغ می فهمانند

این قسمت نیز در ایران روی عنوان امر بسکوت معمول و انگشت اوّل را روی دماغ میگذارند که تقریباً بمعنی نفی است.

دراروپای جنوبی وایطالیا علامت نفی را با حرکت دست به بالا نیز میفهمانند س علیهذا .

دربین هندوهای امریکای شمالي صحبت کردن با اشارات بحدّی متداول بوده و ـت که **س.مالری** (۳) امریکائی یك فهرست مکالمات مبسوطی برای آن ترتیب داده و

(1)Botocudos (2)Amirauté (3) S. Mallery

تعجّب است که نه فقط اسماء خاص وعام‌را بااشاره می‌فهمانند بلکه فعل وضمیر وامثال آن را نیز با مهارتی هر چه تمامتر معلوم میدارند و با از مسافق متناسب (که البتّه دیده شود) با حرکات دست وبدن و صورت مذا کرات مفصّلی با هم میکنند.

همچنین برای ابراز تعجّب و تحیّر نیز در هر جائی حتماً با اشاراتی چند و حرکتی در صورت انجام میگیرد که البتّه برای شرح تمام این علائم کتابها کفایت نمیکنند و بطور اختصار مثلاً در بیشتر ممالك، اشخاص با بالا بردن ابرو و باز کردن دهان تعجّب و تحیّر خودرا برای خود یا دیگری نشان‌میدهند، اسکیموها و هندو های برزیل همین حرکت را با زدن‌دست‌روی‌ران توام‌میکنند، ترکهای ایران قفقازیها هر دوعمل مذکوررا باچنددفعه‌زدن زبان به‌فك‌علیا تکمیل مینمایند، اهالی آینوس برای ابراز تعجّب دست روی دماغ یا دهان خود میزنند، بعضی یکی‌از انگشت ها را بدهان ودندان می‌گیرند؛اهالی تبّت ودهاتیهای ایران‌وترك گونهٔ خودرا کنده خراش میدهند؛ سیاه ها و استرالیائیها لبهایشان را جلو میآورند و امثال آن بی شمار است.

غالب قبایل‌قدیمی‌درقبال همین‌موضوع حرکاتی‌دارند که‌تقلید آنها برای ما مشکل و عجیب است مثلاً برای نشان دادن راهی به کسی معمولاً ما با دراز کردن انگشت نشان میدهیم، اهالی مالزی با لب بالای خود و اهالی تبّت با لب پائین راه منظور را نشان میدهند

۳ - کلام

اشارات برای فهماندن کلام است و کلام که مابه الامتیاز اختصاصی جنس بشر است از صدا های جدا جدا تشکیل میشود ولی ترکیبات آن بحدّی مختلف و متفاوت است که در هر گوشهٔ عالم یك قسم مخصوصی است.

متخصّصین فن یا زبان شناسها با زحماتی زیاد توانسته اند آنها را در طبقاتی بخصوص گنجانده و بسه قسم تقسیم کنند.

۱ - زبانهای تك صدائی (جامد)

۲ - زبانهای الحاقی و مرکّب (۱) (زبان ملتصق)

۳ - زبانهای کش دار (۲)

---

(1) Agglutinant (2) A Flexion

در زبانهای تك صدائی یا جدا عموم کلمات تغییر ناپذیرند ، نه صرف می‌شوند و نه ترکیبات نحوی دارند و نسبت یا معنی آن بسته بموقعیّت کلمه است ، مثلاً در زبان چینی کلمهٔ **تا** معانی ذیل را دارد : بزرگ ، بزرگی ، بزرگ منش ، عظمت ، بزرگ‌شدن و امثال آن .

دستور این زبان یا قواعد صرف و نحو آن منحصر است بمقام و مورد استعمال کلمه . کلمات متشابه دراین زبان‌بحدّ وفور و فقط آهنگ‌صدا : بلند ، پست ، استفهامی ، تعجّبی ، آمرانه ؛ و انواع آن معانی را تغییر میدهد .

در زبان های الحاقی یا ملتصق کلمات از عواملی تشکیل و مرکّب شده ، و بهم دیگر چسبیده که یکی از آنها اصل و بقیّه به نسبتی با آن جمع شده اند ، اگر قبل از پایه یا عامل اصلی باشند آنها را جزء اول (پیشوند (۱)) و اگر بعد از آن باشدجزء آخر (پسوند (۲)) نامند .

در سلسلهٔ اوّل مثل زبان **بانتو** و در سلسلهٔ ثانی مثل ترك و مغول .

مثلاً در زبان ترك ‹ لار › در آخر کلمه علامت جمع است : ارکان لار (طناب‌ها) ؛ چی ؛ علامت تخصیص است که شیئی‌را دارا یامنسوب او است : ارکان چی (طناب‌چی) ؛ لی ؛ علامت تصاحب و دارا بودن شیئی است : ارکان لي (با طناب)و هزاران اقسام آن .

در زبانهای کش‌دار یا اشتقاقی پایهٔ اصل نیز ممکن است تغییراتی بکنند که در نتیجه تغییر کلام را می فهماند ، مثلاً در زبان عبری ؛ ملخ ؛ به کسر میم ولام یعني پادشاه ملخ بضمّ میم و کسرلام یعنی پادشاهی کنند ، یملخ با افزایش ‹ ی › مضموم ، پادشاهی خواهد کرد ، ملخ با فتح میم ولام ، پادشاهی کرد ، ملاخیم ، پادشاهان یا مثال دیگر عبدباکسرعین ، بنده ، عبدباضمّ‌عین ، بندگی کنندوقس علیهذا ؛ درعربی‌نیزبهمین‌طریق است .

دو زبان عبری و عربی خیلی متشابه و هرچند بعضی می گویند عبری از عربی مشتقّ است ولی آنچه‌تاریخ نشان میدهداسمعیل که سرسلسلهٔ اعراب بود ابتدا درخانهٔ پدرش ابراهیم با برادرش اسحق عبری حرف میزدند زیرا ابراهیم ملقّب به عبری و زبانش هم عبری بود ؛ و بعد ها که‌اسمعیل خانهٔ پدرراترك و به بیابان عربستان مهاجرت نمود کم کم زبانی‌را که با خود برده بود تحریف وتصحیف نموده و تشکیل زبان عرب

---

(1) Préfixe (2) Suffixe

را داد؛ بعلاوه مبدأ عبریها از عابر است که مشهور به هور بوده و مبدأ عرب ازیعرب ابن قحطان که پسر زادهٔ هور است.

خلاصه از صحبت دور شدیم ملل مختلف کرهٔ ارض با معاشرت و ارتباط با هم از سه طبقه زبانهای فوق الذکر کلمات بی حدّ و شماری داخل زبانهای خود نموده و بتدریج تغییرات زیادی دادند.

تا حال علماء زبان‌شناسی معتقد بودند که اوّلین زبانهای ملل دنیا زبانهای تك صدائی بوده و بعد دو قسم اخیر تشکیل و معمول شد، برخی دیگر عکس این‌را معتقدند ولی نظر به زیاد بودن زبانهای مرکّب یا الحاقی در تمام عالم و زیادی کلمات این قسم زبانها در دو قسم دیگر بعضی از علماء معتقد شده اند که این قسم مرکّب و الحاقی از همه قدیمتر است.

ضمناً نباید فراموش کرد که اخیراً زبانهای تجارتی و یا اختراعی از چندی باینطرف در عالم معمول و علاوه بر آن زبانهای مختصر ومحدود دیگری نیز بین طبقاتی چند مثل کشیش‌ها، جادوگرها، در اروپاوموسیقی‌دانها درقفقاز وقدیم‌ایران‌معمول‌بوده است که اهمیّتی‌را بین زبانها حائزنیست و حتّی‌المقدور برغیر ازخودشان مکتوم است.

در تمام دنیا زبان معمولهٔ هرمملکت که زبان ملّی آن محیط است درهر شهر وهرقصبهٔ آن مملکت بدان تغییراتی جزئی داده و حتّی برخی کلمات بقدری‌متفاوت تلفّظ میشود که فهمیدن آن برای اشخاص و افرادشهر دیگر خالی از اشکال نیست. شدّت و ضعف این تغییر و اساس این تفاوت را فقط روی عدم و سائل ارتباط زیاد به نسبت ممالك و نداشتن تحصیلات کامل میتوان فرض کرد.

زبان انگلیسی که در لندن صحبت میکنند با انگلیسی اسکاتلند و ایرلند تا حدّی متفاوت ولی ریشهٔ آن یکی است و یك طور می نویسند و طور مختلف تلّفظ مینمایند. همینطور فرانسه و زبانهای دیگر.

در ایران نیز این اختلاف بوده است که در فواصل‌و مسافت چند فرسخ هم بین شهرها تغییرات کلّی مشاهده میشده و اگر در زبانهای مختلفی که در نقاط و شهرها صحبت میکردند دقت شود میبینیم که غالب لغات بحدّی از هم متمایز است

که هیچ ریشهٔ اصلی برای آن نمی توان فرض نمود و این اختلاف هم البتّه فقط تابع عدم وسائل ارتباط کامل ونداشتن مدارس و تحصیلات کافی درشهرهای مختلف بوده است .

البتّه با توجّهات مخصوصی که امروز بمعارف ایران معطوف شده امیدواریم در آتیهٔ نزدیکی به رفع نواقص موفّق شویم .

۳ ـ کتابت

فکر انتقال افکار به دیگری بمدّتی مدید و مسافتی بعید وقتی ایجاد شد که انسان پا به اوّلین پلهٔ ترقی و تمدّن گذاشت ، ولی البتّه باید دانست چه مراحل صعب و دشواری را پیمود تا امروز باین کتابت حروفی باین آسانی و سهولت نائل گردید .

انسان اول افکار خود را بوسیلهٔ اشیاء یا علائمی چند به هم نوع خود منتقل مینمود ؛ مثلاً اهالی **مالزی** در **سوماترا** قاصدی میفرستادند با بستهای که محتوی **نمك** یا فلفل بوده و بنسبت زیادی و کمی آن شدّت عشق ، غضب و یا حسادت را می فهماندند .

بعد که انسان پلّهٔ دیگری را بالا رفت با چوبهائی که علاماتی روی آن کنده بود (چوب پیغام) اظهارات خود را بطرف خود میفهماند ، مثل اهالی **نیام نیام**(۱) **ملانزی** ، **سیلزی** ، (۲) و حتّی این چوب وقتی بجای پاسپرت یا تذکره نیز بکار میرفته .

بعد کم کم دراطراف چوب تراشها و بریدگیهائی نسبت به فکر خود دادند که بعقیدهٔ بعضی این اوّلین قدمی است که بشر برای کتابت برداشته ؛ چنانچه هنوز هم بین اسکیموها، **لاوتی ها**(۳) **یاکوت**(٤) **اوستیاك** (۵) **ماکوزیهای گویان**(٦) و سیاههای سواحل غربی افریقا خیلی معمول است که برای تصفیهٔ حساب و ثبت حوادث بکار میبرند . یك چوب پیغام **لاوتی** که بوسیلهٔ **هارماند** (۷) کشف و خوانده شده با ترجمهٔ آن درموزهٔ انسان شناسی پاریس موجود و ترجمهٔ آن بقرار ذیل است :

(دوازده دندانه طرف راست چوب) ازحالا تا ۱۲ روز دیگر هر کس که جرئت کرده

(1) Niam-niam (2) Silésie (3) Laotie (4) Yakoutes (5) Ostiaks
(6) Les Macousis de Guyan (7) Harmand

داخل ملك ما بشود محبوس خواهد شد؛ (چهار دندانهٔ بزرك طرف راست) یا بباید چهار گاو وحشی؛ (سه قسمت دندانه های طرف چپ) ویا ٨ مرد، ٩ زن و یازده بچه بما بدهد .

دیگر از این قبیل اشیاء ممکن است (طناب های گره دار) که بین قبایلی چند از سیاه ها معمول است در نظر گرفت که مطابق رنگ های مختلف طناب و یا گره های آن حساب روز یا پول و غیره و یا حوادثی را ضبط مینمایند؛ بین اهالی **میکرونزی (١)** معمول است وقتی دو نفر بیکدیگر وقت ملاقات میدهند هر کدام روی طنابی مطابق تعداد روزیکه میخواهند ملاقات شود گره هائی میزنند و هر روز یك گره را باز کرده بدین طریق در روز معیّن در محّل معهود حاضر میشوند .

در چین هم سابقاً قبل از اختراع خط از همین رو رفتار می کردند و گویا گوشهٔ دستمال گره زدن و بستن نخ به انگشت که امروز هم معمول است از یادگاریهای همین عادت قدیمه است .

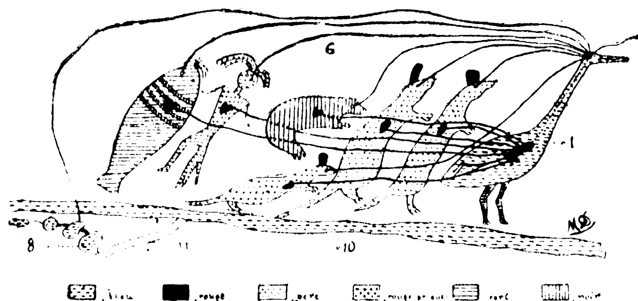
در **نوول زلاند** و همچنین بین قرمز پوستان عموماً مرسوم است روی اثاثیّه و اشیاء خانوادگی و همچنین اسلحه و منازل و حیوانات و غیره علاماتی میگذارند . (علامت کارخانه وداغ روی حیوانات و امثال آن که تقریباً در تمام دنیای امروزه معمول است از روی همین عادت است) که میتوان جزء مراحل اولیّه کتابت فرض نمود .

بالاخره پس از چندی که انسان اوّلیه باز مراحل دیگری پیمود، افکار و احساسات خود را روی اشیاء دیگری چون تخته، پوست، سنگ و غیره نقاشی کرده و با علاماتی کم و بیش که نمایندهٔ افکار او بود کتابت نمود و از همین جا خطوط علامتی (٢) شروع میشود مثلاً یکنفر اسکیمو شرح مسافرت خود را بـه آلاسکا در ١٢ صورت شرح داده که البتّه تناسباتی با عملیّات مسافرت او دارد .

در ١٣٠٥ در طهران نوکری داشتیم علی نام که نوشتن و خواندن کاملاً بر او مجهول بوده و با وجود این تمام اشیاء و احتیاجات خانگـی را که خریداری میکرد

1) Micronésie (2) Pictographie

روی کاغذ بطرز مخصوص و بشکل خود آن شئ علامت می‌گذارد و مبلغ پولش را هم بوسیلهٔ الف های کوچك و بزرگ به نسبت پولش معیّن میکرد تعجّب اینجا است که در مواقع لزوم بسرعت میخواند و کمتر اشتباهی از او دیده میشد .



نمونهٔ خطوط علامتی

عریضهٔ بومیهای چی پوی به رئیس جمهور امریکا برای احقاق حقّ تصرّفی چند دریاچهٔ نزدیك دریاچهٔ سوپریور — بدین معنی که ضرّافه علامت خانوادگی دهندهٔ عریضه و رئیس قوم است و حیوانات دیگر علائم خانواده های دیگر است که چشمها وقلب هایشان بهم متّصل و متفقا استرداد چند دریاچهٔ کوچك را که خطّ بزرك بدان متّصل است تقاضا دارند .

خطوط علامتی در امریکا بین هندوهای بومی خیلی معمول وعریضه‌ای که از طرف یکی از رؤسای این اقوام در ۱۸۴۹ به رئیس جمهور آمریکا نوشته شده هنوز موجود است ودر آن با طرزی مخصوص وباشکالی مختلف حقوق حقّه متصرّفی خودرا نسبت بچند دریاچه در نزدیکی دریاچهٔ سوپریور(۱) ادّعا نموده اند. قبائل داکوتا نیز برای کتابت علاماتی دارند که شبیه است به عملیّات انسانی مثلاً برای خوردن ؛ عکس آدمی است که یك دستش به طرف دهان دراز است . این علامت بخصوص بین مکزیکی ها هم سابقاً معمول بوده .

خطوط علامتی را در خطّ هیروگلیف مصریها نیز می‌توان دلیل اظهارات خود قرار دهیم .

بالاخره انسان در این راه زحمات بسیار کشید تا الفبا را اختراع و بدین پایه

(1) Supérieur

رسانید . یکی از علماء «اوان» (۱) در جزیرهٔ کرت (۲) خطوطی کشف کرده که تاریخ آن را قبل از الفبای فینیقی هامعیّن نموده ومیگویندمبدأ اختراع الفبای علامتی ازاین جزیره است .

حالا پس از این مقدّمه باید فهمید انسان پس از اختراع الفبا از کدام طرف می نوشته ؟

این قسمت منوط باین است که روی چه شیئی نوشته شود ؟ سنگ ، پوست ، چوب وامثال آن . برای خطوط علامتی خط سیری معیّن نشده وهرجاکه علامتی گذاردند همانجاشروع شده ولی یونانیهای قدیم گاهی ازراست وگاهی ازچپ مینوشتند .

ازوقتی که نوشتن روی صفحه‌های پوستی معمول شد ، حتّی زمانی که روی چوب وبرگ خرما وغیره شروع بنوشتن کردند ، انسان مجبور شدیك سمتی را برای خودانتخاب نماید . چینیهاعمودی واز راست بچپ ، اعراب وایرانیها افقی واز راست بچپ ، فرنگی‌ها افقی واز چپ براست می نویسند .

می گویند بعضی از قبائل بومی در «سومالی» عربی را عمودی نوشته بعد کاغذ را منحرف گرفته و ازراست بچپ میخوانند .

این قسمت تصوّر میرود که با تغییر جزئی در ایران بین بعضی از شاگردهای مدارس معمول است که بنا بر عادتی کاغذرا روی میز برای نوشتن کج میگذارند بطوریکه برای یکنفر خارجی بنظر می آید که عمودی مینویسد و بعد در موقع خواندن البتّه منحرف یعنی تازه راست گرفته ومیخواندواین عادت درنوشتن ایرانی باشدّت وضعفی بین اشخاص کاملاً مشاهده میشود .

برخی از علماء تصوّر کرده اند که ازراست بچپ نوشتن اعراب روی عقایدی که آفتاب چون ازمشرق طلوع میکند ، معمول شده است .

بالنّتیجه پس ازاختراعات خطوط قدیم و جدید ، قبول آنها بوسیلهٔ ملل مختلف فقط مربوط بمذهب ، عادات و تحصیلات ملّی است که بر ملّت دیگرغالب شده وبتدریج خط وزبان ، آداب ورسوم خودرا بین آنها معمول داشته ، مسلمانها وایرانیهاخطعرب را

(1) j. Evans (2) Crête

قبول وبودائیها خط تبّتی‌را مقدس دانستند .

پس از تسلّط عرب برعجم و قبول مذهب اسلام خط و زبان عرب در ایران معمول شد و نفوذ این خط و زبان هنوز در سرتاسر ایران در نهایت متداول است بطوری که علماء وروحانیّین ما یك عمر صرف و نحو عرب را میخوانند در صورتیکه خط و سواد فارسی یا ایرانی را ندارند و حتّی وقتی ما بخواهیم با خدای خود درددل کنیم باید به‌زبان عربی باشد و تمام یا قسمت اعظم کتب ، محاورات ، و مکالمات ادبی ماعربی است ، پس برای ما تحصیل دو زبان لازم است تا بتوانیم حرف بزنیم یاچیز بنویسیم درصورتی که تصوّر میرود برای‌سایر ملل یك‌زبان ملّی ومملکتی کافی‌است .

آیا بهتر نیست مانیزسعی کنیم زبان‌آباء واجدادی خودرا باتغییراتی مطابق‌عصر و زمان معمول داشته ودست‌ازتقلید برداریم ؟؟

از وقتی که‌اروپائی ها شروع بتهیّه‌مستملکات نموده و دست سیاست وتصرّف خودرا تا اقصی‌بلاد دنیادرازکرده ودرنواحی‌مختلف کرهٔ ارض فرمانروائی کردند بالطّبع خط لاتینی‌را نیزکم‌و بیش معمول داشتند .

در مملکت ایران ما هم که تا چندی قبل در ادارات‌حتّی برای‌دستور غذاخوردن هم‌مستشارداشتیم ، تمام مراسلات‌و مکاتیب اداری به السنهٔ‌خارجه‌بود!

ازدیاد صنایع و کثرت اختراعات وفزونی ترقّیات در علوم وتمدّن کنونی دنیا انسان‌رابدانستن‌خطوط‌دیگرنیزمحتاج‌نمودمثل الفبای تلگرافی‌وتندنویسی‌وغیره که‌امروز درغالب ممالك متمدّنه معمول است .

فصل ششم

اساس زندگانی بشر

برای مطالعهٔ اساس زندگانی بشر و پایهٔ کلیهٔ آداب ورسوم ، که بالاخره اصل مهمّ حیاتی انسان را حائز است اگر کمی غور نموده وبا نظر عمیقی از روی علوم معرفة النّفس و فلسفه داخل جریانات و جزئیّات زندگانی بشر بشویم می بینیم که از بدو ایجاد این اساس ، پایهٔ زندگانی بشر روی عادت بوده وهیچ چیزی جز عادت این بنیان واساس با عظمت را تشکیل نداده .

برای اثبات ادّعای خود لازمست بدواً تاحدّی بقوانین معرفة النّفس و فلسفه آشنا شده و بفهمیم اصولاً عادت یعنی چه ؟

درفلسفه، عادت عبارت ازیك سلسله حرکاتی است که متدرّجاً تکرار وپس ازمدّتی بایك اتوماتیزم غیرمحسوسی اجرا میشود ، پس عادت عبارت شداز وضعیّات متواتر ودائمی که همیشه تأثیرات وعوارض آن یکی است .

عادت بر دو نوع است یا تدریجی است؛ مثل عادت به آب وهوائی کردن که این قسم عادت تأثیرات متماثلی دارد؛ ویا عادت عملی است که عملیّات متماثل را دربر دارد مثل دویدن.

پس عادت کردن ایجاد میشود اززیادی مدّت تأثیر عاملی خارجی ویا بواسطه تکرار اعمالی . درقسمت اوّل یعنی عادت تدریجی یاتأثیری باید حدّوسطی نیز برای آن قائل شویم که درنتیجه ازیك حالتی بحالت دیگر مبدّل میگردد .

مثلاً اگر یکنفر تبریزی رفت بمحمّره یابندر عباس البتّه تحمّل آب وهوای گرم برای او درابتدا مشکل ولی کم کم عادت میکند.

خوردن مقدار کمی تریاك یـا هرگونه از سمیّات موجب هلاکت است ، ولی بتدریج روی عادت تأثیری می توان مقدار زیادی از همان سمّ مهلك رابدون خوف وهراس خورد چنانچه قسمت زیادی ازسارقین حرفه ای درایران وغالب ممالك دنیا روی

همین عادت تأثیری می توانند مقدار زیادی تریاك و شیره را چون قند شیرین جویده و بخورند.

لایب نیتس (۱) یکی ازعلما میگوید عمل نمودن یك کاری در وهلهٔ اوّل همان اوّل شروع عادت است، اگر در انسان تغییری حاصل نشد عمل دوّم مثل اوّل و سوّم مثل دوّم خواهد بود و یا بعبارة اخری درهمان دفعهٔ ثانی استعدادی در وجود انسانی ایجاد میماید.
اما عادت چه تأثیری دارد؟

عادت زحمت را تخفیف میدهد، مهارت را زیاد میکند، قدرت تحمّل را قوّت میدهد و اغلب احتیاج مبرمی را در انسان ایجاد میماید و در نتیجه هر گوشهٔ بدن که تحت تأثیر عادتی واقع شد از فرمان قوّهٔ عاقله خارج میشود.، انگشتهای ماشین نویسها در موقع ماشین کردن با نهایت چابکی بدون فرمان قوّهٔ عاقله بخودی خود کار میکنند و یا مثلاً از هرکس بپرسند کدام پایش را اوّل در کفش میگذارد باید فکر کند وجواب بدهد ولی موقع پوشیدن کفش یك پا بعادت دیرینه ازپای دیگر سبقت میجوید.

حالا جزئیّات زندگانی بشر را که در این کتاب شرح داده شده از حیث زندگانی مادّی، اقتصادی، معنوی، روحی، طرز تزئین، نوع البسه، طرز تهیّهٔ وسائل حیاتی، مذهب و نظامات آن، زندگانی خانوادگی، اجتماعی، و غیره همه چیز را درست دقّت کنیم می بینیم همه چیز تابع همین اصل مسلّم است.، و وقتی این اصل محقّق شد، عادات، اخلاق، آداب و رسوم، هرملّتی برای ملّت دیگر قابل تنقید نیست و نباید به چشم تنفّر و حقارت نگریسته و آنان را ملامت نمود چه که خود ملامت کننده عاداتی دارد که بچشم ملامت شده منفور و عجیب میآید.

وضعیّات داخلی وجزئیّات یك کلیسای مسیحی برای مسلمان همانقدر مضحك خواهد بود که مسجد برای مسیحی، هرکس از طفولیّت بهر عادتی که خو گرفت همان طبیعت فطری او شده وپیش خود برای آن محسّناتی فرض نموده و عادت دیگری را

---

(1) Leibnitz

قبیح تصوّر مینماید.

حالا به بینیم چه عادتی خوبست وچه عادتی بد ؟ برای جواب این سؤال بدون اقامهٔ دلائلی برای اثبات بعضی و ردّ برخی دیگر میگوئیم عاداتی که بین بیشتر ملل مستحسن است خوب میدانیم و بالعکس.

مثلاً اگر طفلی را از بدو طفولیّت به ادب عادت دهیم وقتی به سنین شباب و کهولت هم رسید همیشه با ادب خواهد بود، یعنی این عادت چنان در تربیت و نشو و نمای او تأثیر نموده که طبیعت و فطرت او شده ودر بین تمام ملل هم مستحسن است. میگویند ماری آنتوانت را وقتی میبردند بدار بیاویزند نزدیك دار پایش خورد بکسی که طناب دار یا رشتهٔ آخرین دقائق حیات اودستش بود فوراً برگشته وگفت به بخشید آقای میرغضب، ودر پایان این اصل مطابق اظهار **لایبنیتس** (1) نباید گذارد عادت بدی در وهلهٔ اوّل در انسان ایجاد شود یا باصطلاح از اوّل نباید کار بدی کرد چه که در وهلهٔ ثانی اجرای آن عمل سهلتر و بالاخره عادت میشود.

آشامیدن مسکرات وکشیدن هرگونه مخدّر بین خیلی ازملل به طرق مختلف معمول است ولی چون مضرّات طبّی آن بر هیچکس پوشیده نیست باید سعی کرد در دفعهٔ اول پیرامون آنها نگردیده، چون همینقدر که تحمّل مصائب اقدام اولیّه تخفیف یافت خود عادتی را ایجاد کرده ولی وقتی عادت شد دیگر ملامتی ندارد و برای هرکس همین عمل بسهولت انجام میگیرد.

از این رو در ناز و نعمت زیست کردن و یا در سیاه چال بدبختی عمر گذراندن پس از مدّتی که گذشت لذّت اوّلی و مشقّت ثانوی تخفیف یافته وعادت میشود.

داستایوسکی یکی ازعلمای روس در مدّت حبس خود کتابی نوشته که مقدّمهٔ آن چنین است: انسان حیوان زنده یا موجودیست که بهمه چیز عادت میکند.

فقط چیزی که تا حدّی از این قانون مستثنی میشود احتیاجات حیوانی است مثل خوردن، دفع کردن، خوابیدن، که خواهی نخواهی با ایجاد بشرونشوونما توام است.

---

(1) Leibnitz

ولی حالا اگر کمی دقیق تر شویم می بینیم در هندوستان کسانی هستند که روز ها و ماه ها هیچ نمیخورند البتّه دفع هم نمیکنند و نمیمیرند ، **گاندی** ، پانزده روز متوالی در لندن مرکز عمدهٔ تمدّن دنیا هیچ نخورد و نمرد ، ولی فقط اجرای این عادت تحمّل و مشقّاتی را ایجاب مینماید که در ید اقتدار هرکس نیست ، پس این هم انقدرها از حلّ قضیّهٔ مادور نیست .

بین عدّه ای از علمای فلسفه و معرفة النّفس مباحثاتی است که آیا شجاعت ، قناعت ، پشت کار ، نظافت ، پاکدامنی ، عفّت ، وعصمت ، و همینطور صفات مخالف اینها آیا عادت است یا خیر؟ اغلب معتقدند که اینها نیز عادت است نهایت چنانچه گفتیم عاداتی است که ملل مختلفه آنها را عادات حسنه می نامند .

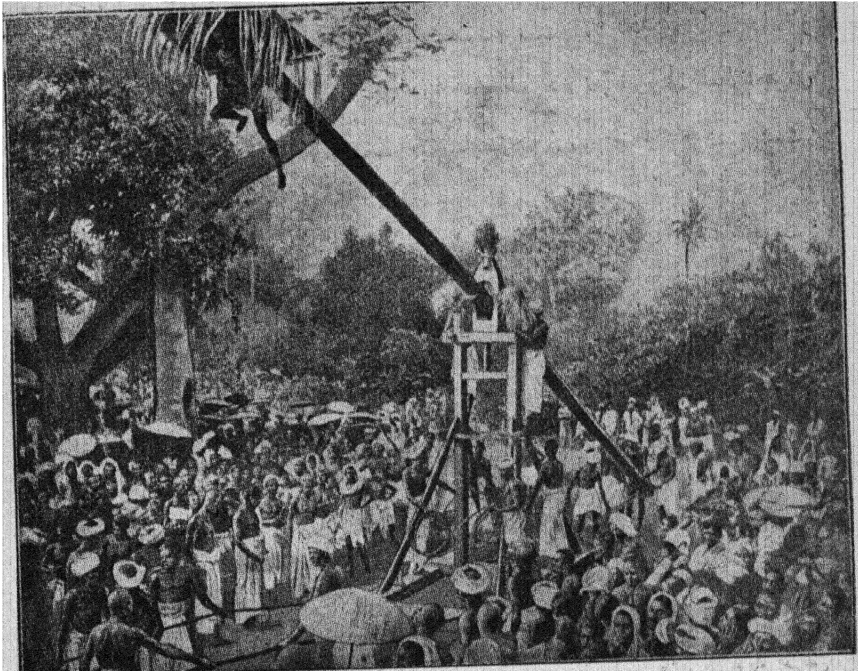
پاکدامنی ، عفّت وعصمت عادت است ، وعدم وجود آن در اشخاص نیز عادت است ، ولی نباید گذاشت که این عادت ، عدم وجود آن ، در اطفال معصوم که از همه جا بیخبرند در وهلهٔ اوّل ، در طبیعت آنها نشو و نما کرده وبالطّبع عادتی را ایجاد نماید ، نباید گذاشت طفلی از کوچکی حتّی بدزدی مأکولات هم عادت کند ، چه که در کودکی مأکولات را میدزدد و در اوان شباب این عادت در او بحدّی نشو و نما میکند که به مرض مبدّل و بی اختیار و بلا اراده از دزدیدن هر چیزی دریغ و مضایقه نخواهد کرد .

اصل مهم عادت .

بین فلاسفهٔ دنیا مدّتها مباحثه بوده که آیا عادت نتیجهٔ عملی است برای موجودات حیّه ویا نتیجه ایست حادث از **سکون**(1) . ارسطوی حکیم معتقد است عادت اختصاص به موجودات حیّه دارد و اگر یك سنگ را هزار مرتبه در هوا پرتاب کنند عادت نخواهد کرد ، **لئون دومون** عادت را در جمادات نیز قائل شده وبرای ردّ اظهارات ارسطو میگوید اگر یك کربه را هم هزار مرتبه روی هوا بپرانند این موجود حیّه عادت بپریدن نخواهد کرد . پس عادت را باید با مطابقت قوانین طبیعت ایجاد نمود و مطابق عقیدهٔ او قفل را که جماد است هرچه بیشتر استعمال کنند بهتر کار می کند ، لباس را هرچه بیشتر بپوشند بهتر به بدن استوار میشود حتّی سیّارات نیز بنا بعادت دیرینه از بدو خلقت افلاك دور خورشید میچرخند ، حالا چه شد که این عادت در

---

(1) Inertie



طریقهٔ مجازات در مدرس (هندوستان)

حیوان جز در موقع احتیاج طبیعی کمتر به آزار حیوان دیگری اقدام میکند، بالعکس بشر در هزاران موقع خود را سبع تر و خونخوار ترنشان داده، همین بشر با چه شکنجه و عذابی یکنفر هم جنس خود را روی زمین له می کنند (این طریق مجازات اخیرا ممنوع شده است)

آنها ایجاد شد جواب آن از قوهٔ فکر بشر خارج است.

زندگی حیوانات و طیور نیز تابع همین اصل است و وقتی در جزئیات حیات حیوانی دقیق شویم می بینیم غالب حیوانات نظر به عادت دیرینه در محل مخصوصی مسکن مینمایند و اگر غیر از طبیعت عادی خود با آنها امتحاناتی کنیم تسلیم عادت می شوند.

یکی از علماء حیوان شناسی مقداری حبوبات را درگوشهٔ یك **لابیرنت** (۲)

---

(2) Labyrinthe

(بنای پیچا پیچ که یافتن مخرج آن دشوار باشد) گذارده و با ۲۷ موش سفید امتحانات خودرا ادامه داده، در وهلهٔ اوّل ٤٦٧ ثانیه در طول ٤٢١٦ سانتیمتر طول کشیده و بالاخره در دفعهٔ یازدهم همان راه را دراقصر فاصله یعنی ۱۰۲۹ سانتیمتر ودرمدّت ٤٠ ثانیه پیموده‌اند . طبیعی دان انگلیس **والاك** (۱) ثابت نموده است که طیور حسّ حیوانیّت واحتیاج طبیعی لانه ساختن را ندارندوفقط باعادت است که مبادرت باین عمل مینمایندو مشاهده نموده طیوریکه بنا بتصادف محبوس شده و والدین خود را ندیده‌اند، لانه‌ای که مخصوص هم نوع خود بوده نساخته اند، حتّی اگر وسائل آن را هم به آنها بدهند و مثل طیور هم نوع خود نخوانده و با نهایت سهولت صدای هرپرنده‌ای که باو نزدیکتر است تقلید و ادامه میدهد، پس ساختن لانه، و آواز طیور، و طرز زندگی طیور نیز عادت و در نتیجهٔ تربیت و پرورش والدین میآموزند، و ازاین روحسّ حیوانی وتمام خصائص با عادات او نسبت مستقیم با وضع پرورش او دارد .

داروین از فلاسفهٔ بزرگ دنیا میگوید حیوانات از یك نژاد همه یك عادت را متفقاً دارا نیستند و بسته بوضعیّت محل و ایجاد عاداتی در بلاد مختلفه تفاوت میکنند ، مثلاً کوکو در اروپا تخم خود را در لانهٔ مرغ دیگر میگذارد و همین که مرغ سر از تخم در آورد نابرادریهای خودرا از لانه خارج میکند ، درصورتیکه همان جنس کوکو درامریکا مطابق معمول پرندگان درلانهٔ خودتخم میگذارد، وباميگويند زنبور در هندوستان کندو نمیسازد .

هانری فابر عالم بعلم خزندگان امتحانات مفصّلی درپایان همین اصول عادت نسبت به خزندگان نموده و بالاخره وجود عادت را در آنها نیز مطالعه نموده است.

حالا ببینیم این عادت بتنهائی عامل مهمّی است یااستعانت دیگری را لازم دارد ؟

قوای اصلیّه بشر مأمورین اجرای عادات هستند و اوّل با استعانت قوّهٔ عاقله و وجدان و سپس با استعانت قوای دیگر عادتی در وجودی ایجاد و نشو و نما میکنند، ولی اگر این نشو ونما را زود جلوگیری نکرده و با شدّتی در وجود بشر پرورش یابد همانا قوّهٔ عاقله که راهنمای اولیّهٔ او بوده در نهایت بیچاره‌گی و زبونی

---

(3) A.B.Vallac

مقهور گردیده و تاب مقاومت نمیآورد . یکنفر تریاکی، الکلیك تصمیم میگیرد که تریاك نکشد و الکل نخورد ولی موقع معهود همان قوّهٔ عقل چنان مغلوب و تسلیم میشود که یارای برابری نیز نمیتواند بکند .

جمس فیلسوف انگلیسی میگوید برای کسب یك عادت جدید و یا ترك عادت قدیم مصمّم که شدید خودرا درآن غوطه ورسازید، مصائب آنرا درنهایت بردباری تا وقتی که عادت جدید در عروق شما ریشه ندوانده تحمّل کنید .

یك عادت بد را یك مرتبه قطع کردن بهتر است تا با آن کج دار و مریض بسر بردن .

نبـاید مطیع ارادهٔ نفس و عادات دیرینه شد ، هر بشر هر عادتی را و یا بعبارهٔ دیگر تمام جزئیّات خوب و یا بد حیـاتی را میتواند در نهـایت سهولت کسب و یا از خود دور سازد .، هیچ عادتی با خلقت بشر توام نبوده و هر بشری را بهر نحو که عادت دادند با همـان عادت بزرگ میشود : بهر طفلی هر مذهبی را آموختند وقتی بهسنین شباب رسید مذهب خود را تنها مذهب حقّه آسمانی ومذاهب دیگر را مضحك و غیر حقّه میداند .

آیا ندیه و اگریهٔ پشت دیوار بیت المقدّس و صورت بدیوار مالیدن و یـا در کلیسا دو زانو زمین زده و چوبی را بغل کرده و ازنیکه سنگ یا چوب یا استخوان استعانت و طلب مغفرت کردن ویا درمسجد پای برهنه شدن آیا هر سه یکی نیست ؟ وآیا هر کدام اینها برای دو نفر دیگر مضحك وتعجّب آور نیست؟ آیا اگر منظور هر سه را عریان و بدون شاخ و برگ و خرافات ملاحظه کنید موضوع پرستش هرسه یکی نیست ؟

خلاصه گذشته از عادات خوب و بد بشر عادات معمولی بین آن دو در دنیا وجود دارد که بین تمام ملل بطرق مختلفی متداول است وآن عاداتی است که ادامهٔ بآن و یاترك آن در در وضعیّات حیات بشر هیچ تأثیری ندارد .، مثلاً تزئین ، طرز تغذیه ، البسه، تعارفات معموله و اشارات ، زندگـانی اقتصادی ، مادّی و غیره که اجرا یا ترك آن لطمه ای



کمر بند زنهای بورنئو

تعداد زیادی از حلقه های چوبی یامسی بزرگی که بزحمت بخود سوار کرده و کمتر از خود دور مینمایند وسیلهٔ دلربائی و زیبائی آنها است .

به وضعیّات حیاتی وارد نمیآورد، چادر بر سر کردن زنهای ایران و یا بدون چادر در سر تا سر دنیا سیاحت کردن هیچ کدام با خلقت آنان توأم نبوده باید دید کدام بهتر، راحت تر و متابعین آن زیادتر است آنرا برای خود عادت قرار داد .

بالاخره تمام جزئیّات زندگانی بشر همه عادت است و هیچ چیز جز عادت این بنیان باعظمت را تشکیل نداده، در فصول آتیه وضعیّات حیاتی مختلف ملل دنیا بطور خلاصه ذکر شده است .

فصل هفتم

اختصاصات عمومی و نژادی

زندگانی مادّی بشر

۱ ـ **تغذیه** ـ اوّلین مشغولیّات بشر از روز اوّل بطور حتم جستجوی اغذیه بوده، در نواحی گرم سیر ومناطق حارّه انسان بدون زحمتی تمام وسائل تغذیه خود را فراهم مینموده مثلاً در جزیرهٔ سرام، یکدرخت ساگو برای غذای تمام مدّت سال یك انسان میوه میدهد.

در نواحی معتدل نیز نباتات و حیوانات بحدّ کافی موجود و انسان به نسبت استعداد و هوش خود از آنها استفاده نموده‌است.

امّا باید دانست که درقطعات مختلف عالم ودر ممالك و بلاد طرز تغذیه و مأکولات آنهایکقسم نیست و درهر نقطه‌ای نسبت بموقعیّت جغرافیائی وعادات ورسوم اهالی تفاوت میکنند.

ملیونها هندو می میمرند ودرتمام عمرقطره‌ای گوشت حیوانات نچشیده اند، سه ربع ساکنین چین و هندوچین تنها با برنج اعاشه میکنند وفقط بعضی از طبقات متموّلتر گاهی مقداری گوشت ریزه با برنج و حبوبات خود میخورند، همینطور در نواحی گرم سیر و اطراف خط استوا، در آفریقا، امریکا، و اقیانوسیه غذای معمول به اهالی بومی: زرت، ارزن، خرما، نان، و میوه است و فقط در روز های اعیاد سالیانه مرغ و گوشت گوسفند یا خوك تناول مینمایند.

گذشته از عادات اهالی که عامل مهمّ حیاتی استدوعلّت بزرگ اساس استعمال موّاد نباتی را در نواحی مزبور ثابت میکنند: یکی تنبلی و ضعف قوای اهالی بومی که چیدن میوه جات و زراعت را که سهل‌تر است بیشتر راغب و تربیت حیوانات و اهلی نمودن آنها را کار دشواری‌میدانند، دوّم تنفّرذائقه از موّاد حیوانی که بواسطهٔ گرمای فوق‌العاده تولید میشود.

چنانچه مشاهده شده انگلیسهائی که در این قبیل نواحی سکونت مینمایند

تغذیهٔ با مواد نباتی را برحیوانی ترجیح داده و بالطّبع با تحمّل صدمات اولیّه عادت دیرینهٔ خود را از دست میدهند و اصولاً استعمال گوشت زیاد در نواحی گرم سیر مولد طاعون و بسی امراض دیگر است و این قضیّه ثابت می کند که انسان هر قدر وحشی باشد باز برای صحّت مزاج و سلامتی خود اقداماتی می کند .

از طرفی واضح است که موّاد حیوانی مقدار زیادی آزوت در بر دارد درصورتیکه موّاد نباتی ازآن محروم است و همین آزوت یکی از عوامل اصلیّه فیبرین و نشاستهٔ خون و گوشت بدن است .

پس در اینصورت اهالي ممالکی که بیشتر از موّاد نباتی تغذیه مینمایند فیبرین و آلبومین خون و عضلات آنها از اهالی ممالکی که موّاد حیوانی میخورند سست تر و ضعیف تر است .

طبقهٔ اوّل آزوت را فقط در تنفّس استفاده نموده در صور تیکه طبقهٔ ثانی علاوه بر استفادهٔ اولیّه از تغذیه نیز منتفع میشوند و از این جهة می بینیم که بین عموم اهالی و قبایل گرم سیر، ضعف قوا ، بی حسّی،کمی حافظه ،کمی استعداد عمومیّت دارد، و گرمی هوا که در این نواحی برای انسان طاقت فرسا است مانع از آن میشود که انسان بتواند قوای خود را بکار انداخته و از آنها استفاده نماید و بهمین دلیل است که تمدّن و ترقیّات آنها محدود و در پایه و مراحل اولیّه باقی مانده و فقط به تهیّه لوازم مبرم زندگی قناعت مینمایند .

پس تمدّن هر ملّت نسبت مستقیم دارد با مقدار حوائج افراد آن ملّت؛ البتّه تشریح این فورمول کاملاً واضح و مبرهن است وبه همان دلیل هم درنواحی و مناطق معتدل که برای انسان وسیلهٔ بکار انداختن قوای فکری فراهم بوده انسان با سعی و جدّیت برای بدست آوردن مایحتاج خود وسائل ترقّی و تعالی را فراهم ساخته است ،؛ یعنی باسعیو عمل که حوائج بدست آمدخوداین حاجات نیز مستلزم احتیاجات دیگری است که دنبال کردن این مقصود روز بروز انسان را به شناختن یك مجهول دیگر عالم میکند،؛ نقصان مجهولات و افزایش معلومات کثرت تمدّن جامعه وفداکاری آن

جامعه را در این راه نشان میدهد .

مواد معدنی در تغذیهٔ بشر

نمك طعام که بنظر می‌آید محتاج الیه بشر است بین خیلی از قبایل مثل **ودا**(۱) **سومالی** (۲) **پاپو** (۳) کاملاً مجهول است، حتّی مللی که فقط اغذیهٔ آنها از موّاد حیوانی است مثل اسکیمو ها که هیچوقت نمك نمی‌خورند؛ و بالعکس بین خیلی از قبایل که حتی باموّاد نباتی تغذیه مینمایند خیلی معمول است مثل قبایل **چیلوك** (٤) که از خاکستر نباتاتی که دارای کلرور دوسودیم است نمك طعام تهیّه مینمایند .

قبایل **یاکوت**(۵) از سنگ های معدن بشقابهائی درست کرده و در آن غذا میخورند ؛ و شاید دنبالهٔ این عادت است که بعضی به خوردن موّاد معدنی و زمینی مثل خاك رس، کا اولین، آهك، وامثال آن عادت دارند .

خاك خوری تقریباً تا کنون در تمام دنیا دیده شده در **سنگال** ، قفقاز، ایران تقریباً تمام‌آسیا ، قسمتی از اروپا حتّی بین ملل متمدّن آمریکا هم این عمل مشاهده شده است که اهالي مخصوصاً زنها بخوردن خاك یا موّاد زمینی علاقه مند می شوند .

خانمی در طهران چند سال قبل مریض و اطّباء از تشخیص مرض او عاجز بودند و خانم مشارالیها معتاد به خوردن گل سرشور بود که عمداً یا سهواً بر اطّباء پوشیده و یکی از کسان او که سابقه بحالش پیدا کرده با کمی روغن کرچك موّاد زمینی راکه در رودهٔ او حالت حجریت پیدا کرده بود رفع کرد .

این‌عادت‌خاك خوری‌و‌باموّاد زمینی خوردن درایران و خیلی‌ازممالك دیگر‌بین زنهای حامله کاملاً شیوع دارد که مخصوصاً در این حالت خیلی به خوردن انواع گل ها وذغال چوب وغیره مایل می شوند .، و در غیر این حالت هم‌گاهی دیده شده ولی خیلي بندرت .

در ۱۲۸۷ در طهران خدمتکاری بود زنجانی که غالب اوقات ذوغال چوب می خورد وچندین سال که اورا می شناختند ناخوشی از او دیده نشده و در نهایت صحّت مزاج بود .

---

(1) Vedda (2) Somalis (3) Papous (4) Tchilouk (5) Yacoutes

خوردن تربت یاخاك روی قبر ائمّه اطهار نیز که بین زن و مرد معمول است از فروعات همین عادت است که باعقاید مذهبی درهم آمیخته.

در جاوه عروسك های کوچکی از خاك رس ساخته میفروشند که فوق العاده مورد توجّه زنها مخصوصاً زنهای حامله است که آنها را خریده می خورند. این عادت در کلکتّه و غالب شهرهای **پرو** (۱) و در اسپانی، **چین و گویان** (۲) و در امریکای جنوبی بین سفیدپوستان متداول است و زنها مدّعی هستند که خوردن موّاد زمینی رنگ صورت را شفاف می کنند.

خوردن کثافات یامدفوع (۳) خود بین بعضی از قبایل **هوپی و سری** (٤) (بومیهای امریکای شمالی) دیده شده است، وعلّت آنرا میتوان اوّلا روی عادت، ثانیاً نبودن مأکولات و نداشتن وسائل تهیّه آنها وبالاخره آخرین نقطه نظر صرفه جوئی دانست، بدینطریق که حبوبات و دانه های میوه هائی که خورده اند وتحلیل نرفته در محلّ مخصوصی نگاهداری و در سالهای قحطی می خورند.

خوردن جفت بچه. ــ این عمل درسودان مشاهده شده که مادرپس اززائیدن طفل، جفت رامی خورد. اساس اقدام به این عمل بوسیلهٔ علماء تحقیق شده و بعقیدهٔ **بوشاکورت** این عمل در نتیجهٔ وجود موادّ مهیّجی است که درجفت بوده و درموقع وضع حمل بوسیلهٔ مادر احساس میشود، ولی البتّه نمیتوان این را قبول کرد چون در اینصورت باید درهمه جا این عمل اجرا می شد.

در ایطالیا در بعضی از خانواده ها مرسوم است که پس ازوضع حمل اگر تاسه روزشیر به پستان مادرنیاید قسمتی ازجفت را که محفوظ نگاهداشته اند درخوراکی پخته و به مادرمیدهند بخورد.

در این قسمت تصوّر میرود مسائل طبّی نیز از حلّ قضیّه عاجز باشد و فقط میتوان روی خرافات وعادات بدقبایل وخانوادها تصوّراتی نمود.

آدم خواری. ــ این قسمت بحدّی که افواهاً بین ملل منتشر شده نیست یعنی اتّهاماتی است که بوسیلهٔ مسافرین وسیّاحانی که نه وقت و نه حوصلهٔ تحقیق مطلبی را

(1) Pérou (2) Guyan (3) Scatophagie (4) Hopie-Seri

داشته به‌عده‌ای ازقبایل نسبت داده‌اند ، مثلاً بعقیدهٔ **دنیکر** در کتاب مسافرت **بیگل (۱)** **داروین** در نتیجهٔ شنیدن حرفی از یك بچه **فوئژی** این ملّت را آدم خوار خوانده درصورتیکه سیّاحان دیگر این عمل را بین آنان مشاهده ننموده اند .

چنانچه دربعضی ازروایات شنیده ایم شکار آدم ، ویا تزیین خانه با استخوان سر مغلوبین ، و یا در جمجمهٔ دشمن شراب خوردن ، شاید ازیادگارهای اعصارخیلی قدیم ویك وقتی معمول بوده ولی دلیل آن نیست که هنوز هم این عادت وجود داشته باشد و می توان گفت که این عمل امروز بین قبایلی که هیچ یك از مذاهب آسمانی را هم قائل نیستند متروك شده است .

درنتیجهٔ مطالعات عمیقه و وجدانی **برگمان (۲)** آلمانی نقاطی که تاحدّی آدم خواری درآنجا مشاهده‌شده عبارتست ازاقیانوسیّه ، افریقای مرکزی وبومیهای امریکای جنوبی .

دربعضی‌ازقبایل اقیانوسیه‌مثل **باتا** درسوماترا وقبایلی چنداز جزیرهٔ **سالومون** و بعضی از جزائر **نوول هبرید** این عادت غیر قابل اصلاح تصوّرشده ، و از طرفی بین قبایل **دایاك** و **نئوکالدونی** در نوول گینه این عادت با مرور زمان از بین رفته است .

در امریکای جنوبی بین بعضی از اهالی بومی **کولومبی** و **بوتوکودس** و چند طایفهٔ **برزیل** مشاهده شده و برای بقیهٔ قطعهٔ امریکای جنوبی حرفهای غیر قابل قبول سیّاحان سابق است .

فقط تنها محلّی را که میتوان مرکز آدم‌خواری دانست در افریقای مرکزی و بین قبایل **نیام نیام ، مانک باتو، باندیزیری ، اوبانگی** و **کاسائی** است .

علماء فن این عادت را در نتیجهٔ سه دلیل تصوّر نموده اند :

اوّل احتیاج ، در نتیجهٔ قلّت ماکولات مخصوصاً مواد حیوانی ، مثل استرالیا

ثانیاً شکم پرستی ـ یا باصطلاح داه‌گی ، چنانچه می‌گویند قبایل ملانزی در جزیرهٔ سالومون ، شکار آدم مینمایند فقط برای اینکه از گوشت انسان لذّت میبرند و همینطور قبایل نیام نیام برای چربی گوشت آدمی باین عمل مبادرت

---

(1) Voyage de Beagle (2) P. Bergemann

مینمایند ، قبایل اوبانکی انسان را خریده و یا شکار کرده پس از مدّتی پذیرائی وقتی خوب پروار شد می‌خورند.

ثالثاً اعتقاد بخرافات – بعضی ازقبایل تصوّر می‌کنند که اگر آدم یا جسدی را تمام یا قسمتی از بدن او را (مثل قلب ، چشم ، جگر) بخورند باقی ماندهٔ آن پاك و مبّرا می شود.

بعضی تمام بدن را می خورند جزانگشتهای آن (درافریقای مرکزی) ازترس ابتلای به امراض ، و برخی به خوردن خون مقتول یا مرده قناعت‌می کنند. بین بعضی از قبایل استرالیا از خوردن جسد طایفهٔ خود احتراز مینمایند.

در اروپا و چین در قرون وسطی معتقد بودند که خوردن قسمتی ازگوشت انسان مقتول و مخصوصاً جنایت کاران که اعدام شده اند خواّصی برای معالجاتی بخصوص دارد.

در ۱۳۰۱ ضعیفه‌ای فاطمه نام (کوتاه قد وخیلی نحیف ولاغر) در راه قزوین بوسیلهٔ مامورین پست امنیه بجرم بچه خوری به نظمیّه طهران آورده و سپس بدارالمجانین اعزام شد.

ضعیفهٔ مذکوره را درحین ارتکاب عمل ندیده و فقط استخوان دست و پای بچه ای‌را درنزدیکی اومشاهده نموده بودند. باید دانست که ضعیفهٔ فوق‌الذکرکاملاً دیوانه بود و الّا با وجود هزاران دهکده که‌در ایران هست اونیزمی توانست بهر فقر وفلاکتی‌باشد توشه ای برای خود فراهم نموده و سر به‌بیابان نگذارد.

درهر صورت جنون فوق‌العاده و احتیاج مبرم او به تغذیه شاید او را وادار به چنین‌عملی کرده باشد.

نوشیدن شراب در جمجمهٔ دشمن که از عادات جنگی ملل قدیمهٔ آسیا و اروپا بوده از یادگاری همین عادت بربریّت بشر بوده است. می گویند شاه اسمعیل صفوی جمجمهٔ محمد خان شبانی دشمن دیرینهٔ خود را طلا گرفته وبا آن شراب می نوشید.

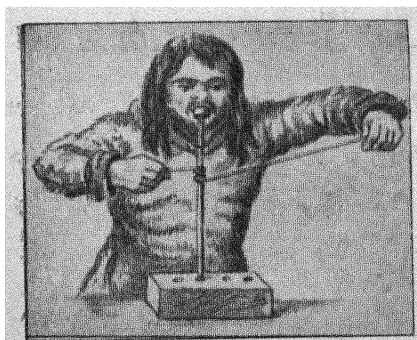
تهیه اغذیه و مأکولات

در تمام عالم ملّتی نیست که تمام اغذیهٔ خود را بکلّی خام خورده و یا اقلاً تصرّفاتی چند در آن ننمایند، مثلاً اسکیموها وچوکچی ها هرچند که گوشت حیوانات و ماهی را خام میخورند ولی اقلاً به قطعاتی تقسیم وبطور کنسرو تهیّه میکنند.

ملّتی نیست روی کره ارض حتّی هرقدرهم در مراحل اولیّه باشد که استعمال آتش برآنها مجهول مانده وهرقدربقهقرا برمیگردیم می بینیم استعمال آتش را انسانهای خیلی قدیم میدانستند.

مبداء آتش وکشف آنرا بوسیلهٔ انسان میتوان درنتیجهٔ مشاهدات آثار طبیعت: آتش فشانی؛ حریق های طبیعی ازرعد و برق وغیره دانسته که انسان را عالم به وجود آتش نمود.، وهم چنین معدودی از قوای طبیعت که قابلیّت ایجاد آتش را دارند مثل شعاع آفتاب (مخصوصاً با آینه وعدسی ازمنهٔ قدیمه) مورد استفادهٔ بشر واقع شدولي بالاخره مالش وحرکت دوچیزبهم انسانهای اولیّه را به تهیهٔ آتش هدایت نموده.

تهیّهٔ اتش بوسیلهٔ حرکت از ازمنهٔ خیلی قدیم بین بشر معمول بوده و به سه طریق عمل میکردند:



اوّل مالش دوتختهٔ چوب بهمدیگر دوّم تصادم دوسنگ، سوم بوسیلهٔ فشار هوا.

شق ثالث بندرت دیده شده و فقط در هندوچین فرانسه ودر فیلیپین و چند محل دیگر معمول بوده.

امّا طبقهٔ اوّل ــ در اقیانوسیّه یك تیکه چوب سفت را آنقدر روی یك تختهٔ

طریقهٔ تهیه وبرافروختن آتش بین ملل **اسکیمو**

نرمتر بهم می‌مالیدند تا جرّقه‌ای احداث شود.، درهند و **بیرمانی** و استرالی یك قطعهٔ چوب **بامبو** را که قبلاً شکافی بآن داده بودندبا یك تیکه چوب بامبوی دیگر مثل ارّه بهم مالش میدادند.

قرمز پوستان، وسیاه ها، و هندوهای آمریکای شمالی، وجنوبی، واسکیموها، و

بعضی‌ازقبایل‌استرالی بوسیلهٔ چرخاندن یك چوب سفت‌نوك تیزروی تخته‌ای (با دو دست مثل متّه) آتش ایجاد میکردند، واضح است موقع اجرای طرق فوق علف‌های خشك ویا قو و امثال آن در نزدیکی وسیلهٔ عمل داشتند که از جرّقهٔ حادثه مشتعل می گردید .

قسم دوّم ــ مالش دوتیکه آهن گوگردی بهم و با سنگ چخماق و آهن از ازمنهٔ خیلی قدیم وجود داشته و امروز بین قبایل وحشی معدودی مثل **فوئژی** و **اسکیمو** معمول است که با استعانت قو و امثال آن آتش مي افروزند .

پس از شناختن و استخراج وانتشار آهن در آسیا و اروپا کم کم انسان موفق به ترقیّاتی خارق‌العاده گردیده، ولی‌این اعمال قدیمی نیز درقسمت زیادی‌ازمذاهب و اجرای‌نظاماتی‌چندهنوزمعمول‌است ،مثلاًبراهمانیهادرهند برای بدست آوردن آتش در تشیبعات مذهبي در مقابل دّکانی که کبریت انگلیسی می فروشند با دوتیکه آهن آتش تهیّه می نمایند.

بین بومیهای آمریکا وحتّی‌دراروپا (درسوئد ودرانگلیس) در این اواخر (قرن ۱۹) درمواقع‌اجرای بعضی‌ازمراسم مذهبی وعقیده به خرافات بوسیلهٔ مالش‌دوچوب بهم تهیهٔ آتش مینمودند. (معتقدند که با اجرای این عمل انسان و حیوان از امراض مسریه مصون میمانند) در سوئد در نتیجهٔ حکم صادره این عمل ممنوع شده و از همین محلّ است که‌امروزه‌میلیاردها کبریت سوئدی ازآنجا خارج میشود .

در خاتمه باید متذّکر شوم کــه همین طرق صعب‌و دشوار تهیّه آتش ، ملل مختلفه را وادار نمود کــه آن را محترم بدانند و شاید مبدأ و منشأ احترام آتش و بنای آتشکده ها از همین لحاظ بوده کــه زحمت تهیّهٔ آن موجب احترام آن شده است .

در قدیم نگاهداری آتش وظیفهٔ زنها بود و در قبایل استرالیا اگر زنی آتش را بگذارد خاموش شود به شدید ترین انواع تنبیهات مجازات میشود .

قبایل پاپو بیشتر حاضرند برای تهیّه آتش مسافات بعیده طی کنند تا اینکه دوباره آتش روشن نمایند، و بهمین دلیل بین هندو های امریکا واقیانوسیه برای تهیّهٔ

آتش جدید جشن ها بر پا میکردند.

پخت و پز

همین که آتش بدست آمد پختن غذا برای انسان آسان شد امّا بچه وسیله ؟

تصوّر میرود اوّلین وسیلهٔ پختن اغذیه روی سنگ بوده چنانچه اهالی **پولینزی**(۱) قبل از تسلّط اروپائیها سنگها را با ترتیب مخصوصی چیده و روی آنها خوراك می‌پختند؛ بعضی از قبایل **اندونزی** غذا را در ظرفهای بزرگ چوبی ریخته‌ودر آن سنگ داغ میریزند و بدین ترتیب غذای پخته تهیّه میکنند؛ همینطور بومیهای امریکا، اهالی آلاسکا، و حتّی بین اهالی سربی‌و آلبانی کوهستانی نیز چنین معمول است.

بطور کلّی پختن اغذیه بطرق متداوله را از وقتی که انسان به ساختن ظروف گلی آشنا شد شروع کرد و هنوز مللی هستند که از این اختراع باین آسانی بیخبرند (مثل اهالی فوئژی).

ساختن ظروف گلی را انسان سه قسم عمل کرده است : اوّل با دست ، دوّم با قالب خارجی‌و داخلی، سوّم با چرخاندن؛ که ظروف‌را با گل رس درست کرده وباشکال مختلف درمی‌آورند واین طریقه بیشتربین قبایل **پاپو** و **نئوکالدونی** معمول است .

پس ازازمنهٔ چندانسان کم کم تصرّفاتی در آن نموده، روی تخته ای نهاده و بادست میگرداندند ولی بدون استعانت پایه ای که با پا حرکت‌دهند، چنانچه هنوز هم در چین معمول‌است .

ضمناً نگفته نماند که ساختن ظروف گلی بین بیشتر ملل بومی امریکا اختصاص به زن دارد و در افریقا مرد و زن متفقاً میسازند .

خیلی از ملل قدیمی هنوز آرد کردن با آسیا را نمیدانند و غلّه را کباب کرده و یا میپزند میخورند؛ البتّه میتوان گفت پیدایش آسیا از وقتی شد که انسان با هوشی دانه‌ای را بین دو سنك آرد کرده پس از تکرار عمل وامتحان، فکر انسانی به درست کردن آسیا متوجّه شد، امّا در همه جا یك‌قسم نبوده بعضی با دنگ کوبیده، برخی روی‌صفحهٔ‌سنگ مسطحی‌نرم‌کرده،وبالاخره عدّه‌ای بین‌دوسنگ بزرك آرددرست کردند که بعد مسما به آسیا گردیده‌وباترقی‌و تکامل بالنّتیجه‌بشر موفّق بساختن‌آسیا های بادی حیوانی و بخاری‌گردیده است ،

---

(1) Polynésie

تصوّر میرود دنگ قدیمی ترین طرق آرد کردن بوده که هنوز هم بین بومیهای امریکا معمول است ودر بعضی محل ها با چوب و در برخی با سنك ولی عمل آن غالباً بوسیلهٔ زنها انجام میشود .

نگاهداری اغذیه نیز بسته به ملل تفاوت میکند و بسته بموقعیّت محیط ودرجهٔ افکارآنان است، مثلاًاسکیموها دریخ، ملل وحشی صیّاد در نمك، وقبایل ودا در عسل وچربی اغذیه را نگاهداری مینمایند.

مخدر و مسکر

مخدّر و مسکرات از اختراعاتی است که از ازمنهٔ خیلی قدیم بشر برای خود ایجاد و بدان الفت گرفته و هر ملّتی هرقدر هم وحشی باشد بالاخره یك قسمی از اقسام این اختراع را برای خود معمول داشته ومشروبات مخصوصی‌را نیزتهیّه میکنند مثل آب جوبامبو در قبایل موئیس در هند و چین ، و مشروب مخصوص دولو در افریقای غربی که با عسل، ذرّت، وهلو درست میشود .

کاوا مشروب ملّی پولینزیها است که فقط طرز تهیّه آن مانع از این شده که سیّاحان ازآن بچشند؛ بدینطریق که عدهٔزیادی بطوردائره نشسته؛ ریشه و برگ ونی فلفل مخصوصی را جویده وآب آن را درظرف عمومی ازدهان خارج میکنند بعدمدتی آن را می‌گذارند میماندکه تخمیر شده و مشروب ملّی باین ترتیب تهیه می‌شود .

شراب را می‌گویند ازاعصار خیلی قبل از تاریخ در اروپا متداول بوده .

بین اقسام مخدّر معمولهٔ بین ملل ؛ گذشته از چائی، قهوه، شکلات وامثال آن که تقریباً دو در صد آلکالوئید دارد چیزهای دیگری نیز معمول است مثل گردوی کلا که در تمام افریقای جنوبی بجای مخدّر معمول و ۳ در صدآلکالوئید دارد؛ و همچنین دانه و برگ بعضی گیاه های مخصوصی است که در افریقا و امریکا بجای مخدّرمعمول و ٤ درصد کافئین دارد . برگ کوکا را اهالی پرو و بولیوی[1] در امریکای جنوبی با خاك و ریشهٔ بعضی گیاه های دیگر که ترکیبات پوتاس را دارا باشند جوشانده وبا این طریق مشروبی تهیه میکنند که‌خوردن آن اثرمخصوصی

---

(1) Bolivie

دارا و چندین ساعت انسان بخواب میرود؛ و همینطور ریشهٔ نبات دیگری است مثل **سیری** و **بتل**(۱) که آن‌رامی جوند؛ ولی این عادت اخیر بیشتر برای اجرای تکالیف مذهبی و یا حفظ الصحهٔ دهـان است ؛ ومقداری کمی از آن ازنظر طبّی برای تصفیهٔ تنفّس نافع است ولی کـثرت آن علاوه بر تولید امراضی‌چند دندان ها را سیاه کرده و باعث ریختن آ نها است.

استعمال توتون کـه مبدأ آن از امریکا بوده تقریباً از قرن ۱۶ میلادی در اروپا شیوع یافته ودر این قرون اخیر بجاهای دیگر سرایت کرده .

توتون در خود امریکا بیشتر با چپق استعمال می شود و همین چپق است که امروز تحت عنوان پیپ بین تمام ملل متمدّنه متداول و بعضی از محققین اقسام مختلف آن را به ۱۵۰ شکل تخمین زده اند .

مبدأ کشیدن غلیان از مشرق و مبدأ سیگـار را از اهالی مالزی می دانند .

کشیدن تریاك در چین ، هند و چین ، کره، و در بعضی از ممالك دیگر معمول است وشهوت اقدام باینکار بقدری زیاد است که اگر کسی درچنگال این‌عادت گرفتار شدهستی‌خود را بباد یغمادادە و تصوّر میرود در چین قبل از توتون استعمال می شده. بعضی‌گویند مغول ها وقتی به ایران آمدند این عادت نکوهیده را نیز هدیه آوردند. حشیش را که از شاهدانج تهیه می‌کنند در آسیای صغیر معمول است و بین بعضی از قبایل سیاه ها برای اجرای بعضی تکالیف مذهبی استعمال می‌شود .

انسان نه فقط مخدّر را میخورد و یا می جود و یا می‌کشد بلکـه با بینی و گوش هم ازآن استفاده مینماید؛ چنانچه اهالی **کنگو** و خیلی از قبایل دیگرافریقا مقداری توتون را درسوراخ گوش می‌گذارند ویا هندوهای **مورا**(۲) گردی‌را موسوم به **پاریکا** (که فوق‌العاده مخدّراست) ازگیاه مخصوصی موسوم به **انگا**(۳) تهیه‌کرده ومعمولاً یك نفر مقداری ازآن گرد را درلوله‌ای ریخته بسوراخ بینی رفیقش فوت می‌کند .

در خراسان و بربر ها و هندوستان و افغانستان موادی با خاك تنبا کو و

---

(1) Betel (4) Mora (3) Inga

فلفل ترتیب داده و دردهان می گذارند و بدینطریق بوسیلهٔ اعصاب دندان احساس تخدیر مینمایند .

در بعضی ممالك به کشیدن تریاك قناعت نکرده تفاله یا شیره آن را نیز می کشند؛ جای بسی اندوه است که این عمل و یا عادت زشت وسیلهٔ تفریح عدهٔ معتنابهی مرد وزن واطفال بیچاره ایست که انواع احساسات خود را با دود دل این دشمن انسانیت توأم نموده بباد میدهند .

کلیمی ها را کمتر دیده و شنیده شده که تریاك بکشند گویا این عادت درآنها مخالف صرفهٔ تجارتی است که خوش بختانه از آن پرهیز دارند ولی کشیدن انفیه را بیش از سایرین راغبند .

علّت استعمال مخدّر را میتوان گفت اینست که بشر همیشه در فکر این بوده برای استراحت خیال ، پس از تحمّل زحماتی چند ، ادویه‌ای استعمال کند که آزادی زیادتری برای راحتی افکار تازهٔ خود ایجاد نماید؛ وبالنتیجه انواع ترکیبات نباتی را که این مقصود از آنها حاصل میشده برای اینکار تخصیص داده؛ ولي باید دانست که این راحتی خیال و ایجاد این آزادی فکر تا ساعتی است که انسان خود را بیکی از این وسائل آلوده ننموده ودشمن خودرا قوی نساخته است ، همینقدر که دشمن فاتح و بر قوای عاقله غالب آمد ، نسبت بدرجهٔ غلبه و شدّت و ضعف قوای دشمن دیر یا زود انسان پایمال و مضمحل میگردد .

علّت دیگری رانیز برخی برای استعمال مخدّر برای خود قائل شده اند ، مثلاً سیاه های سنگـال ریشهٔ بعضی از نباتات مخدّر را برای ضد عفونی نمودن دهان استعمال و یا برای همین منظور درسیبری و مشرق روسیه شیرهٔ درخت کاج مخصوصی را که سرا (۱) مینامندمی‌مکند و یا بالاخره غالب ملاّحان امروزعادت دارند مقداری توتون دردهان ریخته ومیمکند ولی این‌عادات بیشتر درعلل اولیّه داخل و برای تخدیر است نه حفظ‌الصحه .

---

(1) Sera

سکونت و خانه

غار های طبیعی در کوه ها و سنگلاخها، سوراخهای زمینی، فواصل بین تنهٔ درختان انبوه، وتنه های مجوّف درختان کهن سال و امثال آن روز های ازل مأمن ومأوای اجدادما یا انسانهای اولیّه بوده؛ اما کدام یکی ازاین اقسام خانه ها برای ساختن اولین خانهٔ انسانی نمونه واقع شده؟

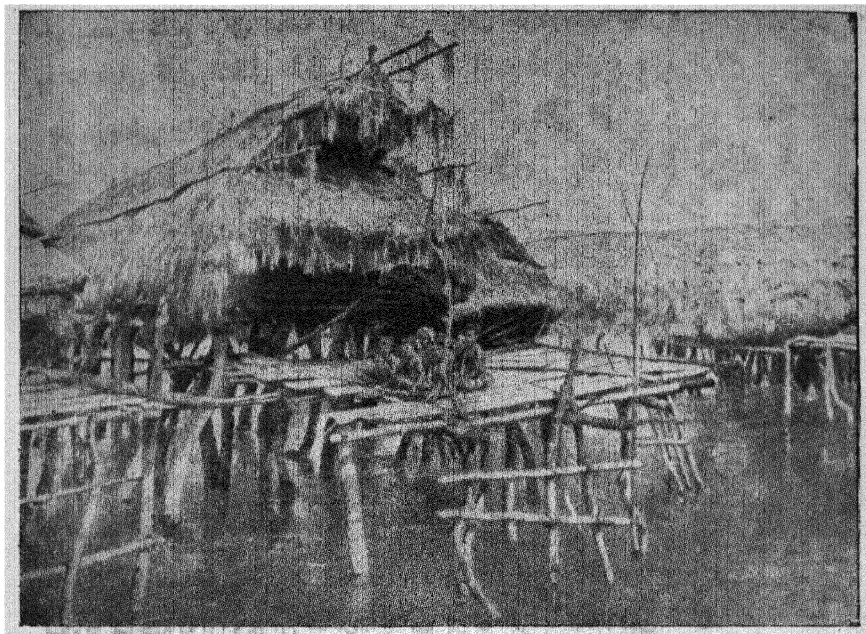
از طرفی جز بعضی خانه های اسکیمو ها که نصف آن در زمین و بالای آن با یخ پوشیده شده در هیچکدام از ساختمان های خانه های مردمان قدیمی موّاد معدنی یا زمینی دیده نمیشود، یانباتی است که برای خانه های ساکن، و یا موّاد حیوانی است که برای خانه های قابل انتقال استعمال میشده.

اولین نمونهٔ ساختمان خانه های ساکن خانه های علفی است که باکاه یاعلف‌های مخصوص صحرائی ساخته شده، بطوریکه علف را بشکل ۷ فارسی دو تا کرده وروی هم میگذارند، مثل بعضی از قبایل استرالی؛ وگاهی با پوست درخت یابرگ های بزرگ درخت خرما میساختند، مثل قبایل کنونی ودا در سیلان؛ آنوقت البتّه برای محافظت از برف وباران بالای آن را به فکر خود وباشکالی درست میکنند، بعضی گرد، برخی نوك تیز ومعدودی کله قندی یا مخروطی مثل قبایل فوئژی ویا نیم گرد (دراسترالی) و یا با دو طرف سراشیب مثل هندوهای آمازون و یامحدّب مثل قبایل تودا(۱) و غیره و رویهمرفته البته اختلاف اشکال خانه ها نسبت به موّاد اصلیه آن تفاوت مینماید.

آنچه بنظر میرسد پس از مدتها انسان فکر کرده زمین زیر خانه مسکونی یا (حباب) را تا حدی گود بکنند، این عمل و اجرای این فکر انسان را راهنمائی کرده باینکه اگر اطراف آن را بیشتر کنده و وسیع تر بکنند وسائل راحتی برایش بیشتر خواهد بود، پس بمرور زمان و اجرای تدبیراتی انسان صاحب خانه‌ای شد که هم دیوار دارد و هم بام، چنانچه خانه های فعلی قبایل زولو و اوامپو (۲) درافریقای جنوبی باین ترتیب بنا شده؛ و هم چنین قبایل ساکنین سواحل گینه

---

(1) Toda (2) Ovampo



نمونه‌ای ازخانه‌های قبایل **پاپو** (درنوول‌گینه)

و قبایل **موچیکونگو** بهمین طریق ولی مرتفعتر بنا کرده‌اند . بومیهای ساکنین سواحل اقیانوس کبیر ، و هند و**ماداگاسکار** خانه‌های مرتفعی با دیوار های بزرگ از تنهٔ درخت خرما و نی میسازند .

بالاخره انسان کم‌کم دیوار خانهٔ مسکونی را گاهی با سنگ هائی که اطراف آن گذاشته (در **سنگال**) محکم نموده وبعدها ساکنین نواحی خشك که ازاستحکام خاك رس اطلاع پیدا کردند با خاك رس ابنیهٔ خود را شروع و چیزی نگذشت که بساختن آجر خام پی برده و در ساختمانهای خود بکار بردند مثل بابل ومصر قدیم و یا در سودان فعلی ومکزیك . باز باین هم انسان اکتفا نکرده و آجر را درکوره ها پختند و بالاخره با مرور زمان و هوش وذکاوت انسان امروز بساختن عمارات بزرگ اروپا و ابنیهٔ آسمان خراش امریکا موفق گردیده .

منازل قابل انتقال – ملل وحشی صیّاد که شب را زیر پوست شکار خود

خوابیده و صبح برای ادامه بزندگی سر گردان خود بجای دیگر میروند احتیاج به خانه‌های قابل انتقالی دارند و از همین جا است که اختراع چادر شروع شده و جز در بعضی جاها (ملانزی) که چادر های تابستانی خود را با پوست درخت میسازند از روز ازل پوست حیوانات اولین وسیلهٔ لازم منازل قابل انتقال یا چادر بوده تا امروز که اشکال حیرت انگیزی را دارا و انواع وسائل استراحت مهیّا شده است.

چادر نیز مثل خانه باشکال مختلف ساخته شده، یا گردو مخروطی است: (مثل (چادرهای بومیهای امریکای شمالی)؛ یا گنبدی است :(بین قبایل **کافرزولو**)؛ و یا کثیرالاضلاع است : (در تبّت) .

در نتیجهٔ سهولت حمل و نقل این قبیل خانه ها تمام قبایل صحرا نورد و بیابان رو دنیا آن را برای خود انتخاب و یا اختراع نمودند و البته هر قسمتی به نسبت محصول و استعداد خود تغیراتی بـآن داده و وسائل راحتی بهتری درست کردند، چنانچه بین بعضی قبایل مغول چادر های هشت گوش خیلی خوب و قابل سکونتی ساخته که از روی آن قبایل **آلتائی** برای خود منازل چوبی ساکن بنا کرده اند.

با ترقی زندگی اجتماعی نزدیك خانه ها انسان مغازه یا انبار هائی ساخت که گاهی برای جلوگیری از حملهٔ حیوانات روی چوبهائی قرار داده (در **مالزی**) و یا با خاك رس ساخته مثل (**سودان**) و گاهی هم تنهٔ درخت های مجوّف برای این مقصود بکار میرفت.

انسان های قدیم برای احتراز از حملهٔ ناگهانی و شبیخون دشمن وبرای داشتن دیده بانی بناهای کوچك با مواد نباتی روی درخت ها مثل لانهٔ طیور می‌ساختند، چون این تاکتیك نیز حیات آنها را تامین ننمود دور قصبه یا دهکدهٔ خود دیوارهائی با نی ساختند و یا خندق کندند، ویا بالاخره دیوار ساختند (**چین**) و کم کم برجهای اطراف دیوار بجای لانهٔ روی درختان اختراع و معمول شد.

در ایران نیز سابقاً درغالب دهات انواع این قبیل خانه‌های قدیمی و دیوارهای بانی و چادر و خانه های علفی و امثال آنهـا زیاد مشاهده میشده.

در قبایل **ناگا** و **پوابلس**(۱) خانه‌های بزرگی میسازند که چند خانواده درآن

---

(1) Pueblos

منزل می کنند ولی هر کدام یك اطاقچهٔ مخصوصی دارند و یك جای عمومی هم دارند برای اشخاص عزب .

در اقیانوسیه وبین بومیهای افریقا و امریکا و هند وچین نیز با اختلافاتی کم و بیش بهمین طریق معمول وبعلاوه گاهی در این خانه های بزرگ انجمن بلدی و یا مجلس شورا و کلوپ ملّی و امثال آن تشکیل می شود .

بین قبایل **ایگوروت** (۱) درجزایر **فیلیپین** دخترهانیز انجمن یاخانهٔ مخصوصی دارندو قسمتی از علماء ومحققین منشأ ومبدأ تشکیلات ممالك امروزه را ازهمین خانه‌ها میدانند .

وضعیت نشست و برخواست در منازل و غیره نیز جزء عاداتی است که بین غالب ملل بطرق مختلف است . هرچند اخیراً بواسطه کثرت ارتباط داخلی وخارجی ملل‌این‌اختلاف صورت اتحاد شکلی را بخود گرفته‌ولی باز هم‌عادات اصلیه در مراکز خود باقی است .

هنوز در تمام مشرق، هندوهای‌امریکا، سیاه ها، چهارزانو یا دوزانو می نشینند بطوریکه ترك این عادت برای آنهاحتی بین خانواده های برجسته نیز خالی از اشکال نیست وبا داشتن میز و صندلی باز مردم روی صندلی چهار زانو می نشینند .

بنظر ما وخیلی از ملل دنیا انسان برای استراحت یا می نشیند یا می خوابد (دراز می کشد) درصورتیکه بین سیاه ها واهالی اقیانوسیه معمول است روی یك پا ایستاده وپای دیگر را روی زانوی پای اول تکیه میدهند واین طور استراحت‌میکنند (مثل طیور) .

پس از این‌که منزل برای انسان تهیه شد البتّه احتیاج باثاثیه، اشیاءخانه، سوخت، روشنائی وغیره دارند .

بین قبایل قدیمی ووحشی اثاثیه منحصر است به چند تیکه پوست وکاه وعلف که بجای رختخواب رفع حاجت می کنند، بنظر میآید حصیر یابوریا اولین نمونهٔ اثاثیهٔ منزل است که با مرور زمان هزاران اشکال مختلف بخود گرفته است . نازبالش را

(1) Igorottes

نیز سابقاً از چوب میساختند و هنوز در ژاپون ، **نوول گینه** ، و **سودان** و بعضی ملل قدیمی چادرنشین معمول وتصوّر میرود اولین نمونهٔ آن از مصر بروز کرده است .

اجاق بدواً در مرکز خانهٔ مسکونی گذارده می شد که دود آن پس از پر کردن اطاق از سوراخ سقف، خارج میگردید و بین اکثر ملل وحشی و خیلی از ملل کنونی دهاتی در تمام دنیا همینطور است ؛ در کلبه های دهاتی ایران تغییری بآن داده اند که اجاق را در گوشهٔ اطاق میسازند ولی اثر وعمل آن با کلبه های دیگر یکی است .

در قبایل فوئژی و غالب دهاقین وچادرنشین ها یك تنهٔ درخت بزرگی را از بیرون داخل کلبه نموده و سر آنرا آتش می زنند ، بتدریج که درخت میسوزد آن را وسط تر میکشند تاتمام شود . دهاقین روس بخاری دارند ولی لوله ندارد ودود ازسوراخ پنجره خارج میشود ، درچین دود را از لوله ای که باخاك رس ساخته اند خارج میکنند و میگویند اختراع بخاری حقیقی از قرن ۱۱ میلادی در اروپا شده است .

اسکیموها روغن سك آبی رامیسوزانند که هم بجای سوخت است وهم روشنائی ؛ اهالی **پولینزی** روغن کوکو را در نصفهٔ پوست **کوکو**(۱) بجای چراغ می سوزانند و فتیلهٔ آن از کرك خود میوه ترتیب داده میشود .

چراغ از ازمنهٔ خیلی قدیم در مصر ، بین النهرین ، اروپا شناخته شده بود .

میگویند در اروپای جنوبی برگ بعضی گیاههای سفت را بطرق مختلفی تاکرده و بجای فتیله استعمال می کردند که نمونهٔ اولین چراغ با فتیله پهن میتوان دانست .

پس از چندی مشعل اختراع و تا قبل ازاختراع شمع درهمه جا معمول بوده .

در ایران نیز قبل از استعمال نفط مشعل های دسته‌های عزاداری را با روغن چراغ میسوزاندند .

در **موئیس لایس**(۲) در هندوچین فرانسه شاخهٔ کاجي را کـه عموداً روی شمعدانی گذارده بجای چراغ می‌سوزانند؛ بالاخره نورمشعل که آخرین نمونهٔ چراغهای قدیمی است درمقابل چراغهای نفتی والکتریکی در غرب وشرق معدوم گردید.

(1) Coco (2) Moïs-lays

حفظ الصحة

این قسمت در بین خیلی از قبایل اصلاً وجود خارجی ندارد، مثلاً طوائف **سلونك**(۱) در سواحل بیرمانی که تقریباً روی آب زندگی مینمایند ریختن کثافات خودرا در آب خلاف طبیعت دانسته و در گوشه‌ای نزدیك خود جمع میکنند (البته عبور از آن صفحات برای سیّاحان خالی از اشکال نیست). در بعضی از قبایل سیاه ها بالعکس غالباً محل وخانه های خیلی تمیزی دیده شده ؛ بین قبایل **آتیه** (۲) استراجت در غیر از محل عمومی ممنوع ومخالف مذهب آنان است .

نظافت بدن جزء احتیاجات حتمیّهٔ خیلی از طوائف سیاهان ، **پولینزی** و **ملانزی** ها بشمار میرود وبحدکافی استحمام مینمایند ؛ ازطرفی خیلی ازقبایل هستند (اهالی چادر نشین تبّت) که در تمام عمر خودرا نشسته‌اند . اهالی فنلاند قبل از همه حمام بخار را دارا و روسها و اروپائیها از آن ها کسب کردند.

بطور کلّی نگاهداری وتوجه‌به‌حفظ‌الصحه واستحمام وغیره باکثرت تمدن که در نتیجهٔ ازدیاد وسائل حیاتی فراهم شده ، نسبت به افراد هر جامعه ، فرق میکند.

شستن دهان و دندان نیز بطرق مختلفی بین بعضی معمول و برخی بالعکس از این عمل باین‌آسانی بیخبرند؛ سیاه ها وبومیهای امریکای شمالی این‌قسمت حفظ‌الصحه را مراعات مینمایند، در هند از قرنها قبل بایك شاخهٔ کوچك درخت میموضا دهان و دندان خودرا میشستند . مسواك بین اعراب ، ایرانیها ، حبشه ازخیلی قدیم معمول و مخصوصاً خلال کردن دندان و شستن دهان پس از هر غذا بین بودائیهای آنام و دراسلام جزء مستحبّات مذهبی است .

ولي آنچه میتوان گفت مبدأ اختراع یا اولین نمونهٔ مسواك عمومی ، انگشت سبّابه وگاهی انگشت شست دست انسانی بوده ؛ یعنی وقتی انسان لازم دانسته دندانش را بشوید بهترین وسیلهٔ حاضریکه داشت انگشتهای خود بوده که بعد ها از روی آن بساختن مسواك پی بردند .

سابقاً معمول بود وقتی در خزانهٔ آب حمام که صد ها اشخاص در آن استحمام

(1) Selong (2) Attié

نموده داخل میشدند با همان آب و انگشت سبّابه دهان را شسته وگاهی آب را هم غرغره میکردند !!! چه دخالتی این عقاید در مذهب دارد معلوم نیست !

لباس و تزیین

دنیکر عالم فرانسوی می نویسد اگر بگوئیم انسان قدیمی لخت و عریان حرکت می کرده قابل قبول نیست؛ و اگر هم بگوئیم که لختی و عریان بودن وحشی گری نیست این هم بازمخالف عقاید خیلی ازاشخاص است؛ مثلاً بین مللی که عریانند: قبایل **فوئژی، استرالی، بوتوکودس** که در نهایت وحشی گری هستند؛ و یا مللی که نسبتاً تمدنی را دارا مثل **پولینزی** ها (قبل از تسلط اروپائیها) وطوائف نیام نیام همه لختند کدام را در نظر بگیریم ؟

باید دانست که عفّت، با پوشش تمام یا قسمتی از اعضاء بدن بسته باقتضای عادت و آب و هوا و موقعیّت جغرافیائی و شرائط اجتماعی شدت و ضعف دارد و اصلاً بین مللی وجود خارجی ندارد .

در بین برخی از طوائف اصولاً پوشانیدن اعضاء سافله فقط برای جلب توجه سایرین است بدین اعضاء . بین زنهای سواحل **آمازون** ، مردهای **نئوکالدونی**، زنهای **زولو** که با پیش بند کوچکی که روی آن تزئیناتی نموده و بزحمت نصفهٔ اعضاء سافله را می پوشانند، ویا یونانیها که در اعصار قدیمه فقط اعضاء سافله را می پوشانیدند جز برای جلب توّجه سایرین چیز دیگری نبوده .

خیلی ازعلماء وازجمله **داروین** تصور میکنند البسه وتزئینات عموماً وزینت با پوشش عضو سافله خصوصاً برای شناساندن فرق زن ومرد است؛ چنانچه حالا می بینیم دختر های جوان که زلف خود را مثل مرد ها کوتاه میکنند اگر لباس مردانه بپوشند نمی توان تشخیص داد، در صورتیکه با پوشیدن لباس زنانه سنخیت خود را نشان میدهند؛ و بالعکس در اروپای فعلی جوان هائی که بدلائلی سنخیت زن را بیشتر راغبند لباس زنانه پوشیده و درمهمانخانه ها با مردها تعیّش میمایند .

در ژاپون و روسیه سابق زن و مرد با هم وعریان استحمام می نمودند حتی تا اوائل قرن حاضر که در ژاپون بامردولت قدغن گردید، آنوقت باهمین احساسات

آزادی اگر یك ژاپونی مجسمهٔ عریان و یا عکس لختی را در شاهکار های صنعتی ببیند فوق‌العاده متغیر شده واصولاً نشان دادن اینقبیل اشیاء را بآنها توهین بزرگی نسبت بخود فرض مینمایند .

برای یك زن چینی نشان دادن پای لخت بیشتر اهمیت دارد تا برای یک‌زن اروپائی که اعضاء ظریف بدنش‌را نشان دهد. سابقاً در ایران مخصوصاً درب حمامها و خانه ها زنهائی که نشسته بودند اگر غفلتاً مردی عبور می نمود با دامن لباس اول روی خود را می‌گرفتند و چندان اهمیتی به اعضاء دیگر نمیدادند و یا عفت را فقط در پوشانیدن صورت میدانستند .

(در دیوان مرحوم شاهزاده ایرج در قسمت حجاب منظور فرق با طرز دل پسندی به نظم آمده است) . یك زن **لاوتی** درمشاهدهٔ یك مرد غریب اول سینه اش را می پوشاند و یك زن اروپائی درمجالس مهمانی تا کمرش لخت است .

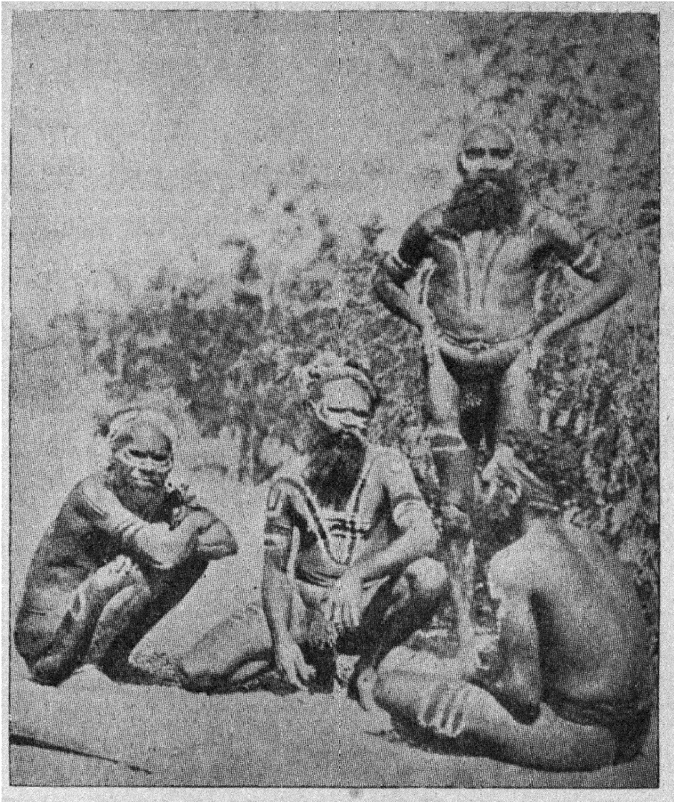
پس ازروی این دلائل وارائهٔ این عادات وآداب ورسوم ببینیم آیا زینت مقدم بوده یا لباس و کدام یك مولد دیگری بوده است؟ و ازهمان اوان لختی بشر شروع کنیم میتوان سئوال کرد اصلاً چه باعث شد که انسان خود را بپوشاند ؟

البته در نواحی سرد سیر لزوم آن برای حفاظت از سرما و رطوبت بوده؛ در نواحی گرم سیر چه موجبی داشته ؟ پس بالاخره کبر و نخوت بشر و میل خود نمائی و برتری او به همکنان ، و همچنین برای خوش آمد و یا وحشت دیگران تولید زینت و فروعات آن را نموده که کم کم مبدّل بهلباس شد.

امازینت رابطورکلی می‌توان بدو تقسیم‌نمود : ۱ ـ زینت روی خودبدن ۲ ـ زینت بااشیاء

اوّل **زینت‌روی‌بدن** : برای علماء فن نژاد شناسی مسلّم شده که زینت بین‌بشر قبل ازلباس‌معمول بوده ولی فاصلهٔ این دواحتیاج در بشر معلوم نیست!

قدیمترین آرایش را تصور مینمایند این بوده که بدن خود را با موّادی رنگی لك لك و یا رنگ می کردند؛ وهمین‌قسمت‌علاوه براینکه‌دلیل‌مقدّم بودن‌زینت‌برالبسه است خود اولین لباس بشر فرض‌میشود. رنگهائی‌را که انسان های قدیم استعمال



چند نفر از قبایل **آرونتا** (مرکز استرالیا) . قبایل مزبور خیلی پر موهستند و صورت
وبدن خودرا برای آرایش رنگ می‌کنند .

می‌کردند تصور میرود قرمز ، زرد ، سفید ، سیاه بوده که از شیرهٔ ریشهٔ بعضی درختها تحصیل می‌نمودند .

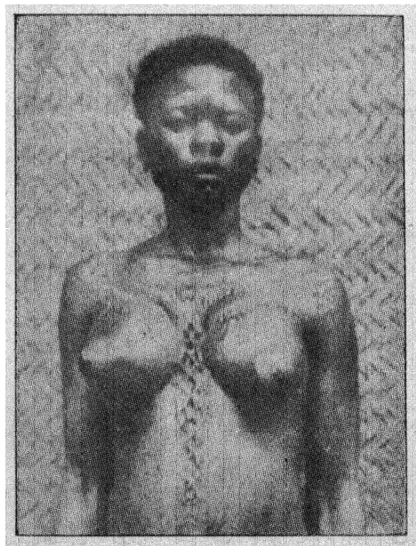
عدّه‌ای از قبایل **آمازون** یك قطعه پر پرنده‌ای را با چسبي روی بدن خود می‌چسبانند ؛ زنهای تبّت صورت خود را با یك قشر ضخیم خمیر نشاسته پوشانیده و بعد برای اینکه بیش از پیش بجلوهٔ خود بیافزایند دانه هائی با ترسیم نقشه‌ای در آن خمیر میگذارند . چینیها یك ورقهٔ نازکی از نشاستهٔ برنج روی بدن یا صورت می‌گذارند . اهالی **ژاوا** گرد برنج را بصورت میمالند .

زنهای **تودا** لکّه های ماده قرمزی که از ریشهٔ نباتی موسوم به **اوژنیا**

آرنوتیانا(۱) تهیه مینمودند روی گونه هـای خود میمالیدند و این اولین نمونهٔ سرخابی است که امروز رنگ ورخسار طبیعی گلگون عدّه‌ای ازدختران و زنهای دنیا را خراب و عدهٔ زیادی را نیز ازذلّت زشتی میرهاند .

لاکهای روی دندان بین اهالی **مالزی، چین، آنام**؛ سرخاب لب در تمام دنیای امروزه؛ مالیدن حنا به مو وناخن دست وپادرایران وآسیای صغیر؛ وسمه کشیدن ابرو وسبیل زنها در آسیا (سابق ایران) ؛ رنگ کردن موی سر (در ملل متمدّنه) و هزاران امثال آن ؛ تمام این تغییرات در وضعیت اصلی وطبیعی بدن همه ازهمان لباس اولیه بشر ناشی و ازفروعات همان زینت اولیه است .

باز از این قبیل زینت بشر مهر های بزرگی است کـه با آن بدن را بالوان مختلف مهر میزنند (در جزائر **کا ناری**)



یك زن اهل **مبانی** (کنگوی مرکزی)

ساکنین مناطق حارّه قبل از فکر تهیّه البسه به تزئین پرداخته اند و این زن مبانی که لخت وعریان است برای زینت خود وخوش آمد دیگران زجر خال کوبی را روی سینهٔ خود متحمل گردیده .

یکی از بزرگترین شقوق زینت روی بدن خال کوبی است که نسبت بطریقهٔ عمل

(1) Eugenia Arnottiana

بدو قسم میتوان تقسیم نمود: ١ـ با بریدن تیغه های تیز ٢ ـ با سوزن زدن؛ که نقشهٔ مطلوبه مطابق ترسیمی که شده با رنگ مخصوصی روی بدن ظاهر میشود.

طریقهٔ اول بیشتر بین ملل تیره رنگ معمول که بعضی کود و برخی برجسته میشود طریقهٔ ثانی بالعکس بین ملل سفید پوست (روشن پوست) متداول است.

اجرای این عمل غالباً بین طبقات مخصوصی در دنیا معمول شده (چه در زن وچه در مرد) وگذشته از ملل وحشی و نیم متمدّن بین غالب ملاّحان، دزدان، فواحش و جنایت کاران، کارگرهای حمام ها، وغالب افراد طبقات پست در تمام دنیا خیلی متداول است.

گذشته از این قسم زینت که انسان برای ابراز کبر ونخوت ویا خوش آمد دیگران ساعات و روزهائی تحمّل زجر را بخود تحمیل نموده است انواع تزئینات دیگری نیز در بشر هست که وضعیت طبیعی اعضاء بدن را (البته با تحمل مشقات و مصائب) تغییر میدهند؛ که این عملیّات یاروی عقیده به خرافات و یا بنظر خودروی قوانین صحّی و یا بالاخره (مُد) بین ملل مختلف معمول است.

آرتیست های قدیم روس سنگ های قیمتی: الماس وبریلیان روی دندان های طلای خود میگذاردند؛ ناخن هائی طویل از طلا درست کرده بناخن طبیعی وصل میکردند؛ اهالی بیرمانی صفحه ها و سوزنهائی از طلاو نقره منقوش بخطوط عجیب ویا طلسم زیر پوست بدن خود داخل میکنند.

در چین مرسوم است پای بچه را (از ٢ تا ٦ ساله) بوسیلهٔ نوار پیچی مخصوصی تغییر شکل داده که بالنتیجه پا از ١٠ الی ١٤ سانتیمتر کوچکتر میشود. هرچند این عادت که از قرن دهم در چین معمول شده امروز کم کم از بین رفته است ولی زمانی پای کوچك یکی از اختصاصات زنهای اشراف چینی بود بطوری که برای این رجحان تحمّل زجر و زحمت عمل برای آنان تاثیری نداشت و اکنون هم پای کوچك برای آنها خیلی جالب توجه است.

بین قبایل بوشیمان و در **نوول گینه** معمول است برای نگاهداری مراسم طایفه گی و یا در موقع عزا داری یك بند انگشت را قطع میکنند. استرالیائی های

جوانیکه بحد بلوغ رسیدند چنددندان‌را باید بکشند . درافریقای‌غربی نوك دندان‌هارا



این مرد **ژاپونی** بسی رنج و شکنجهٔ خال‌کوبی راروي بدن خود تحمّل‌کرده
تا خودرا دلرباتر وقشنگ ترنشان بدهد .

تیز میکنند ؛ درمالزی بشکل‌مثلث یا نیمگرد سوهان میزنند . بالاخره کرست بستن‌زن های‌امروزه برای باریك کردن‌کمر ، اخته کردن مردان ، ختنه کردن دخترها ، در قبایل

سومالی و **داناکال**(۱) و بعضی ازاعراب؛ بریدن‌بذر بین‌دخترهای قبایل**موسی**(۲) در سودان؛ ختنه کردن مردها در اسلام و هزاران انواع آن از فروعات همان عادات قدیمه است که با اختلاط به خرافات یا عقاید مذهبی و یا مُد در بین ملل مختلف دنیا معمول است.

تغییر شکل سر وجمجمه بین ملل بحدی زیاد و متنوّع است که در اینجا فقط بذکر قسمتهای برجستهٔ آن‌قناعت میکنیم. **توپینارد** عالم‌انسان‌شناسی فهرست مبسوطی برای اختلافات آن در دنیا ترتیب داده است.

این تغییر غالب اوقات یا عمدی است که در نتیجهٔ نوار پیچیها و یا گذاردن‌بین تخته هائی باشکال متعددی تغییر میدهند و یا سهواً در نتیجهٔ طرق خوابانیدن بچه در گاهواره است که این تغییر شکل سر حاصل میشود.

قسمت اول یا تغییر عمدی شکل سر بین قبایل **چینوك** (در سواحل غربی امریکای شمالی) و **آی ماراس** دربولیوی (امریکای جنوبی) وآسیای‌صغیر ونوول هبرید دیده شده است.

از روی جمجمه هائی که از قرون سوّم و چهارم تا هشتم میلادی در آسیا (قفقاز)، دراروپا (هنگری، فرانسه، انگلیس، ایطالیا) کشف شده وجوداین‌عادت را در ازمنهٔ قدیم نیز نشان میدهد ولی امروز در ملل متمدنه این عمل تقریباً متروك شده است؛ امادر پرو (امریکای جنوبی) اکنون‌هم قسمت بالای سر اطفالرا بافشاری باریك کرده و درنتیجه شکل یك گلابی را پیدا میکنند.

چه تاثیری این تغییر شکل درقوای دماغی انسان دارد؟

هر چند تحقیقات علماءِ فن در این قسمت جواب های قطعی را فاقد است، ولی البته بطور کلی وبا اطمینانی‌می توان گفت که این تغییر شکل مولدقسمتی از امراض دماغی میشود.

دوّم **زینت‌بااشیاء** - سوراخ کردن‌گوش وبینی وامثال آن برای آویختن اشیائی جزء طریق ثانوی زینت بشریت بشمار میرود.

---

(1) Danakal (2) Mossi



یك عدهٔ از زنهای **ساراجین گه** . با وسائل آرایش خود

قبایل **بوتوکودس** لاله گوش ها و لب تحتانی خود را سوراخ کرده حلقه های چوبی از آن عبور میدهند ؛ بین غالب قبایل افریقای غربی و مرکزی و سیاه ها و **بانتو** (۱) در یك یا هردو لب صفحه های مدوّری غالباً به شعاع ۸ الی ده سانتیمتر می‌آویزند طوری که حتی مانع از حرف زدن آنهاست (شکل بالا). غالب هندوهای آمریکای جنوبی صفحه های بزرگی بگوش خود میاویزند ، برخی فقط به چسبانیدن پرطیور به گوشهای خود قناعت میکنند . بعضی از قبایل استرالی اولهٔ استخوانی در پردهٔ وسطی بینی خود افقی فرو میکنند (صفحهٔ ۳۷) . سیاه ها و قبایل **کارائیب** (۲) لب پائین را سوراخ و در آن حلقه های بلور یا استخوانی میآویزند .

طوائف **فن** (۳) صدفهای زیادی به نخ کشیده و نخ را از پردهٔ وسط بینی عبور داده به گوشهای خود میبندند (مثل سبیلی که از صدف داشته باشند ، صفحه ٤٤) قبایل **گیمیرا** (٤) در حبشه جنوبی حلقه های حلبی آویزدار به اطراف ناف پیوند میکنند .

---

(1) Bantous (2) Caraïb (3) Fons (4) Guimira



یکنفر از اهالی **اوگاندا** (مرکز افریقا)
با وجود عدم احتیاج ساکنین مناطق حارّه به پوشیدن لباس تزئینات وآویختن گردن بند و
گوشواره هاي عاج بزرك جزء لوازم حتمیّه است .

تزئینات و آرایشهائی که ذکر شد با تغییراتی جزئی بین ملل نیم متمدنه و متمدن نیز دیده میشود : اهالی **دراویدی** ، زنهـای تاتار و عرب حلقه های استخوانی یا طلا به لب وبینی خود میآویزند ، اسکیمو ها به لب های خود حلقه های استخوانی آویزان میکنند؛ بالاخره گوشواره که امروز بین تمام زنهای ملل متمدنهٔ دنیا باشکال و انواع بی حد و شماری معمول است جزء یادگاری همین عادت قدیمه و بربریت بشر است که اعضاء طبیعی بدن را برای تزئین و آرایش تغییر شکل و یا زحمت میدهند ؟

برای آرایش موی سر و ریش هم زینت های مخصوصی نسبت به وضعیت و موقعیت و احتیاجات محل در هرجا معمول بوده است . سلاطین قدیم ایران ، مصر ، و کلده به مو و ریشهای خود دانه های قیمتی میآویختند و بالاخره تزئین موی سر

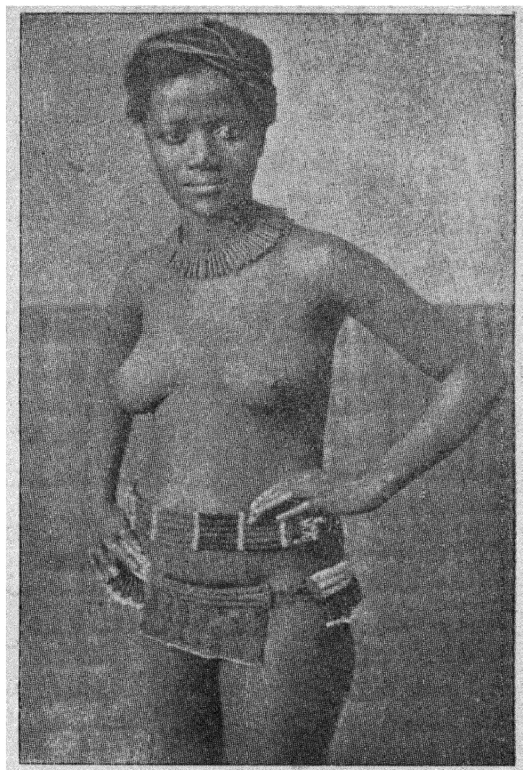
و ریش با شاخهٔ گل وبرگ، دانه های نباتات، جواهر، روبان، پرطیور، پولهای طلا، ونقره و هزاران اقسام آن درتمام دنیا معمول بوده است.

سابقا در ایران خانمهای اشراف بهر رشتهٔ گیسوان خـود به نسبت تموّل خود انواع پولهای طلا و نقره میآویختند که علاوه برازدیاد وزن خانم صدای زنگ آنها نیز درموقع راه رفتن بجلوهٔ خانم میافزود.

نگاهداری مو نسبت به عادات ملل تفاوت های کوچکی میکند، مثلاً مردهای آلمانی دور سر را میتراشند و وسط سر مو میگذارند، طبقهٔ مردمان فقیر و (مشدی های سابق) بالعکس وسط سر را میتراشیدند ودوره سر را مومیگذاردند؛ هردوعادت است وهیچکدام را ملامتی نیست؛ اقسام این قبیل زیاد وتذکارآن باعث اطالهٔ کلام است؛ همینقدر باید دانست این قسمت نسبت به طبیعت مو و روئیدن آن ووسائل حیاتی ملل ومخصوصاً عقاید وخرافات تفاوت میکند.

ازالهٔ مو از بدن بطور کلی بین نژاد هائی که کم مو هستند بیشتر معمول است مثلاً گذشته ازملل متمدن، نژادمغول، وهندوهای آمریکا، واقیانوسیه هم ریش میتراشند و هم ازالهٔ موی بدن میکـنند. همینطور گذاردن مو در خیلی از قبـایل وحشی وطایف حتمی است و بین ملل متمدن برای ابراز عقیدهٔ شخصی و دخول در طبقات مخصوصی است: حکما، فلاسفه، پروفسورها، کشیش ها، آرتیستها، آخوند وملا وطبقهٔ روحانیین وغیره. درایران تا چندی قبل ریش بلند وسیلهٔ احترام و دست آویز وکالت بود.

روی این زمینه خرافات وعقاید زیادی بین ملل مختلفه از ازمنهٔ قدیم همیشه وجود داشته است، مثلاً از قرن نهم تا اواخر قرون وسطی سلاوها و ژرمن ها مانع از بریدن موی اطفال بودند بخیال اینکه در روئیدن دندان طفل تاثیری دارد. قبایل **داکوتا** در مواقع عزاداری موی سر را میبرند؛ قبایلی دیگر درهمین موقعیت می گذارند بلندشود؛ درهرصورت این عادت بریدن ویا گذاردن مو نسبت به وضعیت هرمحیط متفاوت و وجود یاعدم آن در اساس زندگـانی بشر تأثیری ندارد. روزهائیکه در ایران عدّه ای از زنها موی سر را کوتاه کردند غوغائی شد، دینها ازبین رفت، خرمن خرمن عفّت وعصمت بباد رفت، ولی همینکه شورش کنندگان خود موی سر را کوتاه کردند دین وعفّت و



یك دختر از قبایل **زولو**

باوجودیکه عریان است همه قسم تزئین وزیور (سربند، گردن بند، کمربند) وپیش بند عفت له بامرواريد بهم بافته شده بخود آویخته است .

عصمت همه بجای خود بازگشت کردند .

در اروپا وامریکا بواسطهٔ کثرت کار، بسط خیالات و توسعهٔ افکار علمی و صنعتی هیچوقت کسی در این جزئیات حیاتی دقت نکرده وحق ایراد یا اعتراضی را بدیگری در خود نمی بیند .

گذشته از تزئینات مذکوره زینت هائی را نیز بشر از روز اول بدون تغییری درخود بدن بخود نصب نموده که اشکال وطرق بیشماری را حائز است ازقبیل گردن‌بند دست بند، پابند، تاج وغیره .

البته می توان گفت اولین نمونهٔ این قبیل تزئینات آویختن پوست حیوانات و شاخه‌های گل، و یا بند، ورشته هائی بوده درمواضع مخصوص بدن که بهتر جای گیر میشود مثل گردن ، مچ دست ، زانو ، مچ پا ، و باین بندها ازازمنهٔ قدیم حلقه های چوبی ، فلزّی ، دانه های نباتات ، دندانهای حیوانات ، استخوانهای مرده ، صدف ، پول ، پنجه های حیوانات ، تیکه های پوست ، پرطیور ، و بالاخره سنگهای قیمتی و هزاران امثال آن میآویختند که‌هنوزهم یادگاری‌همین عادت قدیمه بین بشر کنونی درهمه‌جا باتغییرات وترقیاتی زیاد و با نفوذی هرچه تمامتر معمول و متداول است .

با آویختن پوست حیوانی بگردن بند و پوست دیگری به کمر بند ، بشر یا انسان نخستین توانست اولین نمونهٔ لباس را درست و اختراع کند، زنهای قبایل نیام نیام به بند کمر خود شاخه های پر برك و یا پوست درخت می آویزند که خود اولین نمونهٔ همین دامن یا ژوپ فعلی است .

در آفریقا رؤسای اقوام یا اشراف دست بند ، زانوبند ، گردن بندهای فلزی قطوری بخود می‌آویزند و غلامانی دارند که مأمورند فقط آب روی این فلزات ریخته که از حرارت سوزان آن منطقه کمتر زحمتی وارد شود .

حالا به بینیم بشر چه قسم این وسائل تزیین را برای خود آماده ساخته ؟ البته روز اول بشر چون هیچ نمیدانست پوست حیوان را همانطور که بود مورد استفادهٔ خود قرار میداد، بعد ها در ممالك و مناطق حارّه موهای آنرا ازاله نموده و گاهی در خاکستر و آب میشستند ، چنانچه اکنون هم درهند برای تهیّه چرمهای خیلی سخت همین عمل را مینمایند ؛ و دربین غالب ملل وحشی پوست را با استخوان آنقدر میتراشیدند که لطیف تر وسهل‌الحمل تر میشده ولی تهیّهٔ پوست دباغی شده از مصریها و چینیها شروع شده است .

گذشته از حیوانات پستاندار از حیوانات دیگر بشر کمتر استفاده نموده است مثلاً رؤسای اقوام **هاوائی** از پرهای طیورمختلفه برای لباس سلام خود در اعیاد البسهٔ فاخری تهیه مینمایند که درملل دیگر خیلی نادر و کمیاب است ؛ چوکچی ها از پوست نهنگ پالتوهائی درست میکنند که خیلی قیمتی است ؛ ولی بالعکس از

نباتات بشر برای انجام منظور خود استفادهٔ زیاد نموده و هنوزهم دنبالهٔ آن با ترقیات کاملی بین بشر کنونی معمول است .

پوست درختهای نواحی و مناطق حارّه در تمام قبایل **سانک** (افریقا) و بومی های آمریکا بجای لباس استفاده میشود ، در اقیانوسیه با همین پوست درخت پارچه ها و البسهٔ بالنسبه خوب درست میکنند .

پارچه های معروف **تاپا** که در **تائیتی**[1] و **کاپا** که در **هاوائی**[2] درست میکنند بحدّی خوب و خوش نقش است که با پارچه های بافته ای می توان بمسابقه گذارد .

مبدأ پارچه های بافته ای معلوم نیست از کجا وچه زمان بوده ولی از قرون خیلی قدیم رایج ومتداول بوده است چنانچه در اهرام مصر نیز دیده شده و آنچه محقّق است بافتن بامواد نباتی ازبافتن بامواد حیوانی یاپشم مقدّم بوده .

اهالی **پولینزی** در قرن نوزدهم لباسهای خوبی باموادنباتی تهیه مینمودند؛ اهالی **مالزی** وهندوهای امریکا کلاه های سبدی خیلی خوب میسازند.

طریقهٔ بافتن در قدیم باسوزن بوده (که جنس آن نسبت به حوائج ومحصول محل تفاوت میکرده) و مابین دو دست گرفته وبدون کارگاهی می بافتند چنانچه هنوز هم بین قبایل وحشی معمول است .

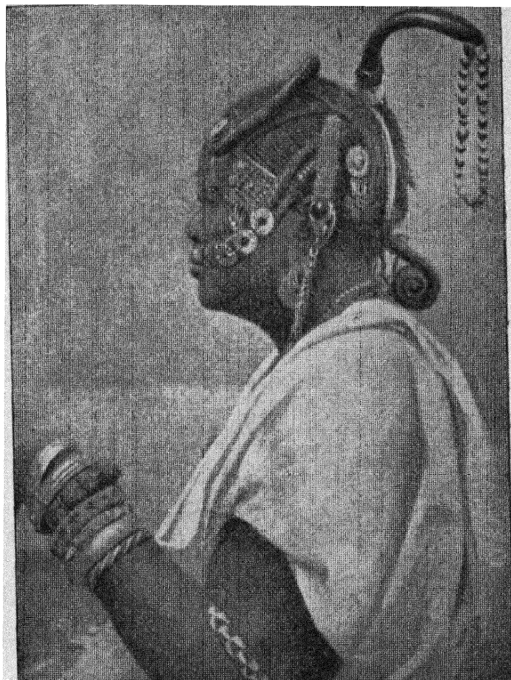
رنگ کردن پارچه را نیزمللی که به بافتن آن آشنا شدند بتدریج از شیره و ریشهٔ درختهای نیل و یك قسمی لیخن رنگهائی خیلي خوب تهیه نمودند .

خیاطهای قدیم چاقو و قیچی خود را از سنگ چخماق و سوزن خود را از استخوان درست میکردند و بانخهائی که از مواد نباتی بوده عمل را اجرا مینمودند استعمال سوزن فعلی بین قبایل وحشی خیلی نادر ولی در اروپا و آسیا از ازمنهٔ قدیم وجود داشته است .

وسائل زندگی

برای تهیّه وسائل معیشت ومنزل و مأوا وکلیّه مایحتاج بشر به آلات وادواتی

(1) Tahiti (2) Hawai



یك زن از قبیله **سورهای** در **تومبوکتو** (سودان فرانسه)
با آرایش وزیورمخصوص خود .

محتاج بوده که هر کدام بجای خود قابل ملاحظه و ما بطور اختصار نظر عمومی بدانها میافکنیم .

البته بدواً برای هرنوع کاری آلاتی باسنگ ، استخوان ، شاخ ، صدف ، و پس ازقرنها با آهن ، فولاد ، و برنج می‌ساختند . استعمال فلزات رادرقبایل مختلفه نمیتوان دلیل رحجانی فرض‌نمود ، چه‌که مثلاً غالب سیاهان آهنگری‌خوب میدانند ولی‌ازحیث تمدن از خیلی از قبایل وحشی دیگر پست ترند ، مثل ملل **انکا** (۱) در**پرو** واهالی نئو زلاند (تاقبل از نفوذ اروپائیها) .

بطور اختصار انسان قدیم آلات سنگی را بسه نحو درست میکرد : یا بوسیلهٔ

(1) Incas

مالش با یك سنگ دیگر، یا بوسیلهٔ فشار بانوك استخوان وچوب (مثل قبایل اسکیمو و اهالی کالیفرنی کنونی) و یا بوسیلهٔ صیقلی نمودن دو سنگ بهم به کمك آب و خاکهٔ سنك، که در اروپای قدیم عمل میکردند.

آلات فلزّی را نیز در قدیم یا با چکّش میساختند :(بومیهای امریکا قبل از ورود کریستف کلمب) و یا با ذوب کردن : (سیاه‌های افریقا) ؛ قسمت اخیر را از از اعصار خیلی قدیم غالب ملل اروپا و آسیا میدانستند.

من حیث المجموع عملیات و اقدامات ملل قدیمی و نیم متمدن رابرای تهیّهٔ وسائل حیاتی خود میتوانیم به چهار قسمت باطبقه تقسیم کنیم :

شکار ـ صید ـ زراعت ومیوه چینی ـ تربیت و اهلی کردن حیوانات.

۱ ـ شکار اولیّن منبع اغذیه ملل قدیمه و بسیاری از ملل وحشی امروز و کمك بزرگی برای کلیه طوائف صحرانورد وچادر نشین وبالاخره بزرگترین تفریح وبهترین وسیلهٔ ورزش برای مردمان متمدن امروز ما است.

دراز منهٔ قدیم انسان مجبور بود بدون اسلحه شکار نماید، چنانچه امروز هم بعضی از قبایل وحشی همین طور عمل می نمایند؛ یعنی در شبهای تاریك خود را در بین شاخ و برگ درختان مخفی نموده و غفلتاً به حیوانی حمله کرده وشکار مینمایند، ولی البته بطورکلی اغلب مواقع بوسیلهٔ آلتی حتی یك تیکه چوب هم اگر شده آتش طمع و گرسنگی خود را فرو نشانیده اند. علاوه بر این وقتی درزندگانی انسانهای قدیم دقیق میشویم معلوم میشود گذشته ازانواع اسلحه که در ازمنهٔ مختلف در دست بشر بوده همیشه اقسام حیل و تزاویری نیز برای شکار بکار میبردند : دامهای مختلف، تور، تله، وانواع آن ازقدیم وجود داشته وعلاوه برآن حیواناتی را نیز اهلی نموده که بوسیلهٔ آن‌ها به شکارهم جنس وحشی آن موفق می‌شدند.

گاهی هم با تقلید صدای حیوانات و یا با لباس حیوانات و بشکل آنان خودرا درست می کردند وبالاخره انسان برای انجام مقصود مطلوب انواع حیل‌را برای جنگ باباهائم و طیور بکار برده و همیشه فاتح و منصور بوده است.

۲ ـ صید نیز مستلزم آلات و لوازم و حیلی است که نسبت به وضعیت وموقعیت

ملل اختلاف دارد، ولی آلاتی که بیشتر معمول بوده نیزه های کوچك نوك تیـزی است که چند دندانه هم‌دارد‌و هنوز قبایل **ملانزی، فوئژی** و بومیهای **برزیل** وبعضی از ملل وحشی دیگر با مهارتی فوق العاده با همین نیزه ها صید های بزرگ نموده و در هر ضربتی که میزنند بندرت ممکن است به صیدی نائل نشوند . یکی دیگر آلتی بوده استخوانی که در هر طرف آن دندانه هائی بزرگی دارا و مخصوص صید های‌بزرگ دریائی است که غالب ملل وحشی با تغییراتی جزئی و بااختلاف انداختن آن دردریا ازهمین قسم استفاده نموده‌اند .

میوه چینی را آنچه تا حال شنیده ایم غالباً مشغلهٔ طبقهٔ نسوان بوده ، ولی بطور کلی‌طرز تهیه مواد نباتی‌درغالب جا ها متفاوت‌است و نسبت به بسط افکار و احساسات خود بطرق مختلفی استفاده می کنند .

مثلاً قبائل **هوتانتو** ازروی آثار پای گراز به ریشهٔ نباتات مأکول پی‌میبرند؛ استرالیائیها و قابل **ودا** برای یافتن کندو دنبال زنبور عسل را میگیرند؛ قسمتی از ملل وحشی دست رنج و اندوختهٔ بعضی حیوانات را نیز غارت میکنند چنانچه این قسمت بین قبائل **ناماکوا** (۱) دیده شده‌که نسبت بمورچه عمل کرده اند .

در بین بعضی از قبایل استرالی فکر نگـهداری میوه جات ونباتات ماکول آنان را باین‌وا داشته که تا رسیدن میوه دستبردی‌بدرخت نمی زنند و یاطیوری‌را که تخم می گـذارند نمیکشند و این اولین قدمی است کـه‌انسان برای فکر فـردای خود نموده است .

قبائل **ژاکون** در شبه‌جزیرهٔ مالزی عادت دارند هرسال در یك محل عمومی دور هم جمع شده و میوه جات خود را در آنجا میخورند وسال بعد محل را تغییر می دهند برای‌اینکه دانه و هسته‌های میوه های دورافتاده درجای وسیع تری متفرق و مثمر ثمر بیشتری شود ، این عادت را نیز اولین نمونهٔ باغبانی فرض مینمایند.

۳ـ زراعت ـ می گویندانسان دراین قسمت سه‌مرحله را پیموده اول شکارچی بوده بعد چادر نشین شده و بعد زارع مستقر گردیده .

---

(1) Namaqua



عدّه ای از قبایل **کرپوئی** جزء قبایل **پاپو** (در نوول گینه)درحال زراعت باچوبهای خود

البته زراعت حقیقی که در دنیا معمول است مربوط به تربیت حیوانات اهلی است ، ولی خیلی ازقبائل هنوز هستند که بدون حیوانات زراعت می کنند و اینطریق بیشتربه باغبانی امروز شبیه است . پس می توانیم بگوئیم زراعت بر دو قسم است : یکی با چوب وبیل وامثال آن یا بدون کمك حیوان ؛ ویکی با گاوآهن وحیوانات که زراعت حقیقی است . البته واضح است انسان های قدیم بدواً قسم اوّل را مجرا می داشتند چنانچه هنوز هم بومیهای **کالیفرنی** ، وافریقای مرکزی ، وبومیهای استرالی همین طریق زراعت مینمایند . وبیشترهم زراعت ذرّت وبرنج معمول است که قسمت اول ازآمریکا ودوم ازآسیا انتشار نموده و زراعت حقیقی از وقتی شروع شده که انسان به تربیت حیوانات آشنا گردیده مخصوصاً در جا هائی که وسائل آبیاری هم فراهم و میسّر باشد ، مثلاً تاریخ کلده نشان میدهد که از ازمنهٔ خیلی قدیم زراعت میکردند .

در اروپا میگویند از قرون سنگ صیقلی و در آسیا نیز از خیلی قدیم زراعت معمول و بیشتر هم زراعت ارزن میکردند .

میگویند حیوانات اهلی را از آسیا به مصر بردند و تصور میرود در سامان فراعنه در ازمنهٔ قدیم با بیل دستی زراعت میکردند.

۴ـ**تربیت حیوانات**ـ چنانچه‌شرح داده‌شد تربیت حیوانات‌را باید یکمرحلهٔ ترقی بالا تر از زراعت دستی دانست ولی این مسئله یا اهلی نمودن حیوانات بین ملل در نتیجهٔ چند علت انجام شده: یکی دستگیری وتربیت بچه‌های‌حیوانات و تغییر در طبیعت‌اصلی حیوان؛ دیگربازی کردن‌بچه‌های انسان بابچه‌های حیوانات و تقسیم اغذیه و مأکولات خود وبالاخره شکم پرستی حیوان یا احتیاج طبیعی او به خوراك و رفع این احتیاج با خوردن باقیماندهٔ غذای انسان و حتی مدفوع انسانی حیوانات را مجبور به نزدیکی انسان نموده است؛ مثلاً گوزن کوهی‌بخوردن مدفوع انسانی فوق‌العاده راغب و بهمین جهت در نزدیکی‌چادر های صحرا نشین ها مثل قبایل **چوکچی** و **سامویید**(۱) خیلی دیده میشود.

درنتیجهٔ محدود بودن افکار انسانی در ازمنهٔ قدیم و قلّت احساسات مردمان وحشی فعلی حیوانات را مخلوقی‌نزدیك به انسان تصور نموده و غالباً راجع به خون، شیر، شاخ، و پوست آن‌ها خرافاتی بین ملل مرسوم بوده و هنوز هم ملل متمدن و نیم متمدن کنونی نیز ازاین خرافات بی بهره نیستند.

یکی از اوّلین حیوانی که بانسان نزدیك وبالنتیجه‌اهلی شده سگ است، و از ازمنهٔ خیلی قدیم درغالب نواحی‌کره ارض‌انسان سگ را باشکال مختلف برای خدمت خود تربیت نموده. اسکیموها که در مناطق منجمده زندگی میکنند قسمت عمدهٔ حیاتشان بسته به سگهائی است که تربیت نموده اند و امروز ملل متمدن از همین نژاد حیوان کوچك هزاران استفادهٔ جنگی، پلیسی و غیره مینمایند.

بین‌حیوانات گوشتخوار گذشته ازسك حیوانات دیگری نیز بانسان نزدیك شده و کم کم اهلی شده اند ولی نسبت بموقعیت ووضعیت خود انسان از آنها کمتر استفاده نموده است مثل سنجاب، گرکس، پلنك، گربه، و غیره

چینی ها از مدتها قبل به اهلي نمودن مرغ سقا یا مرغ ماهی خوار برای صید

(1) Samoyed

انواع ماهی ها اقدام نموده و معمولاً گلوی آنرا حلقه ای می بستند که پس از صید در خوردن آن تقدّم نجوید.

ملل وحشی و قدیمی که زراعت‌را باچوب و بیل می نمودند حیوانات و طیور دیگری نیز اهلی نموده مثل خوك ، خروس ، بز ، بوقلمون و غیره ولی اهلی نمودن حیوانات مفیده بیشتر از قبایل چادر نشین شروع شده چون بطور کلی سرمایهٔ حیات آنها بسته بااین حیوانات بوده است.

فصل هشتم

اختصاصات عمومی و اجتماعی

زندگانی روحی انسان

خلاصه

بازی و تفریح - ورزش و نمایش - صنایع مستظرفه - نقاشی و حجاری - رقص در ازمنهٔ مختلف - موسقی و آلات مختلف آن - ادبیات - مذهب وحقیقت آن - بت پرستی و مشرکین - قوانین، شرعیات ونظامات مذهب - طبقات متشرعین - علوم - هندسه - جغرافیا ونقشه‌کشی - طب - تاریخ .

زندگانی روحی انسان

بازی وتفریح - وقتی درست در زندگانی حیوانات عمیق شویم می بینیم این طبقه قوای عضلات خودرا نه فقط برای تحصیل آذوقه مصرف نموده بلکه درچندین ساعت روز همان قوا را بدون مقصد ودلیلی بیهوده صرف ویا باصطلاح تفریح میکنند؛ پس بدلیل محقق انسان که قوای روحی او با رجحان کاملی از آن حیوانات زیاد تر است بیشتر باید به تفریح و بازی علاقه مند باشد و دراینصورت تفریح با هزاران انواع و اقسام آن را میتوان اولین نمونهٔ زندگانی روحی بشر دانست .

ضمناً این قسمت را نیز باید متذکر شد که بازی اطفال غالباً بلکه همیشه تقلید عملیات بزرگتران‌است، درصورتیکه بازی بزرگان نسبت بموقعیت و وضعیت شخص: برای آزمایش بخت، نشان‌دادن‌قوای فکری،قوای بدنی و خود نمائی وبالاخره تفریح است؛ واکنون بامراجعه‌وعطف توجه مختصری به جزئیات حیات وزندگانی‌روحی‌ملل قدیمی و وحشی کنونی میتوان گفت که اجداد ما قبل ازتاریخ چطور تفریح میکردند و با چه طرز و طریقی انسان های نخستین حیات روحی خودرا طی کرده اند .

مثلاً بازی توپ تقریباً درتمام ملل جزسیاه‌ها معمول بوده ؛ وهمچنین با (چوب‌پا) بازی کردن در اروپا وچین وبین سیاه‌های افریقا و غیره هنوز هم معمول است . یکی از بازیهائی که امروز بعناوین و طرق مختلف بین ملل متداول و از ازمنهٔ خیلی قدیم وجود داشته کشتی است و میتوان آنرا اولین نمونهٔ بازی و تفریح بشر دانست .

بعد از این قبیل بازیهای عضلانی بازیهای دیگری بین بشر معمول بوده و هست که افکار انسان را به آزمایش میگذارند مثل حدس زدن تعداد ویا جنس شیئی در دست بستهٔ طرف و از این قبیل. این بازی را تصوّر میرود درغالب بلکه تمام ملل دنیاعمل کرده و میکنند. تاس بازی و قاب بازی درایران، چین، اروپا ازاَیام قدیم وجود داشته که باسنك، استخوان، تخته، و امثال آن بازی میکردند.

بین بازیهای مهمّ فکری بازی شطرنج است که از هند ناشی و امروز تقریباً درتمام کرهٔ ارض با آن بازی می کنند. یکی از بازی های معمول ملل قدیمی بازی نخ است که بین دو دست با یك رشته نخ درآن واحد اشکال مختلف درست میکنند و این بازی در بین ملل وحشی رونقی بکمال دارد و بعضی از علماء زبان شناسی معتقدند این عمل اولین قدمی است که انسان را به یافتن خط و اختراع آن موفّق نموده.

البته بازیهای فکری بیشماری نسبت به اختلاف آداب ورسوم دربین ملل رایج است که تذکار آن باعث اطالهٔ کلام است.

ورزش ونمایش ـ کشتی های تن به تن (درمغول و ژاپون)؛ اسب دوانی تقریباً بین تمام‌قبایل چادرنشین؛ ورزش‌های دریائی بین‌تمام ساکنین‌سواحل؛ اولین نمونهٔ بازیهائی بوده که بشررا بوجود نمایش و امکان آن دلالت نموده وطولی نکشید که بشر این قبیل نمایشات را با رقص وپانتومیم(۱) (لال بازی که در آن با حرکات وبدون الفاظ ادای مقصود میشود) و موسقی توأم نموده و هرکدام را بمراتبی چند مستلزم دیگری دانسته و امروز بدین پایهٔ ترقی حیرت انگیز رسیده است.

گذشته از این قبیل تفریحاتی که وجود نمایش را ایجاد کرد، وضعیّات دیگری نیزبین ملل آنان را به تشکیل نمایشاتی وادار و ترغیب نمود مثل: نمایشات عزا داریها؛ جشن های عروسی؛ نمایش نزاع دوحیوان مخصوصاً گاو؛ نزاع انسان و حیوان که در اسپانیا و پرتقال بازی و تفریح منتخب آنان است؛ و بالاخره جنگ پرندگان مثل خروس که در تمام ملل دنیا نظیر آن دیده شده.

---

(1) Pantomime



ماسك های قبایل وحشی

از قرنها قبل همیشه بشر برای ابراز کبر و نخوت خود و وحشت دیگران یا تفریح ویا بالاخره ایجاد عقاید مذهبی برای خود ماسکهائی تهیه می نموده.

گذاردن ماسك و یا تغییر صورت در اعیاد و در مراسم مذهبی وجنگی بین ملل وحشی ونیم متمدنه بنهایت متداول و معمول بوده و هست . تغییر سیما بامواد دیگر یا (کریم) بین تمام ملل دنیا از خیلی قدیم وجود داشته و هنوز هم درهر ملّتی بسته بعادات دیرینه یاملّی، یامذهبي ویا بالاخره مُد معمول است مثل : بال ماسکه های کنونی و کارناوال در تمام دنیا .

روزعاشورا ومراسم عزاداری خودمان را که داشتیم حال از دور ایستاده وتماشا کنیم که این مراسم سوگواری وعزا داری ونمایشات مذهبی که ماانجام می‌دادیم ایاجزروی عادت و تقلید و خود نمائی بوده است ؟ وآیا جزعادت و نمایشات به چیز دیگر می توانید اطلاق کنید ؟ آیا آثار عزا داری در این حرکات وجود داشته وحالا که منسوخ شده آیا لطمه ای بمذهب و حقیقت باطنی شما وارد آمده ؟ هیچ نیست جز عادت ؛ ملل وحشی هم همین اعمال رامیکنند منتهاچون وسائل ندارند لخت وعریان در بیابان و جنگلها انجام میدهند و اروپائیها و ملل متمدن تر از ما که وسائل بیش ازما دارند همین اعمال را با کلاه های سیلندر و فراك در سالون ها و محل هـای قشنك مینمایند . همهٔ اینها عادت است ؛ اعمال یا ترك آن کوچکترین لطمه ای به اساس حیاتی بشر وارد نمیآورد ؛ نهایت سابقاً گفتیم عاداتی که بیشتر بین ملل معمـول است مستحسن تر است و یا باصطلاح با قوانین تکامل بشریت بهتر مطابقت میکند، ما نیز خواهی نخواهی با تطبیق وضعیات خود با این سیر قوانین باید بیشتر بکوشیم که از دیگران عقب نمانیم .

صنایع مستظرفه ـ میتوان گفت تقریباً درتمام ملل دنیا احساسات صنعتی



جادوگران سینگاله

با البسه وماسکهای چوبی خود که روی آنها نقوش تصوری مربوط به **ماهاکولویاکشا** خدای بدي نقاشی کرده اند.

وجود داشته و از اعصار خیلی قدیم و قبل از تاریخ هم آثار و علائم صنعتی و ذوقی انسانهای قدیم بدست آمده ولی باید بدانیم که اساس و ریشهٔ این احساسات در بشر قدیم و یا ملل وحشی کنونی از چه ایجاد شده؟

چنانچه ذکر شد بدواً انسان میخواهد قوای دماغی خود را صرف تفریح نماید. اما چه بکند؟ فکرش هم بسیط نیست در این صورت چیز هائی را که مي بیند روی سنگ یا تخته مجسّم می کند؛ اما در آن تزئینات و آرایش و خطوط هندسی هیچ چیز نمی تواند رسم کند، مگر یا شکل حیوان، یا انسان، وبندرت ثبات واشیاء؛ و مطابق امتحاناتی که نسبت باطفال بعمل آمده خطوط الفبائی و هندسی و امثال آن بمراتب سخت تر از نقاشی و ترسیم اشکال اشیاء موجوداست؛ واز روی همین اصول علماء فن نمونه های نقاشی را به چهار طبقه قسمت کرده اند که عبارتند از: نمونه های حیوانی؛ نمونه های انسانی؛ نمونه های اشیائی؛ ونمونه های نباتی.

یکی ازعلماء انسان‌شناسی **فیرکانت**، معتقد است که اصول واساس صنعت نقاشی ازروی صیقلی نمودن واصطکاك دو سنگ و یا سنگ وتخته ای بهم دراعصار وقرون

حجری ایجاد و از روی نقوشی که تصادفاً ظاهر شده بشر را به نقاشی و حجّاری دلالت نموده است.

اما وقتی در چهار طبقهٔ فوق الذکر مطالعه میکنیم می بینیم بیشتر از همه نمونه های حیوانی درنقاشی‌ها و حجّاریهای ملل مختلف دیده شده، بعد ازآن نمونه های انسانی، بعد اشیائی، وخیلی کم نباتی. **دنیکر** عالم فرانسوی می نویسد: هر قدر یك ملّتی بزینت و آرایش بیشتر علاقه مند باشدکمتر میتواند نقاشی بکند؛ مثلاً اهالی **پولینزی ، مالزی** ، هندو های امریکا به تزئینات خیلی علاقه مند هستند ولی نقاشی نمیدانند وبالعکس ملل وقبایل استرالی که ازاین احساسات بهره ای چندان ندارند روی تخته سنگ تابلوها ومجالس شکار وامثال‌آن ترسیم وگاهی نیز صورتهای انسان را با یك هلالی دور سر (بجای موی سر ؟) نقاشی میکنند.

ولی چیزی را که نقاشیهای ملل‌قدیمی وملل‌نیم‌متمدّنه فاقد است منظره وبرجستگی‌است.

حجّاری را بعضی از علماء قبل از نقاشی تصور میکنند ولی برخی دیگر این عقیده را ردکرده و از روی اشیاء حجّاری شده ای که پیدا کرده اند نقاشی را قبل از آن میدانند؛ چون اشیاء حجّاری را تا ۵ قرن قبل از میلاد و یا زمان فراعنهٔ مصر تصور مینمایند درصورتیکه نقاشی خیلی قبل از این بوده است.

این افکار صنعتی نیز در سایهٔ بعضی عقاید مذهبي و یا ملّی نسبت بملل شدّت و ضعف دارد؛ مثلاً در مذهب اسلام و بودا هر قدر بقهقرا برویم بین متابعین این دو مذهب خیلی بندرت دیده میشود حتی در ایران تا این اواخر می‌گفتند عکس آدم یا حیوان کشیدن گناه دارد ومردم ساده هم که اسیر چنگال خرافات بودند این حرفهارا که زائیدهٔ فکر طبقات مخصوصی بود قبول میکردند. بعد از تسلّط عرب بر عجم و بباد دادن هستی و ثروت مادّی و معنوی اجداد ما همین حرف ها بود که ما را، و صنایع ما را که تا آنوقت در شرق و غرب عالم قهرمان میدان تمدن دنیا بودیم بحال انحطاط و پستی مبدّل کرد. هنوزآثار حجّاری نیاکان ما پس از چندین هزار سال در مقابل صدمات وارده پا بر جا و سر ستیزه‌گی خود را بآسمان بلندکرده؛ هنوز توجّه وتعجب ملل متمدن‌امروزهٔ دنیا را بخود معطوف داشته است؛ چه شداین صنایع‌وافتخارات ؟

همین خرافات و متابعت طبقات مروّجین خرافات بود که همه چیز را از دست دادیم و خود امروز از دیگران علم ، تمدّن ، صنعت ، و همه چیز می آموزیم .

رقص ـ رقص اصولاً عبارت از حرکت دادن اعضاء و عضلات بدن است ، متفقاً یا تك تك ؛ اما برای چه بشر یا انسان اولیه از روز ازل این زحمت را بخود میداده ؟

اولاً برای اجرای اراده و میل شخصی که آن میل درنتیجهٔ ابراز خوشحالی رشادت ، ورزش ، عقاید مذهبي ، عقاید ملّی ، خود نمائی و بالاخره خرافاتی چند عمل می‌شده .

دوم ـ برای تلذّذ سایرین که اطراف او بودند و او را تشویق و ترغیب می نمودند .

کم کم معتقدات و قیودی روی آن بین ملل ایجاد و بالنتیجه به عاداتی مبدّل شد ؛ وهمین رقص که امروز بین ملل کنونی تفریحی بیش نیست بین ملل قدیمی ووحشی امروز رل مهمّی رادارا بوده است ؛ مثل رقص مذهبی وملّی **کوروبوری**(۱) در استرالیا که درمواقع حوادث مهم بوسیلهٔ تمام جوانان قبیله اجرا میشد ، و زنها در این موقع به نواختن آلات موسیقی مشغول بودند ؛ در ملل دیگری برای همین منظور خوشحالي یا رشادت و یا عقیدهٔ مذهبی عدهٔ مخصوص و معدودی مبادرت به عمل می نمودند .

همین جست و خیز و حرکات عضلات که امروز آن را رقص می نامند تقریباً در تمام مذاهب دنیا دیده شده .

رقص‌های شامان درسیبری ، رقص های **فتیشور**(۲) ، (کشیش‌های قبایلی که اشیاء را می‌پرستند) ، چرخیدن و جست‌وخیزعلی اّلهی‌ها ، رقص های باماسك کشیش‌های بودائی ، رقص های **لویت ها**(۳) (کشیش یهودیهای سابق) ، زهد مسلمانهای الجزایر ، حرکات وجست‌وخیز دستهٔ عربها درروزهای عزاداری ، حرکات وجست وخیزعیسویها درکلیساها تاقرن هشتم میلادی (هنوزهم یادگاریهای آن درکلیسای **سویل**(٤) در

---

(1) Corrobborie (2) Feticheurs (3) Levites (4)Seville

عید پاك معمول است) و امثال آن بیشمار است که همه جزء رقصهای مذهبی بشمار میرود وجز عادتی بیش نیست .

اما رقص های طرب دربین بعضی از ملل یا بوسیلهٔ زنهااست مثل **هولاهولا** در جزائر هاوائی؛ ویابوسیلهٔ زن ومرد بین اسکیموها ، ویابوسیلهٔ فقط مردها است (در استرالیا) که جوانهای قبیله در عروسیها می رقصند . در ایران هم سابقاً که حجاب با نفوذی حکمفرما بود مرد ها یعنی جوانها بالباس زنانه میرقصیدند .

اماطرز این حرکات و جست و خیز ها هم نسبت به ملل متفاوت است وبعضی از قبایل وحشی از روی جست وخیز حیوانات رقص هائی می کنند که ملل متمدن امروز نیز از روی همین رقص های ملل وحشی میرقصند .

یکی از عاداتی که تصور میرود از اول معمول بوده اینست که در موقع رقص چیزی در دست داشته باشند گهی انفرادی و زمانی اجتماعی ، چنانچه در رقص های جنگی بین قبایل زیادی معمول بوده که باشمشیر ونیزه و سپر وامثال آن میرقصیدند وهنوز هم یادگاریهای آن بین رقاص و رقاصه های قفقاز معمول است که نسبت به مهارت خود تا ۸ الی ۱۶ قمه در دست میرقصند؛ بالاخره زنگ ویا دستمال در دست (سابقاً در ایران) و تقتقه یاقاشقك در اسپانی از همین قبیل است .

در خاتمه وقتی درست عمیق شویم میتوان گفت رقص از احساسات اولیّه بشر ومعمول به هر عصر وزمانی بوده ، نهایت به اختلاف وضعیت وموقعیت وعقاید هر روز نامی بآن گذارده وطرز دیگری عمل کرده‌اند .

موسیقی ــ موسیقی را در نظر اول بدو قسمت میکنیم : اول موسیقی طبیعی یا آواز ؛ دوم موسیقی آلتی یاساز ، وهر دو طبقه در تمام محیط بشریت از روز اول وجود داشته مخصوصاً قسمت اول که باخلقت بشر توأم بوده ؛ چنانچه هیچ ملّتی نیست که چند آوازی نداشته، وشاید جزچند قبیلهٔ وحشی (مثل فوئژی ــ ودّا) ملّتی نیست که آلات موسیقی نداشته باشد .

موسیقی ملل وحشی غالباً منحصر به یك آهنگ است که برای متابعت رقص مینوازند، ولی عموماً آهنگ ها خشن است که محقّقین نتوانسته اند مطالعه ای روی



یك قسم ساز قبایل **باپاس**
در (شاری چاد)

آن بنمایند ، فقط با امتحاناتی که اخیراً بوسیلهٔ فونوگراف وضبط آواز ها نموده اند در بعضی‌از قبایل افریقا چند آهنگ شنیده شده .

در ازمنهٔ قدیم که موسیقی مختصر و آهنگ واحدبود در هر جا به نسبت همان احتیاج آلاتی ساختند که پایه یا ضرب آن را متابعت میکرد ؛ مثل ضربهٔ دو چوب یا دو سنگ بیکدیگر ؛ در آنام ، استرالی ، چین ، ایران (سابقاً) .

قبایل استرالیا در موقع رقص، کوروّبوری ، قطعه‌ای چرم‌را بین دوزانومحکم گرفته وباچوبی روی‌آن میزنند . بالاخره موسیقی که بمرور زمان ترقیات فوق العاده ای را حائز گردید آلات‌بیحدّ وشماری نیز برای اجرای این احساسات ساخته شدکه بطور خلاصه می توان بچهار طبقه تقسیم نمود :

آلات بادی آلات سیمی آلات ضربی آلات مرکّب

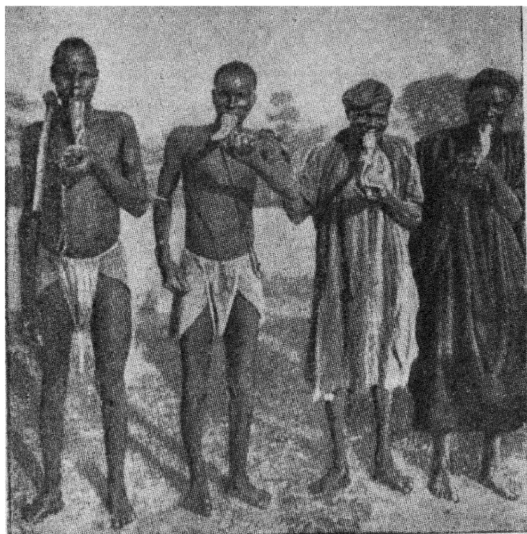
در قسمت اول نی قدیمترین آلت بادی است که انسان با چوب و استخوان (حیوان یا انسان) ساخته است ؛ یك قسم ارگ دستی مخصوصی هم بین قبایل اقیانوسیه دیده شده که می‌گویند بوسیلهٔ چینی ها در خیلي قدیم اختراع و کم‌کم بدان ناحیه برده شده و هنوز هم بین قبایلی چند دراقیانوسیه معمول است .

قسمت دوم کمان اولین نمونهٔ آلات سیمی است که هنوز هم نمونه های‌آن در قبایل سیاه **آنگولا** (۱) **وزولو** وجود دارد وبا دسته ای‌که به زهی متصل است در موارد لزوم کوتاه و بلند می‌کنند.

طبقهٔ سوم گذشته ازطبل که بانواع مختلف درغالب جاها دیده شده آلتی موسوم به **سانسا** در قبایل سیاه ها معمول است‌که جعبه ایست از چوب و درآن تیکه های

---

(1) Angola



چند نفر از قبایل **موندان** (درشاری چاد) باسازهای دهنی خود
که باشاخ درست کرده اند .

فلزّانی را گذارده و با دست میزنند .

طبقهٔ چهارم آلات مرکّب را در قبایل وحشی بیشتر دیده اند مثل ساز **گورا** در قبایل **بوشیمان** که هم با دست و هم با دهن میزنند و با وجود این به حدّی صدایش کم است که نوازنده خود بزحمت می شنود .

علماء و محقّقین تا حال آنچه روی این دو قسمت رقص و موسیقی مطالعه نموده اند رقص را بیش از موسیقی عامل مهم اجتماعات دانسته ، و این قضیه را گذشته از ملل قدیمی و وحشی دردنیای فعلی نیز همین طور می بینیم ؛ مثلاً در قبایل چندی مثل **بوشیمان** و **زولو** ساز هائی که دارند بحدّی کم صدا است که بیشتر برای رضایت و تسلّی خاطر نوازنده است نه شنونده و همینطور ساز های دیگری نیز در تمام دنیا معمول است که احساسات برجستهٔ اشخاص فقط برای افراد محدودی است (مثل سه تار در ایران) وعلاوه بر آن نوازندهٔ سازی می تواند تنها هم ساز بزند درصورتی که اولین لازمهٔ رقص وجود جمعیتی است که البته وقتی با ساز توأم شد احساسات عمومی بیشتر ایجاد می شود . حالا این احساسات چنانچه ذکر شد یا جنگی است ، یا مذهبي ، و یاعشقی

ادبیات ـ گذشته از ملل متمدن ونیم متمدن که هر کدام ادبیّاتی را داراهستند بین قبایـل وحشی تحقیقات کاملی نشده ومحقّقین نمی‌دانند آیا آنها وزن و پایه‌ای برای اشعار دارند یاخیر، ولی آنچه بوضوح رسیده اشعار اولیه انسان های قدیم و یا ملل وحشی کنونی مرکب از عباراتی مکرّر بیش نیست که یا شکایت از گرسنگی است و یا ابراز خوشحالی از سیری و یا شکار و حیوان و گوشت و غیره.

یکی از اشعار بومیهای استرالیا که بوسیلهٔ یکی از علماء تجزیه شده اینست : (از نخودیکه سفید پوستها میخورند من هم میخواهم من هم میخواهم) .

مذهب

علمـاء الهی و علماء نژاد شناسی و فـلاسفه مدتها مباحثه نموده اند کـه آیا اکـنون کسی روی کرهٔ ارض وجود دارد کـه بکلی لا مذهب باشد ؟ این سؤال کاملاً در تحت نفوذ و تأثیر سؤال دیگری باید واقع شود : مقصود از مذهب چیست ؟

اگرمقصود از مذهب دارا بودن قوانین موضوعه توأم با عقاید و طاعاتی؛ و بالاخره داشتن هیئت پیشوایانی از قبیل کشیش ، ملاّ ، آخوند ، لاما ، و قائدین مختلف چنانچه بین مذاهب عمدهٔ کره ارض موجود است؛ ویـا مقصود فقط عقیده بـه وجود هائی مافوق بشر ، و عقیده بـه یك قسم معادی پس از قبر و دنیـای دیگر ،، البته خیلی از ملل هستند کـه هنوز هم تمتّعی از این دو عقیده نداشته و ندارند .

ولی اگر کلمهٔ مذهب را به آخرین معنی آن تعبیر کنند یعنی عقیده بموجوداتی روحانی ،، بعقیدهٔ **تیلور** (۱) البته ملتی نیست در روی کرهٔ ارض کـه مذهب نداشته باشد ، ولی **دنیکر** با توافق نظر به عقیدهٔ تیلور تغییری جزئی در این تعبیر داده و بجای موجودات روحانی (موجودات تصوری) فرض مینماید ،، برای اینکه قبایل وحشی به موجوداتیکه خود خلق و تصور میکنند معتقد میشوند. پس البته از روی این اصل کسی در دنیا نیست که یك مذهبی را فاقد باشد .

---

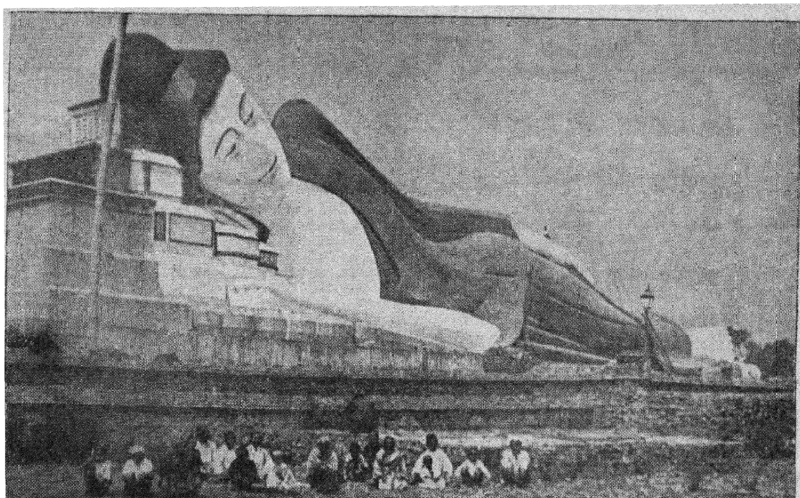
(1) Tylor

از طرف دیگر مدتی علماء در وجود اصل واساس اولین یا قدیم ترین مذهب بشر تحقیقات نموده و از جمله **دورخایم**(۱) میگوید اساس قدیمترین مذهب بشر روی اصول قوّه و قدرت تصوری مکتومی درست شده ؛ مثل مذهب اهالی ملانزی که مانا مینامند . این عقیده و قوّهٔ مرموز واحد را کم کم دراشخاص و یا اشیائی داخل کرده و به لغات مختلفی مقدس نامیدند؛ بالنتیجه بنیان و اساس تمام مذاهب دنیا روی همین پایه شد و فقط در اسامی منابع قوّه و قدرت و اشکال آن ها تغییراتی دادند .

سرچشمهٔ اعتقاد به موجودات تصوری فقط روی ترس ایجاد شده که انسان ازحوادث غیر منتظرهٔ مهم مثل ناخوشی ، مرگ ، بلایای آسمانی و غیره ترسیده و وحشت مینماید وبعد اجباراً برله یاعلیه آن ، موجودی‌را تصور نموده و پرستش یاتکفیر میکنند چنانچه بعضی اوقات فکر یك موجود خارجی بطوری با ترس توأم میگردد که درتقدّم وتأخر آن اشتباه میشود وحتی ترس را میتوان منشاء و مولد مذهب انسان قدیمی دانست .

مثلاً فرض میکنیم درمحوّطهٔ بزرگی فقط یك انسان وجود دارد که بهر عقیده ویا بهر دلیل و برهانی که قبول بکنیم یاخلق شده ؛ یااز جنس میمون بوده و آدم شده؛ ویا ازجمادی‌به نباتی وبالاخره به انسانی مبدّل گردیده ، بدون مراجعه به‌مبداء اویکنفر انسان در یك محوّطه‌ای فرض کردیم ، محقّق است این نفر علاه برعدم احتیاج به‌مذهبی فکرش هم‌آنقدر بسیط نیست که به ایجادزمین ، ماه ، آفتاب ، ستارگان و هزاران انواع آن خودرا مشغول سازد ، ولی‌بطور تحقیق کوچکترین تغییرات طبیعت در وجود او ترس ووحشتی را تولید می‌کند که دراین موقع‌مجبورمیشود برای آن تغییر که مولدترس او شده صانعی یا باعثی فکر کند و بافکر خود اشکالی برای آن فرض‌کرده وبالاخره از او بترسد . و مجبور شود قوّه یا وجود دیگری که بالاتراز آن باشد ویا اقلاً بتواند با آن جدال کند باز درست کرده از او استمداد بطلبد ، پس ترس او ایجاد دو قوّه نمود که همان دوقوّه و فروعات ومراسم استمداد ورد یا نفرت آنها برای او ایجاد

(1) Durkheim



بودا در **پگو** (بیرمانی) استراحت کرده است . این مجسمهٔ عظیم بودا
٤٤ متر طول و ١٤ متر ارتفاع دارد

مذهبی کرده؛ مثلاً میگو یند من جن دیدم وترسیدم در صو رتیکه اینطور نیست اول ترسیدم و بعد جني با شکلی مهیب درست کرده و از همان ساخته و پرداختهٔ خود ترسیدم .

در ایران این قسمت راهمه دیده ایم که مادرها برای خوابانیدن یاشیردادن طفل او را بزور جن ولولوباهزاران اشکال مهیب تهدید و ترس را درطفل معصوم ایجاد میکنند ؛ همین طفل به سنین شباب و کهولت هم که رسید همیشه از جن میترسد و انواع اشکال مهیب و وحشتناك برای او فرض مینماید بعدبرای اینکه ازاو مصون بماند قل هوالله میخواند ، بسم الله میگوید ، وحتماً اگر ترس اولی دراوایجاد نمیشد به موجودات دیگری برای رفع او احتیاج پیدا نمیکرد .

مثلاً اهالی **فوئژی** در شبها که ابر ظلمت دنیای آنان را تیره و سیاه میکند ، تغییرات طبیعت هم اگر در اینموقع کمکی نماید وحشت و اضطراب بحدّی آنها را فرا میگیرد که بوجود موجودات تصوری متوجه گردیده و بامراتبی که ذکر شد برای خود مذهبی ایجاد مینمایند ؛ چنانچه اکنون هم مذهب آنان روی این اصول و

پرستش همین موجودات تصوری است که آنهارا **اوالاپاتو** (۱) مینامند.

قبایل **یاهاگان** (نزدیك فوئژی) به موجوداتی معتقدند که آنها را **کاشبیك** می نامند و میگویند شبها درجنگلها زیست میکنند. بوجود موجود دیگری نیز عقیده دارند که **هانوش** مینامند و می گویند چشمهایشان در عقب سر است و بطور خلاصه تمام تصورات و احساسات مذهبی آنان منحصر بهمین دویا سه عقیده است.

تیلور این طبقه بندی مذاهب وکلیهٔ این عقاید را **آنیمیسم** مینامد (یعنی طریقه‌ای که در آن روح عامل زندگی است). در این قبیل مذاهب هرقدر جلوتر برویم و هرقدر عمیق شویم می بینیم اصول این مذاهب عبارتست از وجود روح در کلیهٔ موجودات ازهر قبیل (انسان، حیوان، نبات، جماد) که این روح ممکن است موقتاً یا بطور دائم از صاحب خود جدا شود، و روی همین زمینه در تمام دنیا گذشته از ملل وحشی بی مذهب بین متابعین مذاهب آسمانی نیز عقاید و خرافات بیشماری رایج است؛ مثلاً در **یورکشیر** (انگلستان) دهاقین روح را (پروانهٔ شب) و اهالی ایرلاند پروانه را مظهر ارواح اجدادشان میدانند. اهالی **مالزی** روح را بشکل پروانه‌ای میدانند که قادر است موقتاً از بدن جدا شود و روی این عقیده هیچوقت یکنفر شخص خوابیده‌را بیدار نمی‌کنند، برای اینکه در اینموقع شاید روح که از او جدا شده نتواند فوراً بکالبدش برگردد. البته گذشته از این عقیده بیدار کردن کسی را غفلتاً غالباً صدماتی روحی باو وارد می آورد.

لوی‌ژاکولیو طبیعی دان فرانسه مینویسد: (افسوس یك ثلث دورهٔ زندگانی بشر از روز اول تا حال بصرف خرافات و موهومات عمومی گذشته).

غالب ملل دنیامرگ را فقط جدائی ابدی روح ازقالب خود دانسته وروح راآخرین نفس تصور مینماید (بین بومیهای جزیرهٔ **نیاس** رئیس قبیله کسی میشود که پس از جنگ تن به تن یا رئیس سابق و کشتن او آخرین نفس اورا به بلعد.

بعضی دیگر مرگ را برای انسان یك خواب طولانی میدانند و میگویند یك وقتی بیدار خواهدشد؛ ودرقبال همین عقیده دربعضی قبایل افریقا مرده را درخانه

(1) Oualapatou

و یا در نزدیکی خود مدت مدیدی نگاه میدارند که شاید بیدار شود و یا اینکه روح اگر آمد و کالبد خود را نیافت از زنده ها مطالبه خواهد کرد ؛ و عموماً ملل وحشی مرگ را یك اثر طبیعی نمیدانند .

اما این روح چرا اصلاً از بدن جدا میشود ؟

همین جا است که اساس ثانوی **آنیمیسم** (۱) واعتقاد به ارواح وموجودات تصوری و هزاران انواع آن ایجاد میگردد .

خیلی از ملل پهلو به پهلوی روح مادهٔ روحانی دیگری را نیز معتقدند که به عناوین مختلف آن را ملقّب ساخته‌اند . رومیهای قدیم به وجود سه روح معتقد بودند یکی **سپیریتوس** (۲) که پرواز میکند، دویم **مانس** (۳) که زیر زمین میرود، وسوم **اومبرا** (٤) که نگاهدارندهٔ قبر است. مصریهای قدیم، چینی ها، قسمت اعظم هندوستان، ایرانیهای قدیم، (متابعین مذاهب زرتشت قدیم مانی و مزدک) ، سیاه های سودان افریقا ، و اهالی استرالیا عموماً بوجود چندین روح معتقد بودند . تفاوتی که ارواح باموجودات تصوری دارد این است که قسمت اخیر راجع بمافوق بشریت وبانفوذتر فرض میشود ؛ واین عقیده تمام اساس و اسلوب حیاتی ملل قدیمه و ملل وحشی کنونی را اداره کرده است . هر مرگ یا ناخوشی و هر بدبختی را بدان نسبت داده و برای مصون بودن خود از آن بلا یا موجوداتی را فرض نموده و مظاهری باشکال مختلف ساخته (ارباب انواع) که با دادن هدایائی آنان را حافظ بشر میدانستند چنانچه درعلم الاساطیر (میتولوژی) یونان قدیم که شرح مبسوط خدایان و رب النوع ها و شرح زندگانی آن ها را حکایت کرده اند این قضیه را تثبیت وازروی همین عقاید است که حکماء و مورّخین به وضعیات حیاتی یونانیهای قدیم پی برده اند .

در برخی ازملل وحشی ارواح اجداد نیز اغلب مذاهبي را ایجاد مینماید که وجود آن مذاهب درنتیجهٔ تجربیّات پیر مرد های قوم و دستورات آنان حاصل میشود ؛ وآن دستورات که نسل به نسل برای باز ماندگان به یادگار میماند خود مذهبي را ایجاد که در نتیجه تأسیس مذهب اجدادی را مینماید .

(1) Animisme (2) Spiritus (3) Manes (4) Umbra

در بین بعضی از اقوام وحشی برای هر چیزی یا هر طبقهٔ اشیاء تصورات مخصوصی است و همان طوریکه اشیائی میشود ساخت تصوراتی را نیز بدانها میتوان نسبت داد و یا برای آنها اقتداراتی را میشود قائل‌شد؛ این امکان، اساس پرستش اشیاء (۱) را ایجاد مینماید که خود از فروع آنیمیسم یا ارواح پرستی است.

هرچیزی حتی یك بوتهٔ علف، یك تیکه چوب، یك ناخن شکسته. یك موی سر، یك تیکه طناب و هزاران امثال آن ممکن است معبود یا حافظ بشر واقع شود؛ یعنی قدر و قیمت مادّی شیء تأثیری در قوه و قدرت آن ندارد، کوچکترین اشیاء ممکن است بزرگترین قدرت را داشته باشند. چنانچه رشتهٔ نخ نازک طناب دار را اروپائیهای امروزه برای باز کردن گرهٔ بخت و اقبال خود مؤثر دانسته و از یك نعل شکسته استعانت سعادت و اقبال دارند و یا زنها غالباً پوست مار را برای خوش بختی همیشه همراه خود دارند و امثال آن بین ملل متمدن نیز بیشمار است.

اما نسبت بین تصورات روحانی و شیء معبود (۲) اینست که شیء معبود غالباً موجود حیّ فرض میشود مثل اینکه روپوش مادّی برای تصورات روحانی باشد و یا اینکه اصلاً شیء معبود خود مظهر تصورات روحانی است؛ و باید دقّت کرد که غالباً این دو شکل با هم اشتباه میشوند. ازطرفی شیئی معبود که مثل موجودی زنده فرض شده و برای آن هدایا و قربانیها تقدیم میکنند ممکن است در عین حال نظر قربانی فرض شود که صاحب یا دارندهٔ خودرا از هرگونه بدبختی مصون دارد.

این آئین اول قدم بت پرستی است ولی بت نماینده ومظهر قوائیست درصورتی که شیئی‌معبود خودآنست؛ مثلاً چوبهای جادوگر های سیاه ها را متابعین این آئین دارای قوه ای میدانند که مردم آن محیط را به رقص و جست و خیز وا میدارد و بوسیلهٔ همین چوب‌ها جستجو وکشف جنایت وجنایت کاران با آداب مخصوصی‌انجام میگیرد؛ بالاخره ارواح پرستی و تمام مشتقات آن با تغییراتی کم و بیش بین مللی که یکی از مذاهب اسلام، مسیحی، کلیمی، بودائی، را فاقدند، با نفوذ تمامی حکم‌فرما است.

(1) Fétichisme (2) Fétiche



یك معبد آدم خواری در (**نوول گینه**) که با جمجمه و استخوانهای حیوانات
و باطرز مهیبی تزئین شده است

بین اکثر بلکه تمام متابعین همین مذاهب بین المللی نیز عقاید و افکار روح

پرستی بحدی زیاد وبطوری دررگ وپوست آنان جای گرفته که حتی خود آنهاهم منتقل نیستند؛ و از طرفی موهومات و خرافات در این مذاهب آسمانی بحدی زیاد است که اساس و ریشهٔ آنرا از بین برده و بقدری شاخ و برگ زیاد اطراف نهال اصلی را گرفته که دیدن آن ورسیدن به مقصود اصلی هزار گونه اشکال دارد وبطور اختصار عقیده به جادو، طلسم، دخیل، شمع، سنگ، خرابه، درخت، طناب، گوشهٔ پیراهن فلان آقا، و هزاران امثال آن بقدری بین متابعین این مذاهب زیاد است که حتی مردمان متمدن با فضیلت هم از این خرافات بی بهره نیستند.

اشکال مختلف ارواح پرستی و شیئی پرستی بحدی زیاد است که نمیتوان آنها را تحت فهرستی نشان داد ولی بطور کلی میشود گفت که اول توجه بشر بـه نزدیك ترین اشیائی بوده که با انسان اصطکاك داشته؛ بعد اشیاء دورتری وبعد تأثیرات طبیعت، آب و هوا وغیره؛ اما قسمت های اخیر در نتیجهٔ عظمت آنها ادیانی بالاتر از سایرین تأسیس نموده مثل: مذهب رودخانهای مقدس گانژ و نیل؛ مذهب نباتات (جنگلهای مقدس گل‌ها «اجداد فرانسویها») ؛ مذهب حیوانات و طیور مثل: گاو در چین؛ مار درهند؛ عقاب در پرو؛ ایبیس (یکنوع لکلك) درمصر و امثال آن. پرستیدن آب وهوا نسبت بموقعیت و وضعیت محل است مثلاً تمنای زیادی باران و رفع خشکی تأسیس هزاران عقیده و ارباب انواع مینماید که مخصوص مردمان زارع است و ابداً انسانهای چادر نشین بدان علاقمند نبوده و دنبال پرستش آن نمیروند.

آتش چنانچه ذکر شد برای اشکالات زیادی که در تهیهٔ آن بین ملل قدیم و ملل وحشی کنونی بوده و بالطبع وقتی روشن شد همه ازآن منتفع میگردیدند مقدس شمرده شده و با اجرای آداب و رسومی خود آئینی را تأسیس میکنند که همان مذهب ایرانیان قدیم بوده و هنوز هم عدهٔ زیادی پارسی بان معتقد و حتی المقدور نمیگذارند آتش خاموش شود. در مکزیك و همچنین درروم قدیم هم خدای آتش داشتند.

بالاخره آفتاب، ماه، و ستارگان نیز درمذهب ملل قدیم جزء اصول مهمهٔ مذهب بشمار میرفته چنانچه هنوز هم بین ملل وحشی کنونی معمول است و البته بدون اقامهٔ دلیلی میتوان گفت وقتی دریکشب خوب و خنك تابستان انسان قدیم سر

خودرا بسوی افلاك بلند کرده، و بآسمان نظاره نموده، در بیابان مالا مال افکار موجودات گمراه شده، میلیونها نقاط منوّری به حجم های مختلف مشاهده نموده و به نظرش چنین آمده که شخصی بنا بتصادف و بدون مقصدی این همه ستارگان را در جو پاشیده است؛ همین تماشاچی که هیچ قسم راه حلی برای کشف این اسرار نمی یابد کم کم بطوری غریق افکار بیحد و پایانی میشود که با تمام قوا حاضر برای هرگونه دلائل و براهینی میگردد، بعد هم فکر میکند زمین برای سکونت او درست شده، آفتاب و ماه را برای روشنائی او در روز و شب ساخته اند، و اینهمه ستارگان که صحنهٔ افلاك را مرصّع نموده اند فقط برای لذت بصر اوست، بعد چون تغییراتی در وضعیات و حرکات آنها دیده گاهی خوشنود و زمانی رنجور گردیده، بدواً تصرفاتی پیش خود کرده، بعد به همقطار خود گفته و شاخ و برگهائی اطراف آن گذاشته و بالاخره سومی که فکرش از دو نفر دیگر بیشتر نبود بسهولتی آنها را قبول و همینطور بین همه منتشر گردیده. مثلاً در قدیم روی عقیدهٔ **آناکازر** (۱) میگفتند آفتاب یك دایره ایست قطور یك کمی بزرگتر از شبه جزیرهٔ **پلوپونز** (۲) و از طرف ارباب انواع ورب الارباب مامور است که دور زمین بچرخد. در پولینزی میگفتند آفتاب چشم راست خدای تی است و چشم چپش آنقدر دور است که نمیشود دید بالاخره روی همین زمینه ها هزاران عقاید ایراد و روی ایراد همین عقاید مذاهب و ادیانی ایجاد شد

حقیقت و مذهب — خیلی ها میگویند اعتقاد به ارواح یکی از اصول مهمهٔ هر مذهبی است در صورتیکه این قضیه ابداً بمذهب مربوط نیست وفقط روی عقیدهٔ محیط تشکیل میشود و هر محیطی بنوع مخصوصی بدان عقاید خو گرفته عادت میکند یا باصطلاح به غلط یا صحیح در او طبیعت ثانوی ایجاد می گردد.

ولی البته در هر مذهبی این قبیل عقاید بیحد و شمار و معتقدین آن را هم با هیچ دلیل و برهانی نمی شود ملامت نمود و نمی توان آنها را متقاعد کرد که عقاید اصلی همه یکی است فقط شاخ و برگش فرق میکند.

آنچه تا کنون معلوم شده از بدو تاریخ و قبل از آن هر ملتی که برملت دیگر

---

(1) Anakazor (2) Peloponèse

حکمفرما شدعقاید وخرافات ملت غالب درملت مغلوب بنهایت‌آسانی‌نفوذ پیدا کرده؛ و یا رئیس قوم و کشیش ها یا قائدین مذهب برای مطیع نمودن‌ملتی عقایدی را به آنها تلقین نموده بطوریکه پس از چند نسل همین عقاید با خون آنها مختلط شده واصول مذاهب خودرا بدان متّکی دانستند. مثلاً درمذاهب آسمانی (اسلام، مسیحی، کلیمی، زرتشتی) اگر درست دقیق شویم باید یقین کرد که روز ازل هرکدام آنها از هرگونه خرافاتی مبرّا، و ابداً دستورات مقنّنین قوانین اصلیه و موضّعین اصول و آداب بشریت باین لاطایلات آغشته نبوده و کاملاً پاك بوده است.

البته بین ملل وحشی و مشرکین که هنوز نور حق بدان صفحات نتابیده و هادی برای دلالت و دستگیری آنان نبوده اگر درآنها ارواح‌پرستی، شیئی پرستی، یا هرگونه عقیده و مذهبی باشد شماتتی ندارد چون هرکدام بعادات دیرینهٔ اجدادی خود رفتار وعقایدی دارند ولي متابعین مذاهب توحیدی یعنی هرکس که به یك خدای قادر متعال معتقد است هرکه باشد هرچه باشد و هرکجا باشد نباید افکار و احساسات خودرا بخرافات و موهومات آغشته نماید.

هرمذهبی‌عادت است وهرعادتی‌محترم پس‌هرعقیده‌ای محترم‌است وموحدین‌دنیا اگرهمه شاخ‌وبرگهای افکاروعقاید خودرا برداشته‌وهستهٔ درونی‌احساسات ومعتقدات خودرا لخت‌وعریان‌وبدون آلایش به بینند خواهند فهمید: همه یکی است و جز یك اصل مسلم چیز دیگری نیست و روزی فقط میتوان امیدوار بود که صلح کامل حکمفرماشود که‌اختلاف‌عقاید واین همه خرافات‌ازمیان برداشته ویکحقیقت‌اصلی را همه معتقد شوند؛ مساجد، کلیسا، وکنشت را ازهرگونه آرایشها وآلایشها مبرّا نمایند، هر کدام را برای همه معبد قرار دهند و همه را در هر کدام با وحدت عقیده بپذیرند؛ هر جائی برای هرکس آزاد و هر کسی در هر جا وحدت اصلی را بیابد.

قوانین، شرعیات ونظامات مذاهب: ـ درمذاهب قدیمه چه رابطه‌ای بین انسان با موجودات تصوری و یا ارواح بوده؟

البته از چند حال خارج نیست: یکی با نزاع برای قلع و قمع موجودات تصوری که برای‌افراد‌مضر بوده؛ **فوژی** ها هر وقت درشب صدای **اوالاپاتو** (تصوری

است) را می‌شنوند تمام شب‌را مسلّح دور کلبه های خود برای دفاع می ایستند.

در استرالیا هر سال جشن شایان مذهبی بر پا میکنند برای اینکه از مضرّات ارواح بد در سال گذشته نجات یافته‌اند، سیاه ها و قبایل **کوت دور** (۱) بعضی اوقات مسلّح دور هم جمع میشوند که ارواح موذیرا بیرون کنند

پس از مدتی انسان متوجه شد باینکه با حیله بیشتر می تواند اجرای خیالات خود را نماید وازهمین جا طلسم وجادو و سحروغیره شروع و برای آن‌ها نظاماتی پیش بینی شد، پس ازمدتی چون انسان این قسمت‌را هم کافي ندید به استدعا و التماس وتقدیم تحف و هدایا و قربانی ها شروع نمود و قسمت اخیر بحدّی نفوذ پیدا کرد که یادگاریهای آن در مذاهب آسمانی نیز باقي ماند.

اگر اصول مذهب را روی تهذیب اخلاق بشر فرض کنیم هر کس برای هر گونه رفتار خود عقیده‌ای را دارا وبالطبع درقبال آن عقیده برای اجرای هر نوع مقاصدی از روی عقیدهٔ خود بمقاماتی ملتجی میشود و همان مذهب اوست پس باید سعی کرد خرافات و عقاید مذموم را از بین برد

طبقات متشرعین — هر قدر دراصول مذاهب دنیا جلو برویم‌می بینیم همیشه انسان قدیم با ارواح تصوری معاملاتی داشته ولی کم کم چون در خود قدرت و توانائی مخالفت با شیاطین و عناصر موذیه را ندید به فکر وسائلی افتاد و پس از تجربیّاتی چند مشاهده شدکه قسمتی ازاشخاص بیشتر استعداد و قابلیت اینمأموریت را دارندکه چند ساعت حتی چند روز با حالات مخصوصی با شیاطین و ارواح موذیه معاملات مستقیم داشته و بالاخره عریضه‌ها و قربانیهای بشر را برای رفع مزاحمت آنان تقدیم دارند؛ از همین جا طبقاتی در ملل قدیمی تشکیل شد که قبلاً ساحر، شامان، **فتیشور** ها بودند که هنوز هم بین قبایل **تونگوز** (۲)، مغول، بومیهای امریکای شمالی، رل مهمی را دارا و غالباً این شغل موروثی و از طفولیت برای این کار تربیت می شوند؛ تمام امور و مراسم عروسی، عزا، تولد، نیل به سن بلوغ، مرگ، ناخوشی، وامثال آن بوسیلهٔ همین اشخاص رتق و فتق میشده ودر

---

(1) Côte d'Or (2) Toungouz

ضمن گاهی اعجاز و طبابت هم میکردند.

بنسبت ترقّی و تکامل جامعهٔ بشریت همین ساحرین بتدریج اسامی دیگر بخود داده وتحت عناوین دیگری عرض اندام نمودند: گاهی مغ. مؤبذ، آتشبان آشروان، و زمانی کشیش، خاخام، ملاّ، آخوند، لاما، وامثال آن نامیده شدند. دیگربا ارواح جنگ نکرده وبا دعا وثنا والتماس وتقدیم قربانی انجام مأموریت را می نمودند و طولی نکشید که نسل همین طبقات کم و بیش قوای روحی، مادّی و بعد سیاسی هر جامعه را به نسبت عقل و کفایت افراد آن جامعه دربد قدرت و نیروی توانای خود گرفته و در هر جائی فرمانروائی میکردند چنانچه هنوز هم در افریقا وتبّت بااقتدارات کامل باقی ودر دنیای مسیحی (یسوعیّین) بحدکافی قدرت واختیار دارند.

البته نمیتوان فراموش کرد که در ایران هم چه اقتدارات و احتراماتی را برای خود قائل بودند و محیط یا افراد این جامعه هم خواهی نخواهی تسلیم مقدرات گردیده، ولی بالاخره در ایران هم مثل سایر ممالک دستشان را از امور مملکتی کوتاه کردند.

در خاتمه مذاهب بین المللی دنیا را نیز بطور اختصار اسم میبریم

۱ـ براهمائی که به **ویشنوئی** (ساکنین هند شمالی) و **شیوائی** (هند جنوبی) تقسیم میشود.

۲ـ بودائی که بدوقسمت **هینایانا** (۱) (در سیلان و سیام) و **ماهایانا** (۲) (در چین و ژاپون) منشعب میگردد. قسمت فرعی ثانی مذاهب کوچکتری را نیز در بر دارد مثل **لامائی** در مغول و تبّت و شعب دیگر آن در **آنام** وژاپون و هند است.

۳ـ یهودی که متابعین آن در تمام دنیا متفرق هستند.

این ملت از بد و طلوع تا سه چهار هزار سال چوپانی میکردند بعد از آن مدتی فلاحت کردند، میگویند درزمان حضرت موسی صنایع مختلف: آهنگری، اسلحه سازی، سنگ تراشی و غیره نیز داشتند. بعد از اینکه استقلال خود را از دست

(1)Hinayana (2) Mahayana

داده و بتدریج در اطراف و اکناف دنیا پرا کنده شدند و بقول خود آنها چون از هر حیث خود را زیر دست و مورد فشار دیدند بخیال افتادند که از راه جمع آوری پول و ثروت دنیا سایر ملل را در فشار بگذارند چنانچه می بینیم امروز هم رگ خواب تمام ملل را در دست گرفته و پول را از تمام موجودات حیه بالا تر دانسته و موجودی مافوق بشر وحیات بشریت تصور مینمایند ودر بیست سال اخیر انقلابات وترورهائی در دنیا از این طایفه بروز کرده است که باید گفت خدا عاقبت آن را بخیر بگذراند !

۴ ـ مسیحی که به **کاتولیك** ، ارتو دکس ، و پروتستان تقسیم میشود .

۵ ـ اسلام کـه بدو قسمت مهم شیعه وسنّی منشعب میگردد

بعلاوه مذاهب کوچك ملی دیگری نیز در دنیـا معمول است مثل **تااوئی** (در چین) **شینتو** در ژاپون **کن‌فوسیانیسم** در چین و **ژاپون که** بیشتر ابراز عقاید و مرامی است که روی اصول کمك بهم دیگر ایجاد وطرفداران این‌مذاهب بیشتر از نقطهٔ نظر تعاون سنگ به سینه میزنند .

علوم

بین قبایل و حشی و ملل قدیمی علوم اصولاً بنیان و اساسی نداشته‌و اگر بخواهیم مبدأ علوم متعدده را بین ملل مختلفه معلوم کنیم کاری است بسی مشکل و شرحی است بسیار مبسوط ؛ چون‌که در هرگوشهٔ عالم عالمی بوده و علمی از خود بیادگـار گـذارده تا امروز کـه باین پایهٔ ترقی و تعالی رسیده است و ما بطور خلاصه از شناسائی به علوم بیـن ملل وحشی امـروزه مختصری شرح میدهیم .

اصولاً علوم بر ملل وحشی مجهول است ، حتی شناختن اعداد وشمارش مثلاً که در تمام دنیا کم وبیش بر کسی پوشیده نیست در ملل وحشی باتر کیبات ناقص و مخصوصی است :قبایل **فوئژی** عدد یك را **اکا** و **ئلی**دو را **اکومبائی**وسه را **ماتن** میناممند وبعداز آن **اکوکومبائی** یعنی آن یکی دو یاچهار ؛ **اکوماتن** یعنی آن یکی سه یا شش واز اینقرار .

هرچند برخی می گویند در زبان فرانسه هم از **۶۹** ببالا ناقص است و بجای هفتاد : شصت با ده ؛ و هشتاد را چهار بیست مینامند ؛ و بعبارهٔ دیگر از۶۹ تا ۹۹

اعداد ممیزه ندارند ولی ازطرفی اسامی سیتانت ونونانت وغیره را دارند که مصطلح نیست .

خیلی از قبایل امریکای جنوبی : **کارائیب ، توپی، تاماناکا** بوسیلهٔ انگشتان و اعضاء بدن می شمارند مثلاً برای عدد پنج یکدست ، برای دوازده دو دست و دو انگشت برای ۱۵ دو دست و یك پا و برای ۲۰ یك آدم میگویند وقس علی هذا .

با ازدیاد ترقیات بشر بجای انگشت باسنگ یاصدف شماره نموده وبعد ها همین ها را بطور آحاد و عشرات چیدند و از همین جا چرتکه اختراع شد که هنوز هم بین خیلی از ملل متمدنه دنیا در تجارتخانه ها معمول است.

درچین چرتکه ای که فعلاً متداول است برطبق تواریخ از نیمهٔ دوم قرن ۱٤ اختراع وبا دو قسمت گلوله هائی از چوب بامبو به تعداد ٥ گلوله از هر طرف درست شده . چرتکه ژاپونیها یك قسمت است و دارای چهار یا پنج گلوله وچرتکهٔ روسی هرقسمت ده گلوله دارد .

در ایران و عربستان گذشته از چرتکهٔ روسی تسبیح نیز در مواقع محاسبه بجای چرتکه غالباً استعمال می شده.

هندسه ــ تعیین مسافت و سطح وحدود که اساس هندسه را ایجاد میکنند بین غالب ملل وحشی بطور سهل وساده معمول است

هندوهای **وراکا** در **پاناما** ارتفاع درختی یا برجي را باین نحو معین می کنند که پشت به درخت ایستاده بعدخم شده وازآن دور میشوند تا حدی که ازوسط دوپا بتوانند تمام درخت را به بینند و باین طریق طول مسافت پیموده ارتفاع درخت است ؛ این قسمت اکنون در مثلّثات بطور تقریب استعمال میشود ؛ مصریهای قدیم حدود زمین های خودرا بوسیلهٔ نقشه جات هندسی که بصرف تجربه وبدون ادّله وبراهین قاطعی آموخته بودند تعیین می کردند .

تعیین مقیاس وقت بوسیلهٔ ستارگان تقریباً درتمام ملل وجود دارد. شمارش روز وشب و اشکال مختلفهٔ ماه وسی روزه ماه در همه جا تقریباً یکی است ؛ بعضی ملل اقیانوسیه مثل **مالزی** وقت را باشب میشمارند نه با روز و این طریق را سابق

زرمن‌ها، وسلت‌ها نیز معمول داشتند وکلمهٔ فورت نایت انگلیسی [۱] (پانزده روز) از یادگاری همین عادت است، ولي برای تعیین سال مقیاسهای مخصوصی بین ملل متداول است مثلاً روئیدن نباتات یا تغییرات جوّی را مدرك شروع و یا اتمام سال دانسته و همینطور گاهی نسبت بعادات حیوانات : تخم گذاری ؛ موقع حرارت غریزی ؛ جفت گیری ؛ تولد (که مدتی بیش از ماه وکمتر ازسال رانشان میدهد) برای مدت معینی معلوم می نمودند.

قبایل **آنداماں** سه فصل دارند : فصل سرد، فصل خشك، فصل مرطوب،

قبایل **پاپو** دو فصل دارند : از روی باد **موسون** که روی دریای هند شش ماه از یك طرف و شش ماه از طرف دیگر می وزد.

اهالی تبّت سه فصل دارند : **دئید ستون** [۲] (بهار و تابستان متفقاً) **دبیار ستون** [۳] (باران و پائیز) **دگون ستون** [۴] (زمستان قبل وبعد) ؛ ولی مواقعی که این فصول شروع یا تمام میشود کاملاً با تقسیمات ماه تطبیق نمیکند.

مثلاً قبایل **سیو و اوژیبوا** [۵] پس ازسی ماه یك ماه علاوه را ملاحظه نموده اند. در چین هر سه سال یك مرتبه یك ماه علاوه میکنند (ماه کبیسه).

ایرانیان قدیم هرصد و بیست سال یك ماه علاوه میکردند و آنرا (وهیژك) میگفتند، و این یك ماه را از ربع روز های زیاد آمدهٔ سالیانه که هر سالی ۳٦۵ روز و ربع روز بوده است، جمع آورده هر چهارسال یك روز (مثل حال) وهرصد و بیست سال یك ماه علاوه کرده و این ماه را جشن میگرفتند.

همینکه بشرخط را اختراع کرد و قبایل زیادی ازحال وحشی گری وشکارچی خارج شده چادرنشین وبعد بلوك نشین وشهر نشین گردیدند فصول خودرا با تغییرات وضعیت آفتاب به نسبت بروج تطبیق نمودند ومجمع ستارگان کوچك، **اوریون**، دبّ اکبر، صلیب جنوبی، تقریباً بوسیلهٔ تمام قبایلی که ازقدیم ازحال بربریت خارج شدند شناخته شده.

آغاز هرسال معمولاً درقبایل و ملل دنیا باجشن هائی شایان برپا میشود واغلب طبقات روحانیین و ساحرین در ملل وحشی دراین مواقع کار مهمی دارند.

---

(1) Fortnight (2) Dyid-ston (3) Dbiar-ston (4) Dgun-ston
(5) Siou, Ojibwa

تقویم - ساعت - نجوم - وجود تقویم البته بین ملل قدیم و وحشی زائد بر وضعیات زندگانی آنها است، ولی بین ملل متمدن و نیم متمدن هم محقق است که به نسبت وضعیات خود اختلافاتی دارد؛ مثلاً هر چند در غالب بلاد دنیا تقویم و سال مسیحی معمول است ولی قسمت رسمی با تقویم های داخلی هر مملکت است مثل چین که هنوز سال قمری و باسیکل شصت سال مرکب از ده سوش و دوازده قسمت معمول است درصورتیکه از ۱۹۱۲ دولت سال شمسی را رسمی قرار داد؛ (همینطور درمکزیك وهند) در ایران هم تا سال ۱۳۲۸ و آغاز مجلس دوم شورای ملی سال قمری معمول بود و پس از آن سال شمسی رسمی قرار داده شد.

تعیین قسمت های روز (ساعت) درغالب ملل وحشی مجهول و دربرخی دیگر بوسایل غیر مفهومی نشان داده میشود مثلاً مدت اشتعال یك شمع (در چین وکره) و یا جاری شدن آب از ظروف مخصوصی مدتها قبل از اختراع ساعت واحد تعیین وقت بوده.

سه قسم ساعت اصولاً برای تعیین وقت تا کنون بین بشر معمول بوده: یکی ساعت آفتابی و ظلّی که در هزار و صد سال قبل در چین اختراع شده؛ دویم ساعت آبی که بوسیلهٔ ریزش آب از ظرفی بظرفی دیگر و ازسوراخ و فاصلهٔ معین تعیین وقت مینموده و آن را **کلپ سیدر** (1) نامند که بوسیلهٔ آشوریها درششصد سال قبل از مسیح اختراع شد و پس از مدتها که ظروف مزبور از شیشه درست شد یك بیست وچهارم شبانه روز (یا یك ساعت) بوسیلهٔ خطوط منقوشهٔ روی شیشه معلوم گردید؛ سوم ساعت رملی که بوسیلهٔ ریزش شن نرم یا گردی از سوراخی کوچك از ظرفی بظرف دیگر مقصود مطلوب حاصل میشود؛ این قسمت اخیر در ایران سابقاً معمول و به نسبت بزرگی و کوچکی ظروف تعداد ساعات معلوم می شد و اکنون نیز در غالب ممالك دنیا برای تعیین دقائقی چند در حمام ها وغیره استعمال می شود.

---

(1) Clepsydre.



کلپسیدر کانتن (۱)

اوّلین نمونهٔ ساعت است که ازقرن هفتم وهشتم بیادگارمانده . طرز تعیین ساعت بدینطریق است که آب از ظرف اول به دوّم وهمینطور تاظرف آخر ازسوراخ هاي کوچکی قطره قطره میریزد و درظرف آخر کلولهٔ موّاجی است که گذر هرساعت راتعیین می‌کنند . دوازده ساعت طول میکشد تا تمامی آب ظرف اول به ظرف آخر ریخته شود .

ملل وحشی غالباً ستارگانی چند را اقلاً شناخته و اسامی مختلفی را نیز برای آنها قائل شده اند .

مثلاً در جزایر **مارشال** منجمین یا دریا نورد هائی دارند که چند ستاره

---

(1) La clepsydre de Canton

را برای راهنمائی خود شناخته و از روی آنها حرکت میکنند.

در **پرو** و در غالب ملل جبال هیمالیا وضعیت آفتاب را در نقطتین انقلاب (بعید ترین مسافت آفتاب از خط استوا) و درنقطتین اعتدال (تساوی شب و روز) با بلند شدن سایهٔ طبیعی و یا سایهٔ شاخص هائیکه برای این مقصود روی زمین نصب میکنند تعیین مینمایند که مقصود همین ساعت ظلّی باشد.

جغرافیا و نقشه کشی — تعیین جهات اربعه را وحشی‌ترین ملل دنیا هم میداند ولی نقشه کشی در ملل وقبایلی معمول است که کتابت رانیز کم وبیش میدانند.

استرالیائیها روی ریگ و سنگ ریزه نقشه های صحیحی طرح مینمایند ولی بدون تعیین مسافت؛ وحتی روی اسلحه های خود نقشه جاتی دارند که محل استعمال آن اسلحه را در قبیله خود فهمانده است.

قبایل میکرونزی وقبایل جزایر **مارشال** روی چوب نقشهٔ خود را معین می کنند که طول مسافات را در طول چوب و جزائر اطراف بوسیلهٔ گوش ماهی و صدفهائی که باطراف چوب می چسبانند تعیین شده، ولی اسکیموهـا بیش از سایرین در نقشه کشی مهارت دارند که روی تخته ها با تعیین جزائر و خلیج و خط سیر وغیره تعیین میکنند.

اهالی مکزیک قدیم نقشه جاتی برّی و بحری داشتند که ازنقشه های مصریهای قدیم واضح تر وکامل تربود وبعدها نقشه جات چینی هااز آن هابهترشد، چون بوسیلهٔ قطب نما جهات اربعه را تعیین نمودند که بالاخره علوم و اختراعات و صنایع اخیر دنیای متمدن آن را تکمیل نموده است.

طب — در قسمت طب وجراحی بطور خلاصه قسمت برجستهٔ ملل وحشی که خود نمونه‌ای از عادات و تحصیلات ملل قدیمه است ذکر می‌شود.

ملل وحشی ناخوشی را در نتیجهٔ تأثیرات یکی از ارواح تصوری ویاشیاطین میدانند باین معنی که یکی از ارواح موذیه در اوحلول ودرنتیجه مبتلا شده و بهمین دلیل ساحرین وفتیشور ها و شامان ها در قبایل وحشی و سیاه ها اطباء آن اقوام هستند و باچوبهای مخصوصی که وسیله و آلت کار آنها است نا خوشی درونی یك

انسان و یا ارواح موذیه ای که در آن مریض تمرکز یافته باشکال مختلف (سنگ، چوب، و امثال آن) از بدن مریض دور و خارج میکنند.

حتی تیکه های استخوان همین ساحرین و یافتیشور ها پس ازمرگ آنان برای معالجات امراضی قدرت معجز آسائی دارد.

میگویند در ۱۲ سال قبل درطهران شیخ یحیی نامی بوده معمّر که بصداقت و درستکاری معروف گردیده و بامالش دست روی بدن امراضی را از بدن مریض دور می کرده.

چشم شور، و چشم زخم، و بدقدمی وغیره که در ایران معروف استبین غالب ملل اروپا نیز بدان عقیده دارند: مثلاً در فرانسه **اسورژته**(۱) و درایطالیه **جتاتورا**(۲) نامند.

گذشته ازعملیات سحر آمیز (جادو طلسم) اطباء ملل وحشی بین بعضی از قبایل استرالی طریقهٔ مخصوصی نیز در رگ زدن و زالو انداختن معمول دارند؛ سیاه ها مخصوصاً در مواقع درد بدن بیشتر باد کش می کنند. بعضی هم محل درد را داغ مینمایند که آن را بعربی کیّ نامند مثل چینی هاوتبّتی ها که داغ کردن را اساس معالجات دانسته وحتی در ایران هم بین الوار جراحات را باسیخ داغ معالجه میکنند

چینی ها بیشتر سوزن هائی به بدن مریض فرو میکنند (روی این اصل که قسمتهای خارجی بدن باقسمتهای داخلی مربوط هستند).

عملیات جراحی دربین قبایل وحشی منتها درجه کم است؛ مثلاً جراحی وعمل تخمدان وعمل شکم را در استرالیا تاحد مختصری میدانند ولی قطع عضلات فاسد (جز انگشتان) برای آن ها کاملاً مجهول است.

تراشیدن استخوان (نقب القحف) را از قرن چهارم در اروپا، ایران و**پرو** میدانستند.

تنقیه و اماله که از زمانهای خیلی دور برای معالجات بکار می بردند اکنون بین قبایل **داکوتا** و سیاه های سواحل غربی افریقا معمول است. بین قبایل اخیرمرسوم

---

(1) Au sort jeté (2) Jettatura

است که طبیب معالج دوا را در دهان گرفته و بوسیلهٔ کدوی غلیانی بمریض فوت می کنند. درمعالجهٔ زخم حیوانات مسموم چون قبایل وحشی بیشتر اصطکاك دائمی با حیوانات موذی دارند طرق و معالجات مخصوص و مؤثری نیز دارا هستند.

تاریخ – هر چند در بین قبایل وحشی به تاریخ کم‌تر ذی نفع پیدا می شود ولی بین آنها مدارك تاریخی و آرشیوهائی دیده شده؛ مثلاً بعضی از قبایل پاپو در هر قصبه‌ای ادارهٔ ضبطی مرکب ازتخته ها، وپوست درختان و تیکه استخوان، و برگ خرما که روی آنها نقوش یا خطوطی کشیده شده دارند که مخصوصاً از ازمنه و وقایع مهم خودشان و جنگهائی که با قبایل همسایه کرده اند حکایت می کنند.

ضمناً بین عدّه ای از این قبایل اشخاصی هستند که تاریخ قبیلهٔ خود را خوب میدانند بطوریکه از اجداد خود پشت به پشت شنیده و نسل به نسل به اعقاب باید حکایت کنند. و این اشخاص حتماً از باز ماندگان سلاطین ورؤسای اقوام هستند.

فصل نهم

اختصاصات اجتماعی ملل

زندگانی خانوادگی

خلاصه

روابط بین زن و شوهر - ارزش زن در جامعه از نظر عمومی - عروسیهای اجتماعی - زن‌آشوئی اشتراکی - وصلت بااعضاء داخلی یاخارجی خانواده - حقوق والدین - زن چند شوهره - تشریح لویرات - تعدّد زوجات و انفراد زوجه - شیخوخت - عادات ازدواج و طلاق - خرید و سرقت نامزد - مدت ازدواج - اطفال - تولد و نام گذاري ومراسم آن - تربیت‌اطفال و ختنه کردن آن‌ها - پیر مرد ها و مقدرات آنها - مراسم عزاداری - کفن و دفن .

زندگانی خانوادگی

وضعیت زن‌درجامعه ـ همان طوریکه راجع به اخلاق وعادات مختلف‌ملل صحبت داشتیم لازم است وضعیات زندگانی خانوادگی ملل را نیزدرنظر بگیریم .

روابط بین زن و شوهر علاوه بر اینکه در هر خانواده طرز مخصوصی است در هر محیط یا ملتی نیز از نظر عمومی تفاوت می‌کنند، در بین خیلی از قبایل وحشی و نیم متمدن این روابط قبل از عروسی و تولد اولین طفل خیلی آزاد است، حتی دختر های ده ساله (قبایل **هابس** در**نیژر**(۱)) نامزد خود را بسنین‌خود انتخاب و همیشه با هم هستند؛ قبایل **بانتو** نامزد ها با هم می خوابند ولی بدون لحاف . اغلب اوقات ازالهٔ بکارت برای دختر ها از حوادث عادی است؛ بین قبایل **باتاك** ازالهٔ بکارت قبل از عروسی عملاً بوسیلهٔ والدین بعمل می آید؛ بین قبایل **بی‌سایا** زن بزرك طایفه مأمور اجرای آنست؛ در **کامبدژ** این کار بعهدهٔ کشیش است؛ در تواریخ اعراب نوشته شده‌که یکی از پادشاهان مدینه قبل از اسلام ازالهٔ بکارت عروسی راعهده دار بوده است .

---

(1) Habbes ,Niger

عادات دیگری از این قبیل بین قبایل قدیمی و وحشی حکمفرما است که برای آنان مراسم معمولی و برای ما شنیدن و قبول آنها تالم آور است ؛ در قبایل **اولدنائیل** (۱) هر زنی تا تمام جهیزیهٔ خود را از فحشاء تحصیل ننماید مردی اورا بزنا شوئی قبول نمیکند، همچنین در معدودی از ادیان قدیمه (مثل مذهب **آفرودیت** (۲) در **آبیدس** (۳) و **افز** (٤) و مذهب **می لیتا** (٥) در **بابیلون**) فحشاء قبل از عروسی جزء لوازم دین و یا بالاخره عادات قبیله و طایفگی بوده .

در قسمتی از قبایل وحشی هر چند زن زر خرید و کنیز مرد و یا حیوانی است که برای رفع حوائج حیاتی و خوشی مرد خلق شده ولی در عین حال آزادیهائی را نیز دارا است ؛ مثلا در ملل **پاپو** در **نوول گینه** مادر زن درخانه بتمام آنها فرمان روائی میکنند .

بعضی از علماء درجهٔ آزادی زن را در ملتی نسبت به تمدن آن ملّت می سنجند و معتقدند هر چه آزادی زن زیاد ترشود تمدن آن محیط نیز بهمان نسبت زیاد شده است . ولی این مقیاس را وقتی میتوان قبول کرد که از این آزادی سوء استفاده نشود، آزادی زن نه فقط در آزادی رفتار و حرکات او است و تنها این آزادی تمدن یك جامعه ای را زیاد نمی کند سهل است تأثیری هم در آن ندارد . آزادی زن که مولد و باعث از دیاد تمدن محیطی است، آن آزادی افکار و احساسات علمی، صنعتی، فدا کاری در راه تربیت اطفال، در راه اختراعات و بالاخره تشریك مساعی زنها برای کمك با مرد برای ترقی و تعالی جامعه است که تمدّن ملّتی را بالا میبرد .

اما عروسی تقریباً بین تمام قبایل وحشی و نیم متمدن آزادی زن را محدود مینماید مثلاً در قبایل **آتیه** همینکه قرار زن و شوهری بسته شد تمام خانوادهٔ شوهر (از مادری و پدری و طایفگی) اخلاق و رفتار زن را تحت نظر و توجه مخصوصی قرار میدهندو زنی که تا دیروز بآن آزادی بود بکوچکترین خلافی امروز

---

(1) Ouled-Naïl (2) Aphrodite (3) Abidos (4) Ephèse
(5) Mylitta

مجازات سخت می شود (در دنیای امروزه البته غیر از این معمول است)

گذشته از قوانین مذهبی که در هرملّتی جزء شرائط اولیه است؛ زناشوئی اصولاً قراری است اجتماعی که اساس آن روی راحتی بشر یا هر دو جنس است. در هر ملتی برای هر کدام از این دو جنس اجبار، اطاعت زیاد، اختیار مطلق و یا بالعکس تسلط، اقتدار و آزادی مطلق زیاده از حد شد سلب راحتی طرفین میشود که بالنتیجه به زندگانی مادّی معنوی سیاسی و اجتماعی آن خانواده و آن محیط ضرر میرساند.

در مذهب یهود و کتب مذهبی آنان زن و مرد را کاملاً برابر و مساوی میدانند چنانچه خود این روایت که زن از پهلو یا دندهٔ مرد خلقت شده اشاره به تساوی حیاتی این دو جنس است، و الاّ ممکن بود از سر مرد برای دلیل فضلیت و یا بالعکس از پای مرد خلق می شد لکن در ادوار بعد از تورات علماء و مفسرین قوم مرد را بهتر و بالا تر از زن دانستند چنانچه یکی از دعاهای یومیهٔ بنی اسرائیل این است: (تبارك الله خالق و سلطان عالم که مرا زن خلق نکرد).

خلاصه اختلاف اشکال زناشوئي و مقام زن در ملل مختلف بسته به عاداتی است که در خلقت و تربیت افراد آن توام شده.

قسمت زیادی از مرد های امروزهٔ اروپا و امریکا بحدی مطیع ارادهٔ زن هستند که کم کم زندگی را برای خود سخت و غیر قابل تحمل می بینند و از طرفي در قسمتی از ایران قدیم و اعراب و ملل شرقی بقدری زن در یداقتدار و انقیاد شوهر بوده است که نه این و نه آن تمتعی از حیات خود نمیبردند. پس رفتار هر دو طبقه برای جامعه مضر است و بطور کلی چون روحیات زن لطیف تر از مرد است و بنا بر اقتضای خلقتش چنانچه درفصل اول شرح داده شده ترکیبات دماغی و وزن مغزی و بدنی او ضعیف تر از مرد است خواهی نخواهی تا حدودی باید فرمان بردار باشد.

اختلاط زن و مرد یا **زناشوئی اشتراکی** - گاهی شنیده شده میگویند در زمان قدیم اختلاط بین بشر طوری بوده که زن و مرد مثل حیوانات بهم جفت می شدند . این مسئله را نمیتوان قبول کرد زیرا که در حیوانات نیز اختصاص مادهٔ به یك نر حتی بین طیور هم مشاهده شده .

در مذهب مزدك که در زمان قباد پادشاه ساسانی ظهور کرد اساس بدی را روی کینه و بغض بشر فرض کرده . مزدك مدعی بود منشأ و مبدأ بدی در دنیا از زن و مال است و دستور میداد برای بر انداختن و معدوم ساختن بدی باید زن و مال اشتراکی باشد ولی البته دورهٔ نبوّتش دوامی نکرده و انوشیروان پیروان اورا از بین برد تا در زمان خلفای عباسی که بکلی محو و نابود شدند .

دنیکر مینویسد این زنا شوئی اشتراکی که فهرستی ازآن را سابقاً **لوبوك**(۱) در کتاب خود نگاشته هرقدر بیشتر در آن تحقیق و تدقیق میکنیم کم کم اسامی قبایل و ملل از این فهرست خارج میشود مثلاً قبایل **فوئژی، بوشیمان، پولینزی** و چند قبیلهٔ دیگر را باید با احترامی از این صورت خارج کرد چون عروسیهای آنان تماماً انفرادی و آثاری از این عادت حیوانیت بین آنها نیست . از طرفی قبایلی چند در استرالیا مثل **تودا** و **نائیر** که عروسیهای اجتماعی نموده و یا اینکه یك زن چند شوهر کرده باز نمیتوان در آن صورت فرض نمود بالاخره از آن فهرست یکی دو قبیله باقی میماند که آنهم بعقیدهٔ دنیکر اصولاً تحقیقی کامل نشده .

عروسیهای اجتماعی - هویت(۲) عالم انگلیسی راجع بعروسیهای اجتماعی بین ملل تحقیقات و مطالعاتی کرده و این رسم را در استرالیا مشاهده نموده که مرد های یك طایفه یا عشیره مجبورند از طفولیت با زنها و دختر های عشیرهٔ دیگر آمیزش و وصلت نمایند و وصلت داخلی را ممنوع داشته اند و بیشتر این مسئله بین قبایل نائیر وتودا معمول است .

بین قبایل **وت ژوبالوك** (۳) دراسترالیا (در شمال غربی ویکتوریا) دو خانوادهٔ بزرگ است که بهترین اشکال عروسیهای اجتماعی را میتوان بین آنان مشاهده نمود

(1) J. Lubbock (2) Howitt (3) Votjoballuk

این دو خانواده یکی **گاموچ** (١) و دیگری **کورکیچ** (٢) نام دارند .

در روز های معین در هر سال پیر مرد های دو قبیله مجمعی تشکیل داده که دختر های دو قبیله را قسمت می کنند و این رسم را خود آنان **پیراورو** (٣) نامند که مثلاً مجمع حق میدهد به گاموچها که به تعداد دختری که انتخاب شده میتوانند ببرند و حتی پسر ها حق دارند دو یا چند زن هم از قبیلهٔ دیگر برای همراهی عیال جدید با خود همراه بیاورند.

در اینموقع اگر زنی را دو یا چند مرد انتخاب کردند رجحان با ارشد یا مسن تراست؛ بالاخره درقبال این اصول دو طریق زناشوئی ذیل : یکی وصلت حتمی در داخلهٔ خانواده؛ ودیگری وصلت حتمی درخارج خانواده بین قبایل معمول گردیده که دربرخی یکی از این دو طریق حتماً ممنوع است حالا ممکن است این طریق نسبت بیك خانواده یا یك عشیره و یا یك قبیله اطلاق شود که نسبت به قبایل تفاوت مینماید . و با وجود تحقیقات علماء در این قسمت باز هم نمیتوان فهرست مرتبي نسبت بملل ترتیب داد و حتی اگر در ایران این قضیه را مطالعه کنیم می بینیم بسته بعادات خانواده ها در شهر ها و دهات اختلاف پیدا میکنند بعضی برای صرفه جوئی در داخلهٔ طایفه و برخی دیگر برای تجارت با خارج از طایفه وصلت مینمایند.

نفوذ و شیخوخت مادر – با مراتب مذکورهٔ در فوق تصور میرود بین قبایل زیادی شیخوخت پدراز بین میرود و **ماك لنان** (١) انگلیسی پس از تحقیق و مطالعهٔ زیاد بین قبایل قدیمی سلسلهٔ نسب را در این خانواده ها ازمادر دیده که شیخوخت زن را در این قبایل ثابت میکند ومثلاً درمثال فوق الذکر اعقاب یك مردی از طایفهٔ **گاموچ** که با زنی از طایفهٔ **کورکیچ** وصلت کرده باشند همه متعلقند به خانوادهٔ کورکیچ و بالعکس .

این زنجیر یك عقد اتحاد اوگهای ایجاد میکنند که درطریقهٔ (وصلت خارج از طایفه) وصلت اقوام و خویشاوندان نزدیك را مانع میشود مثلاً در همین مثال

(1) Gamutch (2) Korkitch (3) Pirauru (4) Mc. Lennan

پسر این دو نفر که ازطایفهٔ کورکیچ شدند نمیتوانند با زنی ازخانوادهٔ کورکیچ که خواهر اوکه ای او میشود وصلت نماید ولی خواهر پدرش را که از خانوادهٔ دیگری است میتواند بعقد خود بیاورد و باز باهمین اصل یك پدر از خانوادهٔکاموچ میتواند با دختر خود که از خانوادهٔ کورکیچ است وصلت نماید.

اخیراً این قبیل وصلت ها در نتیجهٔ اشکالات زیاد منسوخ شده است.

دیگر از قسمت های برجستهٔ عروسیهای اجتماعی بین ملل قدیمی اینستکه درجات قوم و خویشی وطایفگی آنهامثل ما نیست و بطرز مخصوصی است وقبل از **هه ل. مورگان** این طرق را بین قرمز پوستان مشاهده و مطالعه نموده است؛ ساده ترین قسم آن که در **میکرونزی**(۱) و **مائوری** (۲) معمول است بدینطریق از قول خودآنها شرح میدهد: تمام اقوام پدری مرکب از پنج قسمت است: اول خود من، برادر هایم، خواهرانم، وعمو زاده هایم، وهمهٔما یك اسم داریم که اسم همهٔاست

عدهٔ دوم تشکیل میشود از پدران من، مادران من، با برادر ها و خواهر ها و عمو زاده های خود که آنها نیز همه یك اسم دارند. عدهٔ سوم مرکب است از اجداد من، با برادر ها و خواهر های خود.

عدهٔچهارم پسر عموی بچههای من که آنهارا مثل دختر وپسر خود میدانم و بالاخره عدهٔ پنجم مرکب است از نوه های برادرها وخواهر های من که چون نوه های خود محسوب میدارم.

یك چنین شجرةالنسبی نیزبین هندیها وجود دارد چنانچه غالباً قضات انگلیس در محاکم دوچار اشکالاتی مهم میشوند. یك شاهدی مثلاً میگوید پدر من در ساعت فلان در منزل بود بعد میگوید در همان ساعت پدرم در مزرعه بود قاضی پس از زحمات و تحقیقات زیاد روی اسامیتمام اقوام او خواهد فهمید که پدر دومی مقصود از عموی او بوده و بعقیدهٔ علمای فن برای شناختن اسامی اشخاص آهنگ صدا و طریقهٔ ادای آن اختلاف اسامی را تعیین میکنند.

زن چند شوهره (۳) ـ اقدام باین طریق زناشوئیرا علماء ازفروعات همان

(1) Micronesie (2) Maoris (3) Polyandrie

عروسی اجتماعی میدانند که میتوان در نظر اول روی قلّت تعداد زن در صفحاتی چند تصور نمود مثل **نوول هبرید** .

مرکز این جریان در تبّت است که روی اصول اخوّت تشکیل میشود و هر برادری بمدت معینی با آن زن زندگی میکنند .

دنیکر با اتکاء به کتاب **سترابون** مینویسد بین اعراب هم در زمان سابق چنین بوده نهایت بی قانونی تر و مثلاً هر کدام زود تر وارد خانه میشد از حق شوهری استفاده نموده ولی عصای خودرا باید دم درب بگذارد .

در قسمت عصا گذاردن دم درب اطاق البته چون سابقاً رخت آویز نبوده (هنوزهم معمول است) عصا را بدیوار ورودی تکیه میدهند اما در قسمت اول قبل از ترویج مذهب اسلام تصور نمیرود از روی حقیقت باشد وبعد از آنهم که قوانین مذهب اسلام مانع بوده است .

فقط چیزی را که میتوان حدس زد اینست که چون سابقاً ارتکاب عمل فحشاء را مجازات سخت مینمودند و از طرفی با گفتن چند کلمه عربی زنی را برای مردی برای مدتی حلال کرده و باصطلاح چند ساعته صیغه میشد ، زنهائی بودند که ارتکاب فحشاء را از روی قوانین مذهبی عمل میکردند حتی تا این اواخر زنهائی پشت مساجد گردش کرده و طلاّب آنها را چند ساعته متعه مینمودند ولی این قبیل زنها باید حتماً یائسه و یا باصطلاح پیر باشند و بالاخره عقیده سترابون تصور میرود روی این زمینه ایراد شده .

تمدّد ازواج جز در بعضی از قبایل هندودر جزائر فیلیپین ؛ قبایل **باتاك؛ نگریتو**(١) و اهالی تبّت جای دیگر دیده و شنیده نشده که آنهم یا برای قلت تعداد زن و یا صرفه جوئی در زندگانی بعضی از قبایل است .

اجبار در تزویج زن برادر متوفی در بعضی از قبایل هند حتمی است که آنرا **نیوگا**(٢) مینامند چنانچه مصریهای قدیم این عادت را داشته و اکنون نیز در بعضی از قبایل قرمز پوست ها و ملانزی ها و کلیمی ها معمول است .

(1) Negritto (2) Nyoga

درمذهب یهود آن را **ییام** می‌نامند و چنانچه در کتب انها مندرج است اجرای این عمل برای احیاء اسم برادر وتحدید موروثی در خود خانواده است (این هم باز فکر صرفه جوئی و تجارت است) و می گویند قبل از حضرت موسی هم معمول بوده ولی بر طبق اظهار خود کلیمی ها اجرای این حکم که بفرانسه آن را **لویرات** (۱) میگویند متضمن عیب بزرگی است : که اگر کسی دختر برادرخود را بحبالهٔ نکاح خود آورد (که درمذهب یهود مجاز است) پس ازمردن او (بشرط نداشتن اولاد) برادر متوفی که پدر دختر است باید دختر خود را تزویج نماید و این عمل هم حرام است پس یکی از این دو قانون باید منسوخ شود .

بعضی از علماء اجرای این عمل را ازنظر ارفاق می دانند و در مذهب اسلام وسایر ملل و مذاهب نیز نظائرآن خیلی دیده شده ولی اجباری در آن نیست .

مثلاًبین قبایل **ردی** (۲)درهند رسم‌دیگری‌معمول‌است که پدریا عموحق دارد با نامزد پسر یا برادر زادهٔ خود تا وقتیکه شوهرش بحد بلوغ برسد هم خوابه شود. یکی از علماء دیگر **ها کس تاوزن** (۳) وجود این جریان را بین دهاقین روس نوشته که امروز هم با تغییراتی کلی که دروضعیات این روابط داده اند تحت عنوان (روابط با عروس (٤)) معروف است که اساس آن روی اقتدار مفرط پدر فرض شده .

تعدد زوجات و انفرادزوجه ـ درقسمت زیادی ازحیوانات و خیلی ازملل وحشی انفراد ماده یا زوجه مشاهده شده که بیش از یك زوجه یا یك ماده اختیار نمیکنند ولی این مسئله را میتوان با ازدیاد تمدن واحساسات محیط وتشریك مساعی دو جنس بین ملل مختلف روی تناسباتی مقایسه نمود .

امادربین مللی که چندین زوجه اختیار می کنند زوجه را آلت خوشی وبرای رفع زحمت خود میدانند و با او مثل سایر اشیاء ما یملك خود معامله مینمایند .
تعدد زوجات با اشکالی مختلف در تمام دنیا معمول است یا بنا بر قوانین مذهبی : در سابق ایران ، عربستان الجزایر ؛ و یا بنابر رسوم وعادات : در استرالیا ، بومیهای امریکا ، سیاه ها و قبایل چادر نشین ؛ و یا بطرق خفیف تری مثل صیغهٔ شرعی در تمام

(1) Levirat (2) Reddie (3) Haxtausen (4) Snokhatchestvo

مشرق و یا غیر شرعی در تمام مغرب و یـا صیغهٔ چند ساعته در ژاپون و غیره ولی بین کلیمی ها و در مذهب یهود کمتر دیده شده چون بر خلاف صرفهٔ آنها و مخالف قوانین مذهبی و ممنوع است .

البته انفراد زوجه را جز در نتیجهٔ ازدیاد تربیت ، تحصیلات و ترقی عالم نسوان چیز دیگری نمیتوان فرض نمود که زن هم به شخصه شئونات ، احترامات ، و حقوقی را در جامعه برای خود قائل باشد .

پر واضح است سابقاً در مملکت ما که این قضیه با صور مخصوصی در هر جا معمول بود مربوط به نداشتن تحصیلات و علوم ، صنعت ، و اصولاً افکار و احساسات بود ؛ سپاس خدایرا که امروز با ازدیاد تحصیلات و مدارس و تشویقات همان عالم نسوان جنبشی نموده و بهمان نسبت تغییرات کلی در وضعیات زندگی افراد داده شده ، امید است با همین قدمهای سریعی که پیش میروند روزی با زنهای عالمهٔ دنیا در مراحل ترقی و تمدن حیاتی لاف برابری زنند

شیخوخت ـ البته ازدواج با چند زن اقتداراتی را در مرد تولید کرده و شیخوختی را برای او ایجاد مینماید ؛ ولی در بعضی از قبایل سیاه‌ها این حق شیخوخت بزن واگذار میشود که غالباً نفوذ فوق العاده ای در تمام افراد طایفهٔ خود دارد و می تواند از طرف خود باولاد های خود واگذار نماید . در مقام شیخوخت زن حامی و رئیس خانه (برادر) مادر است و در مقام شیخوخت مرد همیشه پدر است که دست تصرف به مال و منال و اطفال خانواده دراز کرده بمیل خود آنهارا می فروشد یا اجاره میدهد و قسمت بزرگی از قبایل وحشی و نیم متمدن با همین اصول پرورش یافته اند .

یکی از عادات مهمهٔ غالب قبایل وحشی اینست که برای ابراز آخرین درجهٔ مهمان نوازی زن یا دختر خود را به مهمان وامیگذارند (این نیز یکی از عروسیهای اجتماعی است) و مخصوصاً بین قبایل مغول **تورگت** (1) این رویه دیده شده که فقط آن را از اصول مهمان نوازی تصور می نمایند .

---

(1) Mongol-Torgote

در قدیم در غالب ممالك نیز چنین رسمی وجود داشته که برای جلال و میمنت مهمانیهای بزرگ صاحب خانه دختر خود را به مهمان تقدیم می نمود.
بودن این عادت در قدیم و بین عدّه ای از ملل وحشی کنونی مسلّم است ، و جز عادت چیز دیگری نیست که هر فردی در هر زمانی مطیع عادات دیرینهٔ اجدادی است.

بین بعضی از ملل مخصوصاً اهالی **مالزی** معمول است که شوهر پس از تزویج مجبور است بمنزل زن خود رفته و در همانجا بین خانوادهٔ عیال خود زیست کند (این عادت را جزء مقام شیخوخت زن دانسته اند)

یکی از عادات بعضی ملل اینست هر کس که عروسی کرد (چه زن چه مرد) حق معاشرت با اقوام (زن یا شوهر) خود را نخواهد داشت؛ مخصوصاً بین قبایل مغول وسیاه ها وقتی مردی زن گرفت نه فقط حق حرف زدن با اقوام زن را ندارد بلکه از دیدن مادرزن خود نیز محروم است و اگر تصادفاً دربین راهی مشاهده نماید باید یا فرار اختیارویا پشت باو بکند. دربعضی از طوائف قفقاز و بعضی از بومیهای امریکای شمالی این رسم تا قبل ازبچهٔ اوّل معمول است.

دربین غالب ملل زن را با حیله ویا بازور میبرند واین رسم یاحقیقی است مثل: **مغول** ، **پاتاگون** ، **بیرمانی** ، **استرالیا** ، **بانتو** و یا بطور علامت و مزاح است که در مواقع عروسی جزء عادات معمولهٔ بعضی ازملل است که علماء این عادت را ناشی از طریقهٔ زر خریدی زن دانسته اند.

طرق عروسی در دنیا و اختلاف وضعیّات ، حرکات ، ترتیب آرایشات ، و تمام مراسم آن بحدی متفاوت است که گذشته ازاختلافات عمومی مملکتی یا مذهبی در هر ده یا ولایتی هم طرز مخصوصی است.

اگربخواهیم عاداتی را که درطرق عروسیهای ملل معمول است شرح دهیم کتابهائی را الزام دارد. مثلاً در چین جمعیتی که دنبال عروس و داماد حرکت میکنند با تمام علم ها و آرایشها عیناً مثل دسته های عزا داری سابق ایران است و یا سابقاً در ایران در بعضی از ولایات معمول بوده جمعیّت عروس از طرفی

و جمعیّت داماد از طرف دیگر حرکت میکردند نزدیك هم که میرسیدند داماد یك میوه یا سیبي بعروس پرتاب کرده و فرار میکرد جمعیّت عروس دنبال او و هر کس از جمعیّت سعی می نمود که کلاه داماد را برداشته و در مقابل استرداد آن وجه کافی یا خلعتی دریافت نماید بالاخره جمعیّت داماد مانع از این کار و غالباً در اینمواقع زد وخوردی نیز صورت میگرفت . خلاصه امثال این عادات و طرق مختلف آن بی حدّ و شمار است .

خریداری زن از اقوامش بین قبایل **تاتار** ها و در جزائر فیلیپین معمول است و این رسم با دزدیدن زن تفاوتی که دارد اینست که در اینمورد نزاعی رُخ نمیدهد . (در آلبانی یك دختری در صورتی که در مقابل ۱۲ نفر شاهد قسم یاد کنند که تمام مدت عُمر شوهر نخواهد کرد از خرید و فروش معاف میشود) معدودی از علماء میگویند اساس جهیزیه زن روی این اصل درست شده که : مقداری وجه یا مال در مقابل حمایت مرد از زن ؛ از طرف زن بمرد داده شود .

دادن تحف و هدایا از طرفین البته مثل سایر عادات در هر جائی بطور مخصوصی است .

مدت زن و شوهری بین ملل بطور کلّی از چند ساعت صیغه تا تمامی مدت عمر نسبت به رفتار طرفین فرق میکند ؛ و در این موضوع نمی توان روی مسائل نژادی یاعادات طایفکی ومذهبی متّکی شد؛ چه که در بین متابعین مذهب مسیحی که زن و شوهر باید تمام عمر با هم باشند می بینیم امروز چقدر از هم جدا میشوند که یا با طلاق رسمی و یا غیر رسمی است ؛ و چه بسا بین متابعین مذهب اسلام که تعدد زوجات مجاز است قسمت زیادی ازمردم بیك زن اکتفا مینمایند ؛ حتی در بین ملل وحشی نیز که فاقدهرگونه قوانین هستند این قناعت درزن زیاد مشاهده میشود ؛ پس این قسمت را روی اختصاصات نژادی و عادت نمیتوان گرفت فقط تصادف است و توافق اخلاق .

اطفال – در تمام محیط بشریت از بدو خلقت تا حال حتی بین حیوانات هم

طفل برای والدین عزیز و یگـانه آمال آنها تربیت و پرورش میوه و محصول جدید است ؛ ولی موقع تولد طفل که در همه جا بسرور و خوشی انجام میگیرد بین بعضی قبایل غالباً بر خلاف دیده میشود .

محدود نمودن توالد و تناسل بین قسمت عمده ملل متمدنه امروز معمول است که با ادویهٔ شیمیائی و یا با زور و یا با عمل جراحی اطفال را می کشند حتی غالباً بوسیلهٔ والدین عمل اجرا میشود که مطمئناً بین ملل وحشی وجود آن را نمیتوان تصور نمود، منتها بین ملل متمدنه تحت عنوان سقط جنین کلمهٔ جنایت و قتل را از بین برده اند ؛ فقط محلی را که بین ملل وحشی سراغ داریم این عمل صورت میگیرد در بعضی از قبایل استرالیا و پولینزی سابق و تبّت است که مدتی اطفال جدیدالولاده را (مخصوصاً دختر) می کشتند و این عادت را بین آنان فقط میتوان روی اصل مهم تعدد ازواج (زن چند شوهره) فرض نمود که بالاخره یکی از این دو عادت وجود عادت دیگر را الزام مینماید .

سابقاً غالب ایلات چادرنشین ایران (بختیاری، لر وغیره) از تولد دختر تنفر داشتند

اساس تولد طفل وتوالد وتناسل درقبایل وحشی تأثیرات مهمی داشته وغالب آنها این جریان را در اثر آثار طبیعی نزدیکی دو جنس بیکدیگر نمیدانند . قبایل **آرونتا** (در مرکز استرالی) توالد را از مقاربت ندانسته و معتقدند زن از محلی عبور نموده که روح یکی از اجداد در انجا منزل داشته و در شکم زن حلول کرده است . این عقیده خود اعتقـاد به حلول ارواح و تناسخ است که مبدأ و منشأ آنرا از مصر و هند میدانند و در ازمنهٔ قدیم فیثاغورث حکیم با خود به یونان برده و در زمـان حاضر نیز عدهٔ زیادی از علماء و فلاسفه در دنیا بدان معتقد و بهمین دلیل از خوردن مواد حیوانی عموماً خودداری مینمایند .

تولد ــ چنانچه ذکر شد در تمام دنیا بعناوین مختلف توالد و تناسل را محدود مینمایند اما بالاخره وقتی طفل بدنیا آمد و حقوق حیاتی او شناخته شد در همه جا از او مواظبت نموده وعزیز میدارند؛ شاهد این قضیه همان خرافات و عقاید بیشماری است که در تمام عالم در مواقع وضع حمل و مدت معموله آن عمل مینمایند .

البته در هرجا زن پس از وضع حمل مدتی استراحت می کنند ولی در خیلی ازقبایل وحشی وملل چادرنشین نیم متمدن استراحت را عادت ندارند ؛ بین بعضی در موقع بخصوص باید عده‌ای زن حضور داشته باشد و در برخی قبایل حضور مرد جزء عادات حتمی است .

در قبایل **ایبوس** (در **نیژری**) موقع وضع حمل زن باید تمام خطا های خودرا نزد رئیس قوم اعتراف نماید حتی اسامی رفقای خود را شمارش کنند و معتقدند نگفتن یك اسم وکتمان آن از رئیس قوم باعث اتلاف طفل و مادر است

تولد اطفال توامان گاهی بین بعضی از ملل تأثیرات شگفت انگیزی را موجب است ؛ درطوائف **پاپو** و **بانتو** یکی از انها را حتماً میکشند و بین برخی دیگر در (**اوگاندا**) یك حادثهٔ خوشی تلقی نموده وجشن برپا میکنند .

جفت بچه گاهی در نزدیکی محلی که زن وضع حمل نموده دفن میشود و زمانی (در ایطالیا) در چاه و یا آب رونده میاندازند که مثل شیرمادر درجریان باشد . بین کلیمی‌ها اگر زنی طفلش در موقع زائیدن تلف شود جفت را با خروس سیاهی دفن می کنند .

در بعضی از طوائف **توپی** و **تاپویا**(۱) (در برزیل) **ویاکوت** ودرسودان مشاهده شده است که جفت را مادر میخورد چنانچه بین حیوانات پستان دار نیز چنین است .

مبادرت باین عمل بعقیدهٔ **بوشاکورت** بواسطه وجود برخی‌مواد محرکی در جفت است که بعضی غدّه‌های‌زنانه را تحریك و بیشتر موقع وضع حمل محسوس میشود . البته اگر بخواهیم این اصول را قبول کنیم‌باباید بین تمام زنهای دنیا معمول شود ویا اینکه بایدزنهای این‌قبایل درترکیبات حیاتی با سایرین فرق‌داشته باشند . درهرصورت آنچه می‌توان‌حتمی‌دانست اینستکه‌اینهانیزعاداتی‌است که روزی‌معمول گردیده بعدقانون شده وبه‌نقاط همسایه هم‌سرایت کرده کم کم‌درپرورش‌افرادچنان‌تأثیرنموده که ترك‌آنرا غیرممکن می‌دانند. درایطالیا هنوز عادتی است که اگر شیرمادر تا سه روز نیاید از جفتی که زیرتخت‌خواب زائو نگاهداشته‌اندتیکه ای‌ازآنرادرخوراکی پخته‌بزن‌میدهندبخورد.

(1) Tappuya

یکی از عادات تعجب آور اینست که بین بومیهای برزیل (امریکای جنوبی) ودر **گویان** (۱) وقبایل **دایاك** معمول است که آنرا **کوواد** (۲) می‌نامند باین طریق که زن پس از وضع حمل برخواسته و مرد در رختخواب میخوابد مثل اینکه مرد طفل را زائیده و تبریکات و تهنیت و هدایای واردین را او قبول نموده و گاهی هم از بچه مواظبت مینماید .

علت واصل این اقدام را علماء واز جمله **تیلور** تحقیق نموده و آن را یك قسم شیخوخت زن درجامعه تصور مینمایند یعنی این جزیه ایست که مرد برای شیخوخت آتی خود به زنیکه تا قبل از این شیخوخت را دارا بوده میدهد . **سیزوسکی** (۳) معتقد است این قضیه برای دومقصود عمل میشود : یکی برای انتفاع طفل که روح قوی تردراو ایجاد شود ؛ دویم برای تخفیف رنج و تسلی خاطر زن . بین بومیهای امریکای جنوبی مرد بطریق فوق نمی‌خوابد ولی نزد زن میماند ؛ بین عوام ایران تا نیم قرن قبل یك نفر از اقوام حتماً بایستی نزد زن بماند که آل اورا نبرد .

در ملل وحشی معمول است پس از اینکه طفل پا بعرصهٔ ظهور گذاشت بوسائل مختلف سعی می‌کنند ارواح موذیه را ازاو دور کنند . قبایل **لاوتی** دراطراف خانه تیکه های پارچه ، شاخ ، زنگ و امثال آن می‌آویزند که در موقع وزش باد وحرکت آنها ارواح موذیه بدانها مشغول و از طفل صرف نظر نمایند . **اهالی مالزی** برای همین منظور اشیائی که می‌پرستند دم درب می‌گذارند .

البته پرواضح است در هرجا ودر هرمحل بچهٔ جدید الولاده را بطرق مختلفی می‌شویند در قبایل **بانگالا** (در کنگوی شمالی) فقط قابله بچه را لیسیده و با آب دهان می‌شوید .

اما اسم گذاری بچه معمولاً درقسمت اعظم دنیا با طبقات روحانیین است واگر والدین واقوام هم اسم بگذارند حتماً با مراسم مذهبی انجام میشود . بین ملل وحشی اینکار به عهدهٔ ساحرین ، جادوگران ، وفتیشور ها است که طبقهٔ روحانیین آنهارا تشکیل

---

(1) Guyan (2) Couvade (3) Ciezewsky

میدهد و بین ملل متمدنه بعهدهٔ کشیش ، آخوند و ملاّ و امثال آن بوده . اسامی اطفال گاهی باسامی همان محلی است که در آنجا طفل متولد می شود مثل طوائف **کالموك** ؛ بین قرمز پوستان و مغولها باسم حیوان یا گیاه میگذارند در اروپا و آمریکا هر دو یا سه قسم فوق معمول ولي بطورکلی اسامی حواریون است ؛ سابقاً در دهات ایران غالباً باسامی روز ها میگذاشتند .

ولی گاهی این اسامی برای تمام مدت عمر نیست مثلاً در طوائف مغوله و **دایاك** وقتی کسی ناخوش شد اسم او را عوض میکنند که ارواح موذیه را گمراه کنند (این قسمت در ایران هم بین عوام ها سابقا معمول بوده)

در قبایل **فوئنژی** و بومیهای امریکای جنوبی و **پولینزی** و **مالزی** و **پاپو** و غیره به زبان آوردن نام یك متوفی بکلی ممنوع و حتی تمام اشخاص هم اسم او هم باید اسم خود را تغییر دهند . گاهی برخی اسامی خود را نسبت بشغل خود تغییر میدهند (بین مردان جنگی ، اطباء ،ساحرین، و غیره) . درممالك متمدنه و نیم متمدنه هم تغییر اسامی میدهند نهایت روی اعتقادات دیگری مرسوم است مثلابرای دخول درجامعهٔ سیاسی یا فرار ازمحاکم ؛ و گاهی برای دخول در رشتهٔ مشاغل مخصوص (کشیش ، اکتور ، فاحشه ، و غیره) .

تربیت اطفال ـ بین قبایل وحشی شیر دادن اطفال غالباً خیلی بطول می انجامد حتیّ تا چهار الی پنج سال وگاهی هم زیادتر و یکی از محققین بین قبایل استرالی و اسکیمو و بومیهای امریکای شمالی مشاهده نموده که اطفال تا ده الی ۱۲ سال شیر میخورند .

بین بعضی از قبایل وحشی اطفال را خیلی مواظبت نموده و کمتر کتك میزنند (مثل ممالك متمدنه) و همینکه به سن بلوغ رسید جشن بر پا و اعلام جوانی او میشود . (این عادات بیشتر در استرالیا و بومیهای امریکا و ملانزیها دیده شده) سپس جوانها را به نقاط دور دست فرستاده که تحت مراقبت ساحرین و پیر مردهای قوم تربیت شده و مدت مدیدی اصول زندگانی اجتماعی و معاشرت با زن را می آموزند و در برخی دیگر جوانها را مدتی (اقلاً ۱۵ روز) در بیابان

لخت ' بدون اغذیه و مشروب گرسنه و تشنه وا میگذارند که با سختی خو بگیرند پس از انقضای مدت معینه برای کسانی که فاتح مراجعت کردند چندین روز جشن میگیرند .

ختنه کردن اطفال بین قبایل وحشی و تمام ملل اقیانوسیه و بومیهای امریکا جزء عادات دیرینهٔ آنها معمول است (بین مسلمانان وکلیمیان جزء قوانین مذهبی است) کلیمی ها حتماً روز هشتم و مسلمانان در سنین مختلف ختنه میکنند ؛ در اروپا هم اخیراً این اقدام را از نظر صحّی شروع کرده اند .

تصور میرود جشن بلوغ در غالب قسمت های دنیا و با تغییراتی جزئی معمول و یکی از عادات خوبی که بین ملل اروپا و امریکا متداول است جشن سالیانهٔ شب تولد است که والدین از بدو طفولیت برای اطفال خود نسبت بثروت خود مهیّا می سازند و این عادت خواص خوبی را برای حیات اطفال در بر دارد .

مقدّرات پیر مرد ها در ملل وحشی بطور رضایت بخش نیست یعنی بقدر لازم از آنها نگاهداری ننموده و همینکه کبر سن و کهولت بر آنها مستولی شد یا او را میکشند و یا وا میگذارند تا از گرسنگی و پیری بمیرد . در بعضی از ملل قدیم **سارد** و **ما ساژت** نیز چنین بوده است

خود کشی اختیاری و انتحار پیر مرد ها درقبایل **چوکچی** و بعضی دیگر از همین رشته محسوب است که یا برای اعتقاد به نیل زندگانی و حیات بهتری و یا بیشتر از بیچارگی و گرسنگی عمل میشود .

کفن و دفن ـ در مواقع کفن و دفن تقریباً در تمام ملل اشیائی نسبت بعادات و رسوم خود با جسد در قبر میگذارند که گاهی اشیاء متعلق به خود متوفی و زمانی برای اجرای مراسم مذهبی است . مثلاً در نقاطی چند با جسد مردان جنگی اسلحه و با جسد زنها ظروف گلی میگذارند ؛ بعضی اوقات اشیاء مختلفه را پس از فوت صاحبش می شکنند باین عقیده که روح این اشیاء نیز مرده و نزد صاحبش باید برود ' و در تحت نفوذ همین عقیده بومیهای امریکا و قبایل **آلتائی** در سر قبر مرده اسب سواری متوفی را کشته و قربانی روح او مینمایند .



در بنارس

در این محل در بنارس ، شهر مقدّس هندیها و در کنار رودخانهٔ گانژ ، رود خانهٔ مقدّس است ، که هندیها اموات خود را پس از آنکه چندمرتبه درآب فروبرده روی هیزم زیادی گذارده ومی سوزانند و بعد ازمیان خاکستر آنچه از جسد باقی مانده در آب میریزند

بین کلیمیان میگویند در صد سال قبل از مسیح مرده را با البسهٔ فاخری که دارا بوده دفن مینمودند بعد از مدتی طوری شد که فقرا ازشرمندگی و نداری اموات خود را ترك و فرار می نمودند و پس از سالها این رسم بوسیلهٔ یکی از علماء یهود منسوخ شد .

در هند زن را قربانی روح شوهر متوفی مینمایند بدینطریق که پس از مرگ شوهر در محلیکه آتش زیادی روشن کرده ومی خواهند نعش را بسوزانند زن نیز باید حاضر شده ، و کشیش سه مرتبه به زن (تعارف) می کنند که

میتواند از سوزانیدن خود صرف نظر نماید ولی زن نباید قبول کرده وباید ببالین شوهر متوفی رفته وبا او بسوزد، میگویند در اینموقع که جسد مرد و زن شروع بسوختن نموده و آتش شعله ورگردید کشیش سئوالاتی را که از آتیه از زن میکنند جواب های صحیح می شنود.

در **داهومی**(۱) ودرقبایل **ایبوس** (در **نیژر**) و بین **دایاك** ها غلام یا کنیز متوفی‌را سر قبر او می‌کشند؛ در اروپا و بعضی ممالك دیگر گاهی سکه در دهان یا دست جسد در قبر میگذارند.

در بعضی قبایل میکرونزی نسبت به عقاید مختلفی که بین آنان معمول است چون مرگ را خواب طولانی میدانند به همین دلیل وقتی شوهر مرد زن اونیز در قبرپهلوی جسد شوهرش خوابیده و بامایع مخصوصی که ازجسد تراوش میکند بدن خود را آلوده مینماید و منتظر است که شوهرش روزی بیدار شود.

اخیراً جمعیّتی در مجارستان بوسیلهٔ پلیس کشف شد که اکثر آنها از دهات **ناگیرو** بودند و از سال ۱۹۱۱ باین طرف زنهای زیادی به قتل شوهران خود مبادرت نموده یعنی همینکه زنی کوچکترین دلتنگی ومختصرآزردگی‌خاطری از شوهر خود میدید با سمّ مخصوصی او را میکشت؛ تعداد این جمعیّت را زیاد تصور نموده ولی عدّه ای که مظنون بودند بالغ بر یکصد نفر بوده و جای تعجب است که اسرار این طایفه بحدّی خوب و مکتوم نگاهداشته شده که با وجودیکه‌پرده از روی کار آنها بر داشته شده هنوز تعداد زنها و مقتولین مجهول‌است.

کشف این قضیه بوسیلهٔ یك کشیش شده که همین عمل را عیال او میخواسته نسبت بدو انجام دهد و بنا بر تصادف کشیش قضایا رافهمیده و تعقیب گردید.

ذکر این قسمت فقط برای متضادّ بودن موضوع و مغایرت روحیات ملل مختلف است.

عملیات‌دیگری‌درنتیجهٔ ترس واعتقاد به‌ارواح موذیه‌نسبت به‌مرده اجرامیشود؛ مثلاً بعضی اسم متوفي را عوض میکنند برای اینکه ارواح موذیه برای یافتن

---

(1) Dahomey

و معدوم نمودن بازماندگان او گمراه شود ، و برخی مأوای مسکونی را تغییر میدهند ، گروهی نعش را از سوراخی غیر از درب معمولی خانه خارج میکنند که ارواح موذیه از تعقیب عاجز شوند ، قبایلی چند در مصب رود نیژر بدن مرده را رنگ میکنند ، طوائف چوکچی وپاپو تیکه های استخوانی رنگ کرده با مرده میگذارند و یا کفن را زیادتر میپیچند .

دراوان استیلای مرگ و پس ازآن بعضی از ملل مراسم جشن برپامینمایند؛ بین قبایل **دا اولا** در **کامرون** (۱) (افریقای غربی) مدت جشن ۹ روز طول می کشد یعنی مدت لازمی که روح بتواند تا **بلا** (۲) (نقطهٔ استراحتگاه ابدی) سیر کنند .

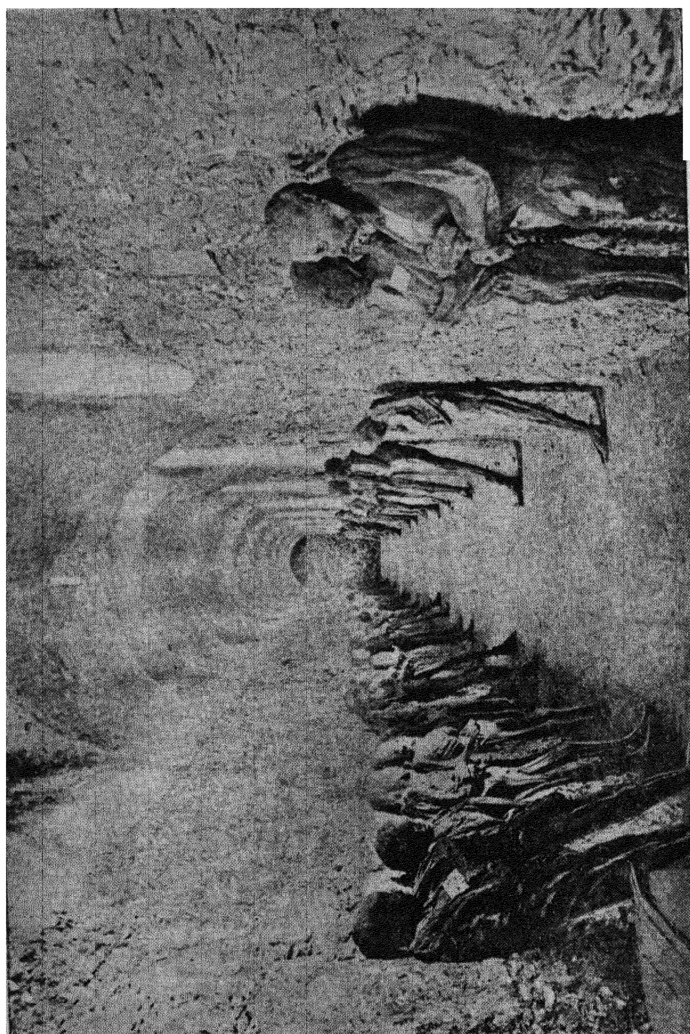
در مذهب زرتشت گذشته از اینکه روح را فانی نمیدانستند معتقد بودند که روح پس ازمرگ جسم سه روز لذائذ و محن ایام زندگانی را دارا و پس از آن باد آن را برده واز پلی موسوم به **چینوت** عبور داده در حضور سه نفر قاضی **نسیر، مرا اوش** و **وراس نو** محاکمه شده در صورتیکه اعمالش خوب بود به **انهووهشیت** (بهشت) میرود والا دردریای تاریکی میافتد .

بین قبایل **باتا** در **سوماترا** مراسم جشن اموات با رقص و بازیهای مخصوصی مسمّا به **توپینقا** توأم میشود .

استخراج استخوان مرده ازقبر پس از مدتی با مراسمی چندبین قبایل ، **آندونزی ملانزی** ، بومیهای آمریکا معمول است که تقریباً مثل جشن هائی است که **باکوس** ها درزمان قدیم برای اجرای همین مقصود عمل مینمودند . بالاخره رفتن سر قبر پس از مدتی و مراسم شب سوم ، هفتم ، چهلم ، سال ، ومیهمانی و پذیرائی سر قبر به نسبت عادات مختلف ملل در همه جا معمول است .

طرق کفن ودفن درممالك مختلف اشکال زیاد دارد؛ درخاك گذاردن ، خاکستر کردن ، در هوای آزاد گذاردن (برای مومیائی طبیعی) ، در برجهای سکوت نگاهداشتن (در هند و زرتشتیها) ، در صندوق چوبی گذاردن ، معطر

(1) Daoula de Kameroun (2) Bela



حای اموات در گوان جواتو (مکزیك)

درمکزیك اموات را در دخمه ها و کالری های بزرك بدیوار تکیه داده و برای هر محل اجاره ای منظور است که چنانچه تأخیر در پرداخت وجه اجاره (تا پنج سال) بشود امواترا بدخمه های فقرا و مخلوط میریزند . بالارتفاع زیاد و خشکی فوق العاده هوا در این منطقه گوشت بدن خشك وخاکستر شده میریزد بدون اینکه عفونت زیادی را باعث شود .

و مومیائی کردن ، در بیابان بحال خود گذاردن ، در دریا انداختن و امثال آن به نسبت عقاید و عادات دیرینه و یا اعتقادات بـه مراسم مذهبی در هر جائی معمول است .

اما این اختلافات از نظر نژادی حائز اهمیتی نیست چون اغلب دو یا سه

قسم آن در یك مملکت متداول است . بعضی از ملل چند مرتبه کفن میکنند یعنی پس از کفن اولیه و پس از مدتی کم وبیش پارچهٔ کفن را زیاد میکنند . سوزانیدن و خاکستر کردن جسد و در ظرف مخصوصی نگاهداشتن گذشته از عادات ملل اروپا و آمریکا بین قبایل جزائر **فیلیپین** و تقریباً تمام بومیهای آمریکای جنوبی نیز معمول است مگر نواحی که تمدن اهالی (**پرو**) در آنها نفوذ یافته که بجای خاکستر کردن مومیائی مینمایند .

بالاخره روی این قسمت هم که دقیق شویم و مراسم مختلفهٔ مشایعت انسان را تا آخرین لحظه‌ای که از چشم دور میشود ملاحظه کنیم باز هم میبینیم آخرین مراسم هم مثل جزئیات زمان حیات همه عادت است .

انسان که مرد یا روحش به افلاك صعود کرد و یا بخواب ابدی رفت و بالاخره هستی و وجود او بدیار عدم رفت هرقسم با جسد اورفتار شد حتی خارج از انواع مذکوره درفوق هم باشد ، نه برای آن مرده و نه برای روح او و نه برای باز ماندگان او کوچکترین تأثیری ندارد آن که رفت رفت و همانطور که بوجود آمدن انسان برای ما مجهول است مراجعت او بدیار عدم نیز بر هیچکسی معلوم نیست و اکنون که همه چیز بر ما مجهول است چطور میتوان روی وجود ، هستی ، وعدم انسان قوانینی فرض وبه‌خرافاتی معتقد شد هر عملی عادت است و هر عادتی اساس زندگی یك فرد یاافراد جامعه ای را دربردارد .

عزاداری ـ احساسات درونی که از رنج والم در موقع مرگ کسی برای انسان تولید میشود در تمام دنیا از متمدن ترین تا وحشی ترین ملل با نفوذی هر چه تمامتر مشاهده شده و فقط انواع آن نسبت به تمدن و درجهٔ ترقی آن محیط تفاوت میکند .

فریاد زدن ، جیغ زدن ، گریه کردن ، ناله و ندبه کردن ، بر سر و صورت کوفتن ، مو کندن ، بدن خراشیدن ، و امثال آن در عموم ملل کرهٔ ارض معمول که شدّت و ضعف آن نسبت مستقیم با زیادی و کمی تمدّن دارد .

بعضی از ملل برای اجرای مراسم عزاداری قسمتی از بدن را قطع میکنند :

اهالی **بوشیمان** و **کارواش** [1] یك بند انگشت دست را قطع میکنند؛ قبایل **فیجی** انگشت پا را میبرند؛ در **پولینزی** دندان را می کنند؛ در استرالی قسمتی از پوست بدن را پاره میکنند؛ در **نئوکالدونی** قسمتی از بدن را میسوزانند.

اساس اقدام به این فدا کاریها بین این ملل روی عقایدی است که برای فرونشانیدن غضب روح مرده ای که بین باز ماندگان میچرخد قربانی تقدیم می کنند که دست از آنها بر دارد.

در استرالیا موی ریش را میکنند، موی سر را میتراشند؛ در ایران سابقاً مو را بالعکس در سر و صورت نمیتراشیدند؛ اهالی **مالزی** البسهٔ خود را پاره میکنند؛ بین کلیمی های سابق، و مصر قدیم، و آلبانیها، و بومیهای امریکا، بعضی علامات عزا داری روی بدن میگذاشتند و یا گل به سر میمالیدند (تا چند سال قبل در روز عاشورا گل، خاك، کاه، و امثال آن به سر میریختند)؛ بین قبایل **مانگانیا** در افریقای جنوبی برگ های درخت خرما را دور بدن خود می پیچند تا وقتیکه برگها پلاسیده وخود بریزد؛ و بالاخره مللی که بیشتر وسائل پوشاکشان فراهم است برای اجرای همین مقصود تغییر رنگ در لباس و کلاه خود میدهند.

در غالب ممالك دنیا برای اجرای مراسم عزا داری سیاه می پوشند در چین روی همین نظر تماماً سفید می پوشند.

بین عده ای از قبایل و بعضی از ملل سواحل مدیترانه (در قدیم) معمول بوده است چندین ررز متوالی در سر قبر متوفی اقوام و خویشاوندان جمع شده پیوسته فریاد میزدند و یا غالباً زنهائی را که استعداد گریه کردن داشته (زنهای گریان) اجیر میکردند که از طرف آنها فریاد بزند؛ این رویهٔ اخیر در مصر قدیم نیز چنین بوده؛ در جزیرهٔ **کورس** [2] با اجرای مراسم فوق اشعاری نیز تنظیم کرده می خوانند و در آن وضعیّات لیاقت و شایستگی متوفی را شرح داده

(1) Charuas (2) Corse

و در مدح او می سرایند و این قسمت را خودآنها **وسروس**(۱) میخامندوبالاخره در بعضی طوایف قفقاز (مخصوصاً بین اهل طرب) مرسوم است که سرقبر متوفی مهمانی و پذیرائی شایان نموده و باخوردن مسکرات زیاد و نواختن آلات موسیقی و شکستن تمام ظروف مسکرات و شرکت درشادی رفیق متوفی خود بدینطریق و با این مراسم برای ابد از او جدامی شوند .

---

(1) Voceros

فصل دهم
زندگانی اجتماعی بشر
خلاصه

حیات داخلی ملل - تشکیلات اقتصادی - اشکال مستغلات، املاك ومحصولات - املاك عمومی و املاك انفرادی - املاك خانوادگی - تشکیلات اجتماعی - توتمیسم - رژیم طایفگی ورژیم خانوادگی - رژیم طبقاتی - برده فروشی - رژیم ملوك الطوایف و دموکراسی - حقوق وعدالت - معنویت اجتماعی - اجتماعات سری - السنّ بالسّن والجروح قصاص - ابراز مراتب ادب .

حیات داخلی ملل

زندگانی اجتماعی بشر را اگر بخواهیم تحت مطالعه قرار دهیم می بینیم این حیات اجتماعی؛ یا حدود زندگانی یك ملتی است نسبت بخود آن ملت ویا نسبت بدیگران پس زندگانی اجتماعی؛ یا حیات داخلی ملل است ویا حیات بین المللی ملل .

زندگانی داخلی نیز بردو قسم است: یا تشکیلات اقتصادی است ویا تشکیلات اجتماعی . قسمت اول عبارت است از املاك عمومی واملاك خصوصی وانفرادی؛ قسمت ثانی ادارات و سیاست ملتی را شامل است که خود از زندگانی خانوادگی و عقاید مذهبی مشتق است .

زندگی بین المللی از سه قسم خارج نیست یا روابط خصمانه است : (جنگ)؛ یاروابط بی طرفی و سکوت وآرامش: (تجارت) ؛ و یا روابط خیلی صمیمی است که تبادل احساسات در جشن ها و اعیاد وغیره را در بردارد .

تشکیلات اقتصادی و ترتیب املاك و مستغلات هر ملت بسته به طرز تهیهٔ آن است یعنی تقسیم ثروت ومحصول مربوط است به طرزیکه آن رابدست میآورند .

مثلاً قبایل وحشی شکارچی غالباً مجبور می شوند که جمعیتی تشکیل داده تا شکار بزرگی بدست آورند؛ در استرالیا هر پانزده نفر متفقاً برای شکار **کانگورو**

(حیوانات ذوات الکیس) حرکت میکنند ، اسکیموها چندین کرجي را به هم متصل نموده و برای صید نهنگ حرکت میکنند ؛ و پس از آوردن شکار خود به محل معهود هر کسی هر قدر که میتوانند از آن شکار میخورد یعني شکار عمومی است .

ملك و زمین هر قبیله در استرالیا و بین بومیهای امریکا و قرمز پوستان ملك عمومی است ؛ هر کسی میتواند در آن شکار بکند با قید اینکه به زمین و ملك قبیلهٔ همسایه وارد نشود ؛ ولي البته در میان این ملك عمومی اشیـائی است که به اشخاصی متعلق است مثل اسلحه ، البسه ، و غیره کـه جزء املاك انفرادی است ولی چادر و اثاثیهٔ خانه به تمام خانواده متعلق است ؛ پس در همین محیط و همین جامعه سه قسم املاك وجود دارد : املاك عمومی ، املاك خانوادگی ، املاك انفرادی چیزی که اختلاف اشکال املاك را معین میکنند همان طریقهٔ اعمال و تهیهٔ آنست . مثلاً بین بومیهای امریکای شمالی و **تونگوز** ها میگویند : « من تیری با دست خود درست کردم آن مال من است ، من با عیال و اطفالم کلبه ای ساختیم آن متعلق بما است ، من با اشخاص قبیله ام شکارهائی کردیم آنها به همهٔ ما به تساوی تعلق دارد .

حیوانی را کـه در زمین قبیله ام شکار کردم از آن من تنها است و اگر حیوانی را کـه من تعقیب و مجروح کردم کس دیگری آن را گرفت متعلق به هر دوی ما است و پوست آن متعلق به کسی است کـه آخرین ضربه (یا ضربهٔ ناز شست) را زده است » ؛ وبهمین دلیل است کـه تیر های قبایل علائم مخصوصی دارند .

در امریکای شمالی سابقاً شکار گاو کوهی تحت قوانین مؤکدی اجرا میشد و اگر چند تیر به بدن گـاو خورده بود وضعیت جناقی و چپ و راستی تیر ها تعلق قسمتها را به اشخاص معین مینمود مثلاً پوستش متعلق بود به کسیکه تیر او نزدیکتر از تیر سایرین بقلب اصابت نموده .

البته از وقتی کـه اسلحهٔ آتشی در آن صفحات داخل شد چون روی آنهـا نمیتوانستند علامتی بگذارند این قانون لغو و تقسیم به تساوی گردیده و ملك عمومی فرض میشد .

ما یتعلق افراد و خانواده ها دربین ملل وحشی هیچوقت اندوخته نمیشود چون محصول شکار را ازترس فاسد شدن نمیتوانند زیاد نگاهدارند وزیادتی خوراك خود را به اقوام خود میدهند ؛ از همین جا است که فکر ذخیره و پیش بینی بین ملل وحشی نیست و بطور کلی بامید همان روز زندگی میکنند .

املاك بین ملل وحشی و قدیمی از روی علامات ملکی حفاظت میشود و مبدأ **توتم** و **بلازون**(۱) ازهمین جا است (توتم صورحیواناتی است که آنها را مبدأ نژاد یا حامی و یا علامت خانوادهٔ خود میدانند و بلازون نقوش وعلائم اختصاصیه ممالك و ملل است)

بین قبایل **پاپو** در **نوول گینه** با شاخه و برگهائی که بهم بافته اند املاك و اشیاء خود را محاصره و دیوار میکشند و غیر از خود او هیچکس بدان دست بردی نمیزند. این قسمت در غالب دهات دنیا که ریشهٔ افکار فاسد در مغز و روح سادهٔ آنها جای گیر نشده معمول است و در ایران مخصوصاً در سواحل بحرر خزر چند شاخهٔ درخت و چوبی حصارحیاتی خانواده ای را تشکیل داده و همان را محترم می دانند .

در تاریخ قدیم می گویند فاتحین منچوکه همین قطعه زمین چین را تصاحب نمودند سر حدّ خود را با آثار پای اسب معین کرده بودند .

روی مراحل تکامل بشریت که پیش برویم می‌بینیم زراعت واقدام بـاین عمل موجب شد که اغلب اثاثیه و املاك ومتصرفات عمومی کم کم خانوادگی بشود والبته این تغییر بدواً از خانواده های مشایخ شروع شد کـه ملك عمومی را خانوادگی کردند و اعضاء خانواده از محصول آن ملك بالسویه سهم بردند .

این رویه قبل از قرن ۱۶ درروسیه نیز معمول و حتی تا قبل از استیلای بولشویسم متداول بود ؛ در قرن ۱۳ و ۱۴ درانگلیس وفرانسه هم همینطور بود که محصول را در انبار خانوادگی احتکار مینمودند وامروز هم در غالب قصبات آسیا و اروپا غیر از املاك ومزارع انفرادی چراگاهای عمومی است که ساکنین اطراف

(1) Totême - Blason

آن متحداً از آن استفاده مینمایند .

اجتماع چند ملك خانوادگی تشکیل ملوك زراعتی نمود و این طریقه تقریباً درتمام دنیای متمدن امروزه با اختلافات جزئی‌وجود داشته ؛ مثلاً در ایران تا قبل ازاستیلای عرب معمول بوده‌که پس از ترویج مذهب اسلام‌گاهی با اقتدارحکومت وقت و زمانی باترتیب ملوك الطوایفی از بین رفت ؛در هند این اواخر هم ترتیب مذکور متداول بوده که روی ازدیاد جمعیت و نقصان دارندگان سهام از بین رفت .

تشکیلات اجتماعی ـ تشکیلات اجتماعی‌روی تشکیلات ملکی است که خود از تشکیلات‌خانوادگی مشتق است؛ درازمنهٔ قدیم که عروسیهای اجتماعی‌معمول بوده و بعدبه عروسیهای انفرادی مبدل شد قبایل بطوائف چندی تقسیم که هر کدام **توتم** و عنوانی را برای خود فرض نمودند .

توتم به تمام‌معنی‌عبارتست ازیك‌طبقه شیئی (نه شیئی‌واحد یافتیش) که برای آن احترامات و خرافاتی را قائل میشدند' واشخاص عقیده داشتند که یك رابطهٔ حتمی و مکتومی بین او و نمایندهٔ هر طبقه است .

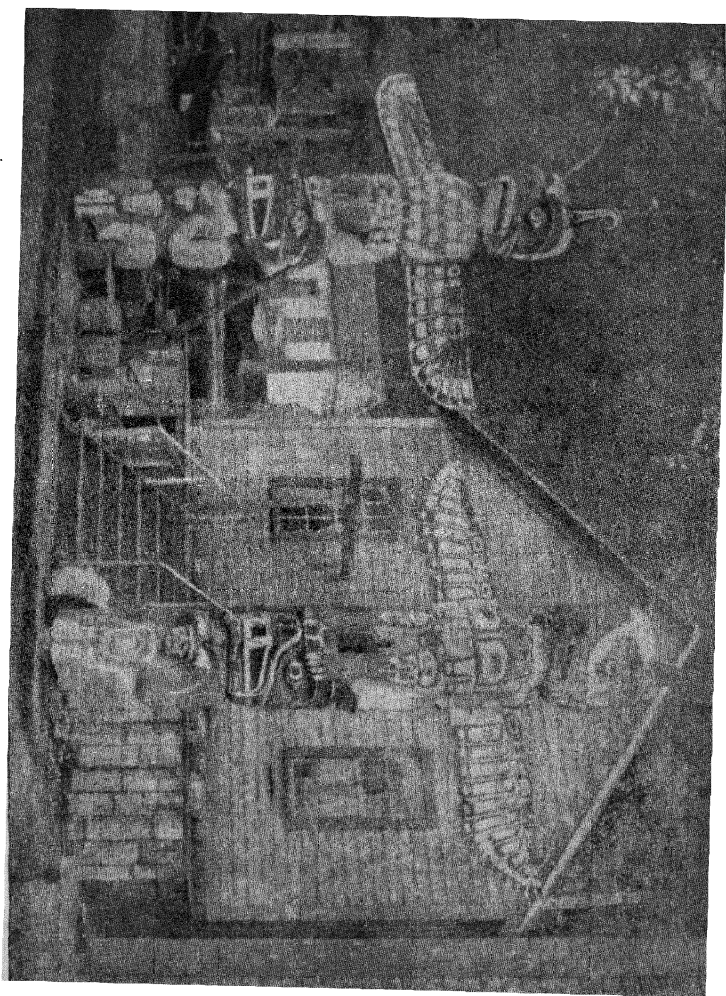
بعضی مواقع توتم عبارت از یك حیوان یانباتی است که اعضاء طایفه آن را از اجداد عمومی و در عین حال حافظ و حامی افراد آن طایفه میدانستند؛ قبایل **ایروکوا**(۱) درقصص و روایات خود با اطمینان خاطری حکایت میکنندکه چطور لاك پشت که توتم و نمایندهٔ اجداد آنها است از استخوان خود بیرون آمده و کم‌کم‌به شکل انسان شد .

گاهی نیز توتم نسبت به اشیاء دیگری که به اعضاء طایفه تعلق داشته اطلاق میشده و تصورمیرود که علائم مختصهٔ ممالك وبلازون (۲) های امروزه ازهمین توتمها و یا همان علامات املاك مشتق است .

همین توتم غالباً درتقسیمات خانوادگی رل مهمی‌را حائزاست' چنانچه اعضای یك طایفه که از یك توتم باشند نمیتوانند با هم وصلت نمایند (تقسیمات طایفگی توتمی غیر از تقسیمات ملکی است)

---

(1) Iroquois (2) Blason



در آلاسکا

بومیهای امریکای شمالی روی چوبهای قطور و بلند حتی تا ارتفاع پانزده متر اشکال حیواناتی را منبت کرده و بر نکهای تند نقاشی نموده و آنها را توتم میدانند که علامت خانوادگی و اجدادی آنها است

توتم هیچوقت آفت پذیر نیست یعنی اگر حیوان است هیچکس نمی تواند و نباید او را بکشد و اگر نبات است هیچوقت نباید کنده شده یا بخورند مگر در مواقع رسمی که تمام خانواده متحداً و عمومی آن را باید بخورند.

روی مبدأ و منشأ توتم بین علماء و محققین فن اختلافات عقیده زیاد است، فقط آنچه را که میتوان از آراء علماء استخراج نمود اینست که مبدأ و اساس توتم

برای اینست که :

اولاً ارتباط دوستی بین افراد یك طایفه، یك قبیله وبالاخره یك ملت تشکیل داده که همه نسبت بدیگری احترام و صمیمیتی را درنظر داشته باشند؛ دوم برای ایجاد رابطه ای بین انسان و طبقات مخصوصی از حیوانات، و تخفیف در آزار آنها.

تقریباً توتم همیشه یك اصل مذهبی بوده که روی آن ممنوعاتی تولید و بحدی بدان اهمیت دادند که نه فقط **توتمیسم** [1] اصول مهم تشکیلات اجتماعی را در برگرفته بلکه عقاید مذهبی زیادی رانیز ایجاد نموده وبعضی ازعلماء در مذاهب توتمی مراحلی را فرض نموده که تمام مذاهب دنیا از آن مراحل عبور نموده و بالاخره مذاهب توتمی قدیمترین وساده ترین مذاهبی است که تاحال شناخته شده.

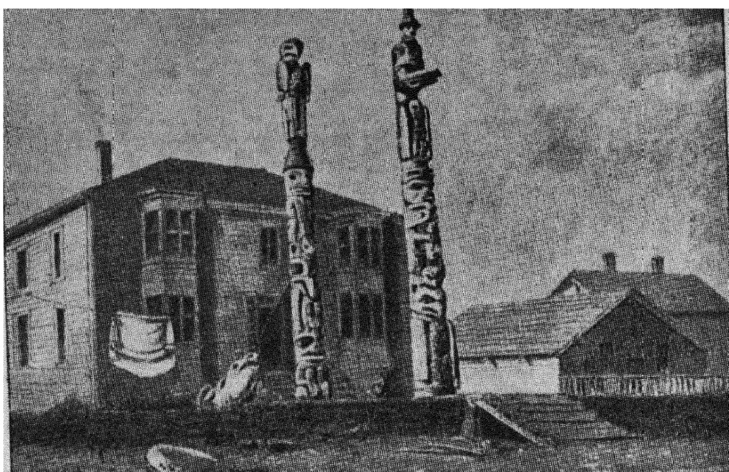
رژیم اجتماعی طایفگی (که اعضاء آنها نتوانند باهم وصلت کنند) و قوانین توتمی؛ دربین بومیهای امریکای شمالی، استرالیا، افریقای جنوبی حکمفرما است وروی این اصول هیچ رئیس قومی دائمی نیست؛ ووقتی چند طایفه تشکیل یك قبیله رادادند رئیس عمومی انتخاب نموده ولی اختیارات اورا کاملاً محدود مینمایند و در هر طایفه فقط مجمع قدما و پیرمردان حکمفرمائی داخلی را مینماید.

پس از طیّ دورهٔ زندگی بشر از شکارچی بزارع و باتحکیم روابط و اختلاط خون اعضاء خانواده ها، و با تشکیل و تأسیس املاك خانوادگی بوسیلهٔ مشایخ تشکیلات اجتماعی بشر تولید یافت. تمام اعضاء خانواده تحت یك لوا قرار گرفته وگاهی نیز به یك اسم معروف شدند: پس اتحاد اجتماعی بشر تأسیس یافت چنانچه مبدأ خانواده های چین و ایرلاند و غالب دنیا روی همین رژیم بوده؛ رئیس قوم رئیس جامعه گردیده وکم کم اقتداراتش در آن جامعه موروثی شد.

بتدریج که تشکیلات خانوادگی به اتحاد اجتماعی مبدل شد تشکیلات اجتماعی صورت تشکیلات ارضی و ملکی را گرفت، و تمام مردمانی که روی یك قسمت زمین زندگی می کردند (خواه از یك خون وخواه ازخون مختلف) تشکیل اتحاد و وحدت اجتماعی دادند: **ولوست** [2] (در روسیه) **تسون** [3] (در چین) **مورا** [4] (در ژاپون) **کال پولی** [5] (در مکزیك قدیم) از همین قبیل ونظائر همین اجتماعات بوده.

---

(1) Totémisme (2) Volost (3) Tsoun (4) Mura (5) Calpulli



در **ورانژل** (آلاسکا)
توتم یا علامت خانوادگی یك رئیس طایفهٔ **تلینگیت** و خانمش که در جاو منزل نصب گردیده

گاهی همین تشکیلات ارضی صورت یك مملکت مستقلی را بخود گرفته که تحت ریاست یك رئیس منتخب ونمایندگانی ازهرقبیله اداره میشد مثل **موکی** (۱) (در امریکای شمالی قبل از انقیاد اهالی) **کرو**(۲) و **واکامبا** (۳) در افریقا **ساموان** (٤) در اقیانوسیه .

بالاخره در نتیجهٔ ازدیاد مستملکات ومایتعلق افراد و ثروت و اقتدار رؤسا و اطرافیهای رئیس، تشکیلات جدید یاطبقات مختلفی درجامعهٔ بشریت وبین مردمان فرض وکم کم صورت حتمی بخود گرفت که بعضی را قوی و برخی را ضعیف نمود، و باهمین اختلافات طبقات ؛ غلام ، زرخرید ، کنیز بین بشرمعمول که در نتیجهٔ جنگ ها و قادر نبودن به پرداخت حقوق ارضی زرخرید شدند .

سپس طبقات بشر را بایك نظرعمومی می توانیم بدو تقسیم کنیم : یکی اداره کنندگان (ارباب، اشراف، وملاکین) دوم اداره شدگان (رعایا وطبقات پست) البته واضح است روابط این دوطبقه ازدرجهٔ اول که صاحب اختیار جان و

(1) Moqui (2) Krou (3) Vakamba (4) Samoan

مال و عیال و اطفال طبقهٔ دوم بودند تا درجهٔ تساوی بین طبقات در ممالك مختلفه بطول مدت تفاوت نموده .

طبقهٔ دیگری نیز پائین تر از طبقهٔ دوم میتوانیم فرض کنیم وآن طبقهٔ غلام و زرخرید است که همیشه باید در درجهٔ دانی باقی بمانند و هیچوقت نمیتوانند امید دخول در طبقهٔ اول را داشته باشند؛ در صورتیکه طبقهٔ دوم که ذکر کردیم هر کسی باداشتن املاك وزمین میتواند ارباب شده و درطبقهٔ اول داخل شود .

یکی ازعلماء **دوبوا** (۱) معتقد است این رژیم طبقاتی جاده ایست که خواهی نخواهی تمام جمعیت های متشکلهٔ دنیا از آن عبور نموده و یا مرحله ایست که تمام ملـل آن را پیموده اند بطوری که این اختلاف طبقـاتی که امروز هم بین ملل متمدنه با نفوذی حکمفرما است از یادگاری همین رژیم است؛ البته روی این اصل عقایدمخالفی نیز ایراد گردیده و از جمله **م . سنار** (۲) مدعی است این رژیم فقط مخصوص قبایل وحشی وبومی است .

علی ای حال تقسیم جمعیت ها به طبقات ناچاراً درجاتی را بایستی در برداشته باشد ولی واضح است تخصیص مشاغل به اشخاص خیلی سخت نبوده و طبقـات تا حدی آزاد بودند .

بالاخره رژیم ملوك‌الطوایفی شباهت تامی به رژیم فوق‌الذکر دارد؛ فقط دارا بودن قطعهٔ زمین یا ملـکی در رژیم ملوك الطوایفی حتمی است ؛ هر رئیس طایفه روی املاك خود بهافراد فرمانروائی کرده و نسبت بکارکنان خود که مال اختصاص اواست متنفذ است ؛ پس ملوك الطوایفی خود اتحادی را تشکیل داده ولی این اتحاد روی اصل استبداد است ، بعلاوه شرط دارا بودن قطعه زمین و ملك مهمتر ازدارا بودن‌عدهٔ افراد است یعنی هر کسی‌که ملـکی‌را تصاحب کند (با زور ، یا جنگ ، یامیل) رئیس می‌شود .

رژیم طبقاتی با تمام اصول و قوانین مخصوص خود در هند و با کمی تخفیف در مصر قدیم وجود داشته است .

(1) Dubois (2) M. Senart

حالا ببینیم در تشکیلات اجتماعی ملل قدیمه چه امتیازی برای احراز مقام ریاست لازم بود؟ اغلب شجاعت در جنگ؛ زور و قوت بازو؛ زرنگی در شکار؛ و امثال آن وسیلهٔ ریاست بوده مثل: (بومیهای آمریکا و اهالی **کنگو**)؛ گاهی نیز باثروت وغنا این مقام را احراز میکردند: در (هند-پولینزی - سیاه ها)؛ یا اینکه هر کسی که از حیث هیکل بزرگتر بود وبیشتر غذا تناول میکرد در (**اتاباسك**)؛ ولی بالاخره شکل انتخاب هرطور باشد مقام این قبیل رؤسا همیشه متزلزل است چون بهمان علت که رئیس شده بهمان موجب میتوان خلع شود.

گاهی هم رؤسا برای تمام عمر انتخاب میشدند (در **داهومی** قدیم) که در نتیجهٔ عمل ریاست و حکومت استبدادی بوده است.

علائم خارجی ریاست یاآلات واشیائی که رؤساء اقوام باخود داشتند تا کنون اشکال زیاد داشته: عصا وچوبهای قطور (در اروپا و اقیانوسیه)؛ چترهای بزرگ با اشکال مختلف که بالای سر نگاه میداشتند (در آسیا و آفریقا) علامت فرماندهی و حکومت یا سلطنت بوده.

این قبیل علائم با اختلافاتی که در اشکال آن نسبت به موقعیت و وسایل هر محیط بود تقریباً درتمام ممالك دنیا وجود داشته است.

درقبایل **کیشوا و ماسائی**(۱) رئیس قوم پس ازمدتی که پیرشد فوراً خلع و کس دیگری انتخاب میشود و در بعضی از قبایل وحشی نیز در اینموقع برپا نمودن شورش و انقلاب جزء قوانین موضوعه است.

رژیم ملوك الطوایفی و رژیم دموکراسی – بامراتب مندرجه معلوم شد که ازروی رژیم طبقاتی رژیم ملوك الطوایفی بین ملل مختلفه تأسیس وحتی امروز هم گذشته از ملل قدیمی بین ملل نیم متمدن نیز ملوك الطوایفی با نفوذی حکمفرما و یا بزحمت توانسته اند از زیر این بار سنگین شانه خالی کرده وخود را برهانند.

پس از آن می بینیم که شناختن حقوق انفرادی و تمتع از لذایذ آزادی اولین

(1)Quichua—Massaï

قدمی است که بشر را بجادهٔ ترقی و تعالی هدایت نموده و در آن اقتدار رؤسای قوم را به نسبت روحیات افراد یك ملتی کم کرده، واختصاصات طبقات و اختلافات آنان را در مقابل قوانین موضوعه تخفیف داده و یا رژیم دموکراسی تأسیس یافت؛ مثل بعضی از ملل اروپا و امریکا و آسیا

اخلاق و روحیات جامعه یا اصولاً طرز رفتاریکه باعضاء یك جامعه تلقین شده قرار دادیست که باقوانین آن محیط مطابقت نموده و عقاید عمومی آن را قبول نموده است باین معنی که بالنتیجه نسبت بوضعیات، وموقعیت، ودرجهٔ تربیت افراد در ملل تفاوت می کند.

در بین ملل وحشی و قدیمی از ترس عقوبت و مجازات، و یا برای موافقت اخلاق عمومی بحدود خود راضی و در دامان همان پرورش زندگی میکنند؛ البته این روحیات با از آن ما متفاوت است. در این ملل صحبت از حقوق مطلق و یا آزادی رفتار محیط نیست وهمه بایك روح مطیع و منقادی کور کورانه ادامهٔ حیات میدهند وهمینقدر معتقدند که اشیاء طایفهٔ خودرا دزدیدن، ویا کسی از آنان را کشتن بداست وهیچوقت مرتکب نمی‌شوند؛ وبالعکس افراد خارج ازطایفهٔ خود را با یك ضربه کشتن واموالش را بردن قابل بسی تمجید است. آنوقت می بینیم که همین عقیده را که یکنفر بشر وحشی امروز یا بشر قدیمی نسبت به طایفهٔ خود در نظر گرفت کم کم این فکر را نسبت به قبیلهٔ خود، بعد به تمام ساکنین همجوار آن سرزمین، بعد بمتابعین مذهب خود، و طولی نمیکشد که به تمام محیط خود انجام میدهد؛ ولی البته پیمایش این مراحل خیلی بطیئ بوده، وامروز هم که قوانین تکامل انسانیت به حدّ وافی سیر خود را نموده مشاهده میشود که اخلاق و حقیقت غالباً معدوم و روحیات ملل با توأم بودن با عقاید و تناسباتی چند و روابط اجتماعی تغییر میکند.

خیلی از جرائم عظیم و جنایات که قوانین شرع و عرف ملل دنیا آن را نقض و ممنوع نموده گاهی مورد تمجید و زمانی شایان تقدیر میشود مثل قتل (در جنك تن به تن (دول)، دردفاع، در موارد جنگ). مثال دیگر: یك نفر از قبایل **دایاك** سر انسانیرا بریده برای نامزدش هدیه میآورد زیرا اگر غیر

از این بکند؛لش ، تن پرور ، و منفور ، تمام محیط خود واقع و با نیل باین بد بختیها هیچ زنی دیگر به مزاوجت با او حاضر نمیشود .

رویهمرفته آنچه معلوم است بین ملل قدیمی روحیات اخلاقی وحقیقت و روش حیاتی او با احتیاجات و استفادهٔ آنی او مربوط است ؛ کارهائیکه برای خود وطایفه اش مفید است : مهمان نوازی ، حمایت اطفال ، احترام رئیس قوم ، و متعلقین او ، و حفاظت قوم خوب میداند ، وآنچه را که مفید نمیداند : نگاهداری پیر مرد ها ، ترحم به زر خرید ، رأفت بخارجی ، عمل نمیکنند .

حقوق و عدالت – در مبدأ تشکیل جامعهٔ بشریت حقوق حقه و عدالت با روحیات اخلاقی و حقیقت تقریباً مشتبه میشد چون عقیدهٔ عمومی تأسیس حق و یا باصطلاح حقوق معمول به محیط عصر را نموده؛ حتی امروز هم محاکم ملل متمدن نیزآن را قبول کرده ومحترم میشمارند .

اما حالا به بینیم اصلاً حق یعنی چه ؟ حقوق بشر چه معنی دارد ؟ و آیا وجود داشته و دارد ؟ از روی انصاف و فلسفه وعلوم و تجربیات دقت نموده و در بطون امر داخل بشویم ملاحظه می کنیم از آن وقتیکه انسان اولیه از جنگل و غار های طبیعی خارج و با هم شکل خود جمع شده و بعد برای رفع خطرات و بلایا با هم متفق شدند و بالاخره اسلحه هائی باشکال مختلف کوچك وبزرك نسبت به اقتضای زمان درست کرده و با تشریك مساعی حقوق فردی و بعد اجتماعی را حفظ کردند تا امروز که مراحل بی حدوشمار تکامل را سیر نموده اند همیشه حق روی اساس زور و اقتدار بوده وهیچ زمانی هیچ کسی حقوق خود را نتوانسته است محفوظ بدارد : چه شد دنیای قدیم در برابر شورش وحشیان ؟ چه باعث تسلط عرب برعجم شد ؟ چه چیزمولد عظمت روم و چه بودآخرین کلمات **سزار ، اسکندر ، ناپلئون** ؛ فقط اقتدار . کدام یك محکمه یادیوان عالی برای نگاهداری حقوق ملل تأسیس وحفظ حقوق آنان را نموده ؛ کدام مظلومی توانسته است از ظالم خود حق خود را بخواهد ؟

تمام قوانین **ژوستی نین** امپراطور روم روی اصل همین اقتدار و نیروی بازوی

خود بود؛ چه ممالکی را که زیر لگد اسب منهدم نمود ؛ قتل عام کرد ؛ خونها جاری شد ؛ همه او را بزرگ خواندند ، صفحات تاریخ را به مدح او مزین ساختند .

لوی ژاکولیو عالم فرانسوی مینویسد اگر با یك عدهٔ پنجـاه نفری شورشی بر پا کنی و مغلوب شوی اعدامت میکنند سه صفر به تعداد عدهٔ خود علاوه کن و با یك عمل کوچك ریاضی یك شهر را آتش بزن ؛ جویها از خون جاری کن ؛ تاریخ تو را بزرگ میخواند ، بزرگان در برابرت بزانو میافتند . پس حق کجا است .

ملل متمدن اروپای فعلی نیز در مراحل آخرین پله های تمدن و ترقی در همین لحظه مشغول همین صحبت هستند . حالا وضعیات ملل قدیمی را ملاحظه کرده و قوانین آنها را مطالعه کنیم .

در استرالیا ، **ملانزی ، پولینزی ، بیرمانی** و بین خیلی از قبایل سیاه ها قانونی است موسوم به **تابو** که عقیدهٔ رسمی قوم یا قبیله است و بوسیلهٔ رئیس قوم تلقین شده و یا ساحرین و هدایت کنندگان مذهب امر کرده که خوردن یا نخوردن فلان گیاه یا فلان حیوان در فلان وقت ممنوع است و متخلف محکوم باعدام میشود البته برای اجراء یا نقض آن مقننین دلائلی پیش خود فرض نموده اند .

یکی دیگر از قوانین آنها قانونی است موسوم به **وان دتا** که بزبان عرب یعنی : « اَلسِّنُ بِالسِنِ وَالْجُرُوحِ قَصاصْ » و در اوان تشکیل طوائف هر جنایت یا قتلی میبایستی بوسیلهٔ خود مضروب یا کسان مقتول انتقام گرفته میشد (دول از یادگاری همین قانون قدیم است) .

در مواقع قتل نزدیکترین اقوام باید انتقام از قاتل بگیرند ؛ و اگر قاتل مجهول بود تمام قبیلهٔ دشمن یا همسایه مظنون هستند و قبیلهٔ مقتول حق دارند یك نفر از آن قبیله را بکشند حتی همانطوریکه قتل اولیه عمل شده ؛ بعدها کم کم این حق از افراد سلب و به مجامعی واگذار گردیده و قوانینی روی آن وضع شد .

بین قبایل قدیمی و حتی ملل نیم متمدن یك قسم قضاوتی مینمایند که آن را **اوردالی** نامند و تصور میرود در تمام ملل قدیمه نیز چنین بوده و آن عبات است از

تجربه ای که برای کشف جرمی یاجنایتی بکار برده وبرنج خام، یا پخته وآب وامثال آن به مظنونی میدهند بخورد اگر آب دهانش کم شده و یا در موقع بلع مکثی نمود خود او را متهم میدانند. البته این قضاوت مطلقاً روی تجربه و بدون دلیلی اجرا میشده ؛ و قضات عبارت بودند از ساحرین یا جادوگران که تخصصی برای اجرای عملیات خود داشتند. این قبیل قضاوت یا اوردالی باشکال مختلف تقریباً درهمه‌جا و همه زمـان وجود داشته حتی امروز هم در آمریکا برای کشف جرم آلتی دارند که در موقع استنطاق از متهمی به بازوی او میبندند (مثل آلت فشار خون اطباء) و بوسیلهٔ بندهائی بسوزنی کـه روی صفحه‌ای متحرک‌است متصل شده و در موقع استنطاق کوچکترین آثار ترسی که لطمه ای به جریان خون واردبیاورد. روی صفحه معلوم میشود ؛ ولی تصورمیرود این اسباب برای اشخاصی است‌که به امراض عصبانی مبتلا نبوده و یا اساساً احساساتی را فاقد باشند و الا در هر صورت و با شنیدن هر مطلبی برعلیه خود یا دیگری سوزن روی صفحه متحرک خواهد شد.

بالاخره انواع زیادی اوردالي بین ملل قدیمی هنوز معمول است مثلاً در ملانزی از صدای حرکت و بهم خوردن مفصل های دست و یا ساحر یا قائد مذهب ویا مستنطق شخصی را محکوم ویا بری‌الذمه میخوانند (پرواضح است هدیهٔ مختصری صحبت را بر میگرداند).

بین بعضی از قبایل برای این منظور آتش روشن کرده و مظنون باید از آن عبور کنند والبته اگر نکنند مجرم‌است (شاید ازروی آتش پریدن شب‌های چهارشنبه سوری قدیم بااین قسم ارتباطی‌داشته که برای ابراز برائت ذمه خود عمل میشده وکم کم عقیدهٔ به خرافات‌آن را قوانین یامستحبات مذهبی فرض نموده)؛ درهند وسیام وبین قبایل **سومالی** برای اثبات برائت ذمهٔ خود مظنون باید آتش سرخ را زبان‌بزند؛ بین قبایل **دایاك** و سیاه های **سیرا لئون** در آفریقا برای انجام همین مقصود باید از رودخانه ای با شنا عبورنموده، ویا مدتی زیر آب بماند ؛ در بیرمانی بین قبایل مالاکا باید دست خود را در سرب ذوب شده فرو برد؛ در آفریقای‌غربی بین قبایل **آتیه** طریقهٔ مخصوصی نسبت به زنا کاران عمل میشود که برای‌غرابت آن ذکر میکنیم: اگر

کسی زن شوهر داری را گمراه کرده و خطای خود را اعتراف ننماید باید مقدار آبی را که زن در آن اسافل اعضاء خود را شسته است بیاشامد و اگر از آشامیدن استنکاف ورزید جرمش ثابت میشود.

آشنا شدن و خو گرفتن به قوانین نیز عادت است و وقتی تکرار شد مصائب آن تخفیف مییابد.

درپایان این سخن برای مطالبهٔ حقوق شخصی غالباً افراد قسم میخورند.

قسم خوردن نیز درتمام ملل معمول بوده واکنون نیز با نفوذی متداول است فقط تفاوتی که قسم‌های ملل امروزی با قسم‌های ملل قدیمی دارد این است که ملل قدیمی وافراد قدیم براستی قسم یادمیکردند وهمه باور میکردندولی بین ملل امروزی به قسم خوردن کسی یقین نمیکنند چون حقیقت ندارد.

بین غالب ملل قدیمی این عمل اخلاقی با آشامیدن مشروبی توأم میشود: قبایل مالزی برای قسم خوردن باید مقدار شرابی که در آن آهن زنگ زده گذارده شده بیاشامد؛ و در پاره ای از قسمت های چین برای همین مقصود مقداری خون می خورند.

مجامع سری ـ قضات آنها ـ دربین بعضی‌از ملل که تشکیلاتشان بحدّکافی مقتدر نیست تا بتوانند حقوق حقه افراد را کما هو حقه محفوظ بدارند مجامعی سری برای انجام این مقصود درست میکنند، مثل مجمع دوك دوك (درنوول برتانی) که از یك رئیس مطمئن و عده ای جوانان تشکیل و حقوق کافی نیز دارند؛ هر دوك دوك برای‌خود قاضی وآمر مطلق است ودرمواقع اظهار شکایتی‌از کسی بالباس معمولهٔ خود و یك ماسك وحشتناك تمام قصبه را با فریاد های مهیب گردش کرده و کسانیکه سرّ او را نمیدانند موحش و مضطرب از جلو او فرار میکنند. دوك دوك مستقیماً بهکلبه و خانه‌ای کـه از او شکایت شده و یا مظنون ارتکاب جرمی است داخل و هر مجازاتی کـه لازم باشد از جریمهٔ نقدی تا اعدام مجری میدارد و هیچ کسی را یا رای مخالفت یا ایراد یا جسارت نسبت بدو نیست حتی معتقدند کـه جسارت به دوك دوك دیر یازود مرتکب را به عقوبت شدیدی گرفتار مینماید.

اعضای این مجامع سرّی علامات مخصوصی دارند کـه بین خود شناخته میشوند و در جاهای دور از همه متفقاً با ساز و آواز و رقص مشغول عیش و در مهمانی ها گوشت انسان صرف میکنند . نزدیك شدن بآنها و محل آنها برای خارج ازخودی ممنوع و مرتکب اعدام میشود و افراد این جامعهٔ سرّی غالباً ساحر و جادو گر هستند .

نظائر این مجامع با اختلافاتی کم و بیش در غالب ملل وحشی وجود دارد مثلاً بین سیاه های **یوروبا** (۱) در **گینه** چنین مجامعی نیز دیده شده و از همین جا است کـه مبدأ سیاست جاسوسی و کمیته های سرّی در دنیا تا عصر حاضر معمول گردیده . اعضاء کمیته های کنونی دنیای امروزه و ملل متمدنه نیز تقریباً همان اقتدارات و عملیات دوك دوك ها را دارا هستند نهایت آنها با ماسك ظاهری و داد و فریاد وسیلهٔ اعدام یك نفر میشوند و اینها با ماسك باطنی و بدون سر و صدا خاندانی را معدوم میسازند ،

ابراز مراتب ادب و صمیمیت - صمیمیت بین اشخاص گـاهی برای انجام کارهای عمومی است مثل ؛ بنای خانه ، شکار ، زراعت ، درو ، و امثال آن کـه ایجاب وجود جمعیتی را مینماید و اساس آن روی منافع عمومی و حیات عدّه ایست ؛ و زمانی ابراز صمیمیت انفرادی است مثل دونفر کـه دریك ظرف چیزی بیاشامند کـه بین تمام ملل معمول است .

اما گذشته از این دو قسمت باز نظاماتی است کـه برای ابراز ادب یا از روی احساساتی درونی (کم و بیش بدروغ آغشته) بین افراد یك جامعه نسبت بهم معمول است و آن عبارت از سلام و تعارفات متداوله است .

مبدأ انواع و اقسام سلامهای مختلف برای این است کـه یك نفر خود را نسبت به مخاطب کوچکتر نشان داده و ضمناً ابراز صمیمیتی کم و بیش بنماید .

در قسمت اول و با اجرای اینمنظور بالطبع بدن نیز یك حرکتی باید بکند و این حرکت از بخاك افتادن (سیاه ها و اهالی **کامبدژ**) تا حرکت مختصر سر



طریقهٔ بوسه و سلام در **مائوری**
(زلاند جدید)
بینی را بهم مالیده و یکدیگر را بو می کنند

(ملل امروزه دنیا) تفاوت میکند ؛ بینما بین این دو حرکت البته نسبت به عادات و اخلاق هر مملکتی متفاوت است ، در چین بزانو شده و پیشانی را بزمین میگذارند چنانچه سجودی را که ما نیز در موقع نماز انجام می دهیم منتهای ابراز فروتنی است که بخدا میشود.

اما در عین حال این ابراز صمیمیت عموماً با یك چسبندگی و نزدیکی بهم صورت میگیرد مثلاً در زمان قدیم و حتی امروز کسی برای ابراز نهایت عجز و صمیمیت بپای طرف افتاده وپا را بغل میگیرد در صورتیکه معمولاً همین منظور را باپوسیدن دست یاصورت هم انجام میدهند ؛ البته بین این دو حرکت نیز مراحلی است که بسته به عادات بومی و قدیمی فرق میکند مثل بوسیدن دست ، گوشهٔ دامن ، پا ، و غیره .



در **تبت** برای ادای احترام زبان خود را در آورده واینطور سلام میکنند.

قسمتی از سیاه های افریقا وقتی بهم میرسند و میخواهند اظهار ادبی بنمایند تمام یا قسمتی از سینه را بازمیکنند؛ قبایل **موسی** (۱) پشت بطرف نموده خاك و سنگ بسر وصورت میریزند اهالی **پولینزی** ، **لاپونی**،**مالزی** و **اسکیمو** دماغ بهم مالیده و همدیگر را بو میکنند.

(1) Mossi

اهالی چین جنوبی برای اظهار فرط علاقه وعشق بینی را بگونهٔ معشوق چسبانیده با چشمهای بسته نفس زنان لب های خود را تکان میدهند ؛ برخی برای این منظور به هم تف میکنند .

در نوول زلاند بینی را بهم میمالند و اگر بخواهند بیشتر بطرف احترام کنند دست او را گرفته به بینی و دهان خود میمالند .

هندو ها و اعراب دست روی سینه و پیشانی میگذارند ؛ در ایران هم سابقاً دست به سینه گذارده تا کمر خم میشدند ؛ اهالی تبت برای ابراز همین احساسات زبان خود را در آورده و پشت گوش را میخارانند ؛ بالاخره هزاران قبیل امثال آن بین ملل مختلف معمول که همه عادت است و هیچکدام ملامتی ندارد .

فصل یازدهم

زندگانی اجتماعی بشر

خلاصه

حیات بین المللی ملل – روابط خصمانهٔ ملل – اسلحهٔ دفاعی – اسلحه های تعرضی وحمله – روابط بی‌طرفانه و تجارت – پول – حمل ونقل وطرق مختلف آن – آلات ناقلهٔ قدیمی – بحر پیمائی .

زندگانی بین‌المللی ملل

روابط بین ملل ، قبایل و طوائف چنانچه دیدیم از سه حال خارج نیست یا خصمانه، یا بیطرف و سالم ، و یا دوستی و محبت‌است که قسمت اخیر با سیرتکامل اشکال و عناوین دیگر بخود گرفته و بصورت شرکت در اعیاد، جشن ها ، ومجامع بین المللی علمی ، فنی و غیره درآمده است ؛ ولی این قسمت بین ملل وحشی و قدیمی وجود نداشته و یا به اصطلاح افکار آنان برای چنین تشکیلاتی بسیط نیست .

اما از طرفی مهمان نوازی یکی از خصائص ممیزهٔ ملل قدیمی دنیا و ملل وحشی حاضره است کـه فقط در نتیجهٔ مسافرت های صعب و طولانی و عدم روابط ووسائل ارتباط دائمی تولید میشود ؛ چنانچه همین صفت از عادات معمول به ایرانیان قدیم بوده کـه به نسبت ازدیاد تمدن نقصان یافته .

تقدیم زن یادختر خود بمهمان یکی‌ازعاداتی‌است که درازمنهٔ خیلی‌قدیم بعضی از ملل‌برای‌ابرازآخرین درجهٔ‌مهمان‌نوازی دارا بودندوا کنون‌نیزبعضی‌ازعلماء وجودآن رابین‌مغول‌واعراب بدوی‌جنوب‌غربی‌عربستان،وقبایل **واسانیا** درافریقای‌انگلیس تصور مینمایندولی بین‌قبایل استرالی مهمان نمیتوانداین‌استفاده را بکند مگرازهمان خانواده باشد . ازطرف دیگر بین قسمتی ازقبایل وحشی هم عادت مهمان نوازی به ندرت دیده شده و یا اساساً معمول نیست مثلاً بین قبایل **تاراهومار** در مکزیك یك مسافر هیچوقت نمیتواند داخل خانهٔ دیگری بشود حتی اگر از یك طایفه هم باشد وباید درکنار جاده نشسته منتظر شود تا خودشان اورا دعوت کنند واگر نکنند مراجعت کرده میرود .

روابط بیطرفی کـه قسمت اعظم آن روی تجارت است بین ملل وحشی معدوم و در ملل نیم متمدنه محدود و انبساط و کثرت آن فقط بین ملل متمدنه است .

اما روابط جنگی از بد و تأسیس کوچکترین مجامع بشریت تا حال بین وحشی ترین تا متمدن ترین ملل همیشه وجود داشته است .

بیچاره ملل وحشی که برای دفاع جان یا تهیهٔ قوت لایموت خود با سنگ یا چوبی انسان یا حیوانیرا میکشند امروز ملل متمدن دنیا برای ابراز کبر ونخوت خود ؛ برای دست برد بمال و منال و زمین دیگری ؛ برای ایجاد مستملکات هزارها جان را بایك ترکیب شیمیائی فدای هوا وهوس خود، اختراع خود ، وغرور خود مینمایند .، خرمن هستی هزاران زن وبچه را بباد غارت میدهند بعدهم همین آثار بربریت ووحشی گری را با مدارك عکاسی برای قرون آتیه بیادگار میگذارند .

در بین ملل قدیمه هر موقع جنگ اتفاق میافتاد و لشکری هم نبود هر کس با کسان قبیله وطایفه‌اش برای تهیهٔ وسائل معیشت وفراهم کردن زرخرید و کنیز وغلام یا برای انتقام از قبیلهٔ همسایه حرکت کرده و جنگ میکرد ولی همیشه برای کشتار نبوده و بیشتر برای ترسانیدن دشمن و باحیل و تداوبر انجام میگرفت .

گاهی نیز دو نفر نماینده یا دو رئیس قوم با شرایطی تن به تن باهم نزاع ویا بقول امروز دول میکردند ولی بطور کلی جنگ بین انسانهای قدیمی یك شکار آدم بود و بهمین دلیل اسلحه‌های تعرضی برای شکار حیوان و انسان درازمنهٔ قدیم یکسان بود .

برای تشریح کامل مبدأ اسلحهٔ بشر میتوان کلیهٔ این قبیل آلات را بدو قسمت کلی تقسیم نمود : یکی اسلحه‌های تعرّضی (برای حمله کردن) ویکی اسلحه های دفاعی .

در تمدن امروز مثل اعصار سابق تفاوت این دو نوع غالباً از بین رفته مثلاً با شمشیر هم ضربه میزنند و هم دفاع میکنند ؛ سابقاً هم با چماق و گاوسر هر دو عمل را میکردند ولی از طرفی اشیائی را که ابدأ با اسلحه تشابهی ندارد برای اسلحه های دفاعیه بکار می بردند مثل دست بند و پابند و غیره

بین قسمتی از [illegible] و قبایل ملانزی افراد جنگی با پوست و استخوان و امثال آن دست بند یا پابند هائی درست کرده و با پوشانیدن قسمتی از بدن خود را در مقابل تیر وضربه های دشمن محافظت مینمایند .

قبایل **دایاك** در بورنئو وطوائف **موئیس** درهندوچین ونیام نیام درافریقا دست بندو پابند هائی با میل های بلند آهنی دارند ؛ همینطور بین سیاه های بحرالجبال دست بند هائی دارند که متصل است به میل های بلند آهنی بطول ده سانتیمتر ونوك تیز که فوق العاده خطر ناك است و برای هر دوقسم حمله ودفاع با مهارتی استعمال می نمایند .

اسلحه های تعرّضی را برای تشریح کاملتر میتوان به دو قسمت فرعی تقسیم نمود : یکی اسلحه های دستی ؛ دوم اسلحه های پرتابی که هر کدام نیز ازسه حال خارج نیستند یا کوبنده ، یابرنده ، ویا نوك تیز .

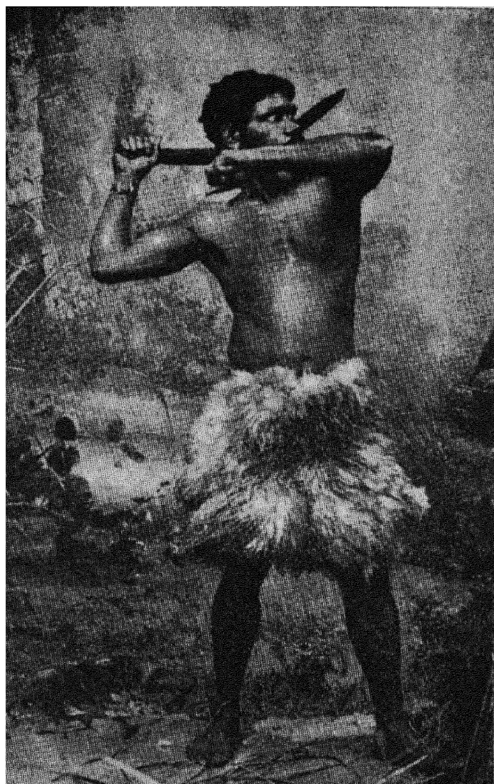
بین این سه قسم طبقهٔ اول بین تمام ملل قدیمهٔ دنیا رل مهمی را دارا و اهمیت خاصی را داشته که ازچوب های قطور و سنگ برای خود چماق ، گاوسر ، وگرز و واحد یموت درست میکردند .

در استرالیا بدواً چماق را باسر مدور و بزرگ تهیه میکردند بعد کم کم نوك آن را باریك تر و نیش دارکردند و برای استحکام نیش آن از آهن و سنگ چخماق و سنگ و امثال آن روی گرز کار گذاشتند .

نظائر این گرزها در قبایل ملانزي ، سیاه ها ، اروپای قدیم ، چین و جاهای دیگر نیز بوده است .

اما اسلحه های برنده : ساده ترین نوع آن چاقو است که از اول حیات بشر تا کنون با سنگ ، استخوان ، چوب ، و فلزات باشکال مختلف درست شده که امروز صورت قداره ، قمه ، وشمشیر وغیره راه بخود گرفته است .

سلحه های پرتابی ـ انسان برای مجروح نمودن حیوانات یا دشمن از مسافتی کم و بیش مجبور به داشتن اسلحه هائی بوده که بتواند پر تاب کند ولي چون این کار خالی از اشکال نبود میبایستی یا به وسیلهٔ آلاتی چندوضعیّت پرتاب را آسان کرده و یا با اشکال مختلفی این قبیل اسلحه ها را درست کنند که بتواند



بومی استرالیائی
در حال پرتاب کردن **بومرانگ**

خود پرتاب نماید واز همین فکر اخیر ودرست کردن اشکال مختلف آن است که نتایج زیادی گرفته اند.

این قبیل اسلحه های پرتابیرا که بشر اولیه در هر محل به نوعی درست کرده واضح است عناوین آن نیز مختلف بوده و البته گاهی یکی برای دیگری نمونه واقع میشد. مثلاً سیاه های افریقا تبری دارند که **ترومباخ** مینامند؛ درقبایل **بانتو** مسما به **کری کری**؛ بین اعراب **ماتراک** ودراسترالیا **بومرانگ** میگویند؛ در اروپای قدیم نیز ژرمن ها و رومی ها اقسام زیاد زوبین هائی داشتند که بجای اسلحه های پرتابی استعمال میشده ولی مدت استفادهٔ از این قبیل اسلحه‌ها دراین ممالك کم بوده است.

از همه ساده تر این قبیل اسلحه ها **بومرانگ** استرالیائیها است که تیغهٔ چوبی است منحنی و شاید برای خیلی از قبایل دیگر نمونه واقع شده و در مصر قدیم نیزمورد استعمال بوده و اصولاً اشکال مختلف بومرانگ دراروپای قبل ازتاریخ در **پرو** '**پاتاگنی**' و درافریقا' و بومیهای امریکا مشاهده شده است ولی تکمیل اسلحه های پرتابی از وقتی شروع گردید که انسان توانست برای پرتاب کردن وسائلی دیگر اختراع کند.

در تاریخ قدیم دیده ایم که سنگ های وزین را فینیقیها ' کار تاژین ها ومقدونیها ' با آلتی موسوم به **کاتاپولت** بمسافت دوری پرتاب میکردند.

بطورکلی این آلات پرتاب کننده را نیز میتوان بسه طبقه تقسیم نمود: اول با فشاروقوهٔ عضلات انسان' دوم با فشار هوا' سوم قابلیت ارتجاع و کشش بعضی اجسام جامد. طبقهٔ اول دراعصار خیلی قدیم معمول بوده ولي البته استفادهٔ زیادی از آن برده نمیشد مثلاً چوبی که در منتها الیه آن کیسه ای داشت سنگ در آن گذاشته پرتاب مینمودند' ویا بالاخره سنگ قلاب که ازازمنهٔ خیلي دور تاکنون در تمام قسمتهای حیاتی بشر وجود داشته و هنوز هم وسیلهٔ بازی اطفال است از اقسام همین طبقه اسلحهٔ دیرینهٔ انسانی است.

طبقهٔ دوم اسلحه های پرتابی با فشار هوا بین ملل قدیمه خیلي کم است و فقط نمونه هائی از آن را به عنوان **زا را باتا نا** بین بومیهای امریکای جنوبی مشاهده نموده اند و عبارت از لوله ایست که از یك طرف با دهان فوت کرده و از طرف دیگر گلولهٔ پارچهای یاهرچیزی که گذاردهاند پرتاب میشود. این قسم هر چند از ازمنهٔ قدیم آلات بازی بچه ها بوده ولی میتوان آنرا اولین نمونهٔ اسلحه های آتشی دانست چون بالاخره فرار گلوله از لوله در نتیجهٔ فشار هوا به عمل آمده است.

سابقاً در دهات ایران و مخصوصاً اطفال از این قبیل اسلحه ها برای شکار گنجشك بکار میبردند که چوب چپق را گلولهٔ گلي به یك سر آن گذارده و با

سر دیگر فوت میکردند و آن را خودشان بفك مینامند(۱) . اسلحه‌های آتشی حقیقی وشروع آن از چینی ها وبعضی ملل دیگر ناشی شده که ترقی کامل آن از قرن پانزدهم در اروپا شروع گردید .

طبقهٔ سوم اسلحه های پرتابی با اجسامی که قابلیت ارتجاع دارند درست شده وبرای بهترین نمونهٔ آن همان تیر و کمان را مثال میزنیم .

مبدأ و منشاء این اسلحه بر همه پوشیده است فقط بعضی میگویند که یك شاخهٔ چوبی که به یك تله یادامی وصل و تکیه داده شده بود برای مخترع آن نمونه واقع شده است ولی البته برای این حدس مدرکی نداریم . بالاخره علماء و محققین انواع کمانهائیکه دربین ملل مشاهده شده بدو نوع قسمت کرده‌اند: یکی قسم ساده که از یك کمان چوبی درست شده و دیگری مرکب که با اشیاء دیگری مثل عاج و شاخ، چرم، استخوان، و امثال آن را روی هم گذارده و کمان درست کرده اند .

برای اولین نمونهٔ قسم مرکب کمان اسکیمو ها است که فقط از چوب واستخوان ساخته شده . کمانهای ساده بین قبایل **ملانزی ومانگ بوتو و انداماں** وجود داشته ولی اصولاً کمانهای مرکب را بیشتر در محلهائی میساختند که انواع چوبهای محکم و قابل ارتجاع را فاقد باشند .

اما تیر را خیلی کم دیده شده که فقط از یك تیکه چوب ساخته باشند و عموماً در تمام ملل قدیم و جدید با علاوه کردن با چیز های دیگری نوك آن را تغییری میدادند . اهالی **ملانزی** سر تیر را با استخوان انسان د... میکنند ؛ بعضی از بومیهای امریکا و استرالیا با سنگ؛ و اهالی سیبری با استخوان و آهن سر تیر را مجهز مینمایند .

بین قبایل **تونگوز و اوستیاک** (۱) و سیاه ها و برخی دیگر نوك تیر را

---

(۱) این اسلحه را در قدیم (تُفَک) میگفتند، و چوبی دراز را خالی کرده و گلوله گلی را در دهان گرفته از مجرای چوب پرتاب مینموده اند، تفنگ هم در اصل تفك بوده و نام تفك مذکور را بدان داده بودند، در تواریخ صفویه مکرر تفنگ را تفك نوشته اند وبعد بغلط تفنگ شده است وتفك معلوم نیست از کجا بایران آمده است؛ چه *درادبیات قدیمتر ذکری ازآن دیده نمی شود . م . بهار .

(1) Toung ouz — Ostiak

با گلوله ای تجهیز مینمایند که برای شکار حیوانات و طیور کشنده باشد ولی زخمی نکنند .

دستهٔ تیر را هم در ملل مختلف با اشیاء مخصوصی آرایش میدهند بعضی با چرم برخی با پر طیور و قسمتی با پشم حیوانات .

در غالب ملل وحشی مرسوم است نوك تیر را مسموم مینمایند و مواد سمیّه البته مربوط به محصول محیط آنها است ولی غالباً بامواد نباتی است . در افریقا وهندوچین با گیاه معروف **ستروفانتوس**؛ درامریکای جنوبی با کچوله یاجوزالقی (۱) مسموم مینمودند ولی استعمال مواد حیوانی برای این منظور کم است و فقط گاهی از زهر مار (**هندیها - بانتو - پوابلس**) و گاهی هم از سموم خزندگان (قبایل **بوشیمان**) استفاده میکردند .

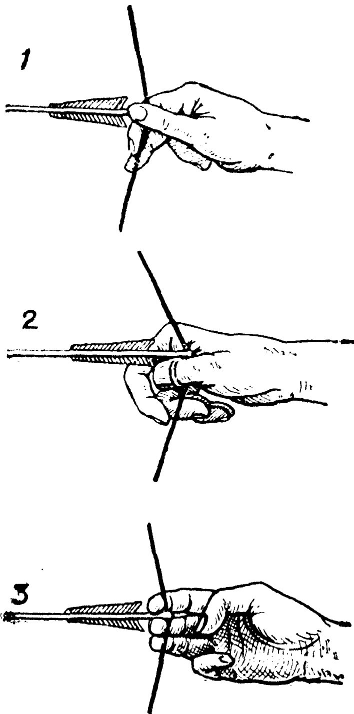
مسموم نمودن با جسد پوسیدهٔ انسان در قبایل **پاپو** و بعضی از **ملانزیها** معمول است ولی بالعکس بعضی از قبایل را دیده اند که هیچوقت تیر خود را مسموم نمینمایند . مثل **پاتاگن** بومیهای **مکزیك** ، **استرالیائیها** وغیره ، قسمت اخیرحتی نیزه را هم مسموم نمیکنند .

طریقهٔ دست گرفتن تیر کمان نیز به نسبت قبایل مختلف است مثلاً قبایل **ودا** نشسته و کمان را وسط دو پا گرفته تیر میاندازند ، **اسکیمو** ها کمان را عمودی میگیرند . قبایل **اوماها** (۲) و **سیو** (۳) افقی میگیرند .

بعضی از محققین پنج قسم طریقهٔ تیر اندازی تعیین نموده و برخی سه قسم عمده را درنظر گرفته اند .

اول گرفتن تیر مابین انگشتهای شست وسبابه (کمی خم شده) ووسطی واین طرزی است که اطفال هم در موقع عمل همینطور می گیرند و این طریق قدیمی ترین وضع گرفتن تیر است مثل : آشوریها ، ملل **آینوس** ، **چی پوی** ؛ دوم تیر را مابین سه انگشت اول

(1) Strychnos (2) Omaha (3) Siou



طرق مختلف گرفتن تیر (با کمان)
۱ ـ طرز قدیمی ۲ ـ طریقهٔ مغول
۳ ـ رسم ساکنین سواحل مدیترانه

کمی خم شده می گیرند ، این طریقه در اروپا ، اعراب ، **اسکیمو** ، وداه ، معمول بوده ؛ سوم شست از یکطرف و چهار انگشت از طرف دیگر روی تیر خم شده بطوریکه دستهٔ تیر در گودی دست واقع میشود (شکل ۲) این طریقه از ازمنهٔ خیلی قدیم در ملل آسیائی معمول بوده مثل مغول ، منچو ، ژاپون ، ایران ، ترك و غیره و برای محفوظ بودن انگشت ابهام انگشتانه یا حلقه ای هم از استخوان و امثال آن روی انگشت می گذاردند .

دربین بعضی از قبایل امریکای جنوبی و هندوچین اسلحه‌ای که در نتیجهٔ ترکیب سنگ قلاب و تیر وکمان درست کرده اند دیده شده .

بالاخره اسلحه های تعرّضی زیادی مثل کمند ، گرز ، تبرزین و غیره در قدیم ایران معمول و مخصوصاً به سواران سنگین اسلحهٔ قشون ایران درزمان ساسانیان اختصاص داشت که درآن موقع بسی احترام را در دنیا دارا بودند .

اسلحه‌های دفاعیه ـ آنچه محقق است این قبیل اسلحه‌ها هم مثل اسلحه های تعرضی از روز اول عبارت از تخته وچوب بوده مثلاً قبائل میکرونزی بوسیلهٔ فقط یك چوب کاملاً ازعهدهٔ دفاع دشمن برمی آمدند ؛ همچنین اهالی هاوائی وتائی تی وسیاههای سودان بدون سپر وزره وکلاه‌خود بانهایت مهارت بوسیلهٔ چوبی راست یامنحنی تیرهای دشمن را جواب میدادند .

واضح است برای ساختن اولین نمونهٔ سپر انسان های نخستین چوب را کمی پهن‌تر

گرفته و یا تختهٔ دیگری بدان متصل نموده ؛ و یا بالاخره پوست حیوانی را روی دو چوب موازی قرار داده و دروسط آن یك چوب افقی نیز برای حفاظت دست گذاردند وروی همین نمونه است که کم کم سپر های مدور ساخته شد.

استرالیائیها سپرشان عبارت از چوبی است کمی پهن که جای دستی هم دارد؛ قبایل سیاه **زولو** چند تخته پوست گاو را روی چوبی قرار میدهند ؛ در **آندونزی** و **هوتانتو** باچوب وتخته سپرهای هشت گوش می سازند.

ملل و قبایل چادر نشین وسوار کار برای سهولت کار مجبور بداشتن سپرهائی بودند که وسائل استعمال آن نیزسهل‌تر باشد وبدین لحاظ مدور ساخته وبجای چوب وسط دستگیرهٔ یاتسمه‌ای بدان متصل نمودند مثل قبایل **بجاس** ، (۱) ، اهالی حبشه ، بومیهای امریکای شمالی و غیره .

در ممالکی که حیوانات کم است سپرها را بیضی یا مربع و باپوست و ساقهٔ درخت درست کرده و یا با شاخه و برگ خرما می بافند مثل قبایل **نیام‌نیام** ، **دایاك** ، **ناگا** واین سپرها چون بحد وافی محکم نیستند همینکه تیر بآن خورد در سوراخهای سپر مانده و بمنفعت مدافع میماند .

برای پوشانیدن بدن و حفاظت آن ازتیر دشمن ملل مختلفه بنسبت احتیاجات ومحصولات خود وسائل دفاع را مهیا می کرده مثلاً باپوست گاو کوهی (هندوهای امریکا) ویا پوست درخت و غیره (بومیهای جزایر **کینگس‌میل** (۲)) . زره های قدیم چین و ژاپون آستری نیز از چوب یا پوست داشته که باستحکام آن می افزوده .

البته برای تشریح مفصل آثار بربریت بشر که ایجاد این همه خصومت را تاکنون باعث شده وفلسفهٔ آن کتابهای بیشماری را احتیاج داریم خوبست قدری هم ازروابط دوستانهٔ بشرصحبت بداریم .

تجارت ــ بین ملل وحشی و ملل قدیمه تجارت به منتها درجهٔ ضعف بوده و واضح است فقط با ترقی مجامع بشریت و تکامل افراد آن نسبت بموقعیت است که تجارت رونقی گرفته تا امروز که حائز ترقیات خارق‌العاده گردیده .

---

(1) Bedjas (2) Kingsmill

از طرفی صنایع اختصاصی و تقسیم بندی مشاغل در هر ناحیه و محیط و احتیاج مردم به چیز های دیگری که جلوهٔ آن در غیر از محیط خود بیشتر بوده اساس تجارت را در دنیا ایجاب نموده است .

در **گویان** (۱) در روز های معیّن اعضاء قبایل مختلف حتی قبایل دشمن در محل معهود جمع شده و اجناس خود را با تناسباتی مبادله مینمایند .

این قسمت تحت عنوان بازار درسواحل بحرخزرسابقاً معمول بوده که درروزهای معین ازآبادی های نزدیك دست رنج چند روزهٔ خود را به محل معهود آورده باجنس مبادله و یا میفروختند . بین قبایل **پاپو** در **نوول گینه** در روز های معین که به وسیلهٔ چوب پیغام (صفحه ۵۹) بهم اطلاع داده اند درمحلّی حاضر واجناس خود را بطور حراج مبادله مینمایند .

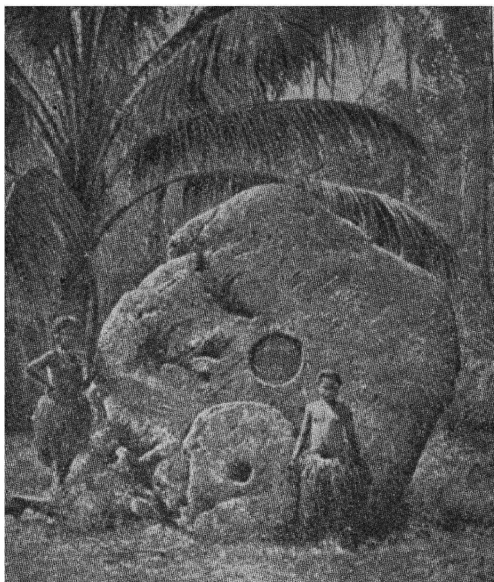
در **نوبی** (۲) در روزمعیّن قبایل مسلّح رو بروی هم ایستاده و نمایندگان آنها اجناس دو قبیله را با هم مبادله میکنند .

در برخی از ملل وحشی یکدیگر را ندیده معامله و مبادله میکنند چنانچه قبایل **وداه** با قبایل **سینگاله** تا قبل از قرن حاضر چنین تجارت میکردند و هر کسی جنس خود را در محل معهود گذاشته ومیرفت ، خریدار موقع دیگری آمده آن شیئی را برداشته وجنسیکه مطابق یا هم درجهٔ آن باشد بجای آن میگذاشت ؛ همچنین اهالی مکزیك با قبایل وحشی که درسرحدات جنوبی بودند تا اوایل قرن حاضر همین طور تجارت میکردند و هنوز هم قبایل **ساگائی** با قبایل **مالزی** اینطور مبادله اجناس مینمایند . در تاریخ و جغرافیای قدیم ایران نیز مندرج است که از این قبیل تجارت ها ایرانیان در شرق وحدود ترکستان و در سواحل دریا ها با ملل وحشی همسایه داشته اند و بازار مکاره که امروز در دنیای متمدن باوج ترقی رسیده و با وسائل محیر العقولی وسیلهٔ جلب ملل مختلف را فراهم میکنند بالنتیجه از یادگاری همین بازار انسان های قدیم است .

تجارت یا مولد ترقي انسان و لازمهٔ زندگانی جامعهٔ بشریت کم و بیش در

---

(1) Guyan (2) Nubie



پول سنگی درجزیره یاپ

حمل یك اسکناس در این جزیره بکمك چند نفر باید انجام گیرد .

هر ملّتی از زمانیکه انسان از حال حیوانیت خارج شد وجود داشته و در تمام دنیا اصل مهم ثروت و شاید اساس تمدن امروزه است که افق درخشنده را برای ترقی و تعالی انسان ظاهر ساخته و بالاخره از همین تجارت و ثروت است که افکار و احساسات کبر و نخوت در بشر تولید شد .

پول - قبلاً ذکر کردیم در تجارت های اولیهٔ بشر جنس با جنس مبادله میشد چنانچه هنوز هم در غالب نقاط دنیا معمول است، ولی انسان کم کم با اشکالاتی که در انجام مقصود خود دید خواست معاملات را سریع تر نموده و چیزهائیکه مورد استفادهٔ عامه باشد درمقابل اجناس ردّ و بدل نموده به همین دلیل در اوایل: زینت آلات ، پرهای طیور ، صدف ، پارچه در **آلاسکا** و قبایل سیبری ؛ نمك در **لاوتی** ؛ حیوانات در افریقا ، مغول ، اعراب ؛ غلام و زرخرید در افریقا و نوول گینه اولین پول جاریه محسوب میگردید . بعد از مدتی اشیاء کمیاب و قیمتی وسیلهٔ مبادله شد :

در جزائر **پلاو** (۱) صدف وگلوله های گل پخته که مبدأ آن را نمیدانستند چون نادر بود بجای مقدار معتنابهی پول جاری استعمال میگردید .

در جزیرهٔ **یاپ** (۲) وجه‌رایج عبارت از سنگ‌های قطور گل سفید است که خیلی کمیاب ونسبت به بزرگی آن قیمت آن بیشتر میشود و اسکناس رایج این محیط بحدّی وزین و حمل آن دشوار است که دو نفر بزحمت یك قطعهٔ آن را حمل میکنند ؛ همچنین در قبایل **دایاک** تیکه های فلزی بزرگ و وزین وجه رایج است است که درب منازل خود میآویزند وبامراتب مذکور محقق است که این قسم پولها بیشتر برای ابراز کبر وغرور انسانی است نه برای تسهیل مبادلات . در روسیه و سیبری پوست حیوانات هم وسیلهٔ مبادله و پرداخت مالیات بود و هم وسیلهٔ زینت و آرایش .

بالنتیجه چون فقط شرط نادر وکمیاب بودن شیئی بجای پول فرض شدن آن را کافی نبوده و باید قابلیّت پولی و رواج را داشته که سهولت مبادلات را وسیله شود در قسمت عمدهٔ ممالك پول رایج را بیشتر از نظر سهولت کار گرفتند و بهمین دلیل در**مون تانا**(۳) دندان گوزن ؛ در اسکاندینا و قدیم پول چرمی ؛ بین بومیهای مکزیك دانهٔ کاکائو ؛ بین اهالی قدیم **کره**(٤) وفیلیپین حالیه برنج ؛ در **لاوتی** و حبشه تیکه های نمك ؛ بین بومیهای امریکای شمالی برگ توتون ؛ در چین و مغول یك طول معین پارچه ؛ مدت ها وجه رایج ممالك بوده است . ولی وسیلهٔ مبادله ای که در بیشتر ملل قدیمی معمول بوده گوش ماهی و صدف است که سابقاً معمول و اکنون هم رایج است و در هرجا نسبت به طریقهٔ تهیّه آن اسمی مخصوصی دارد قسمی که بیش از همه قیمتی شناخته شده معروف است به **کوری** که درقسمت اعظم افریقا وجه رایج است ودرآسیا نیز درچین (بنا به شهادت **مارکوپولو**(٥)) تاقرن ۱۳ ودر ژاپون سابقاً رایج بوده ودرسیام تا ۱۸٤۰ حقوق نظامیان را با همین قسم صدف ها میدادند .

---

(1) Pelau (2) Yape (3) Montana (4) Corée (5) Marco Polo

بیست و پنج دانه صدف که به دو متر نخ کشیده شده بود در قرن ۱۹ در **آلاسکا** واحد پول شناخته و با آن یك پوست خرس آبی و یا یك کنیز میدادند (تقریبا ۱۲۰۰ فرانك) در **بنگال** در قرن هیجدهم ۲۵۰۰ کوری یك روپیه بود.

مرکز مهمّ رواج کوری درافریقا است که از شرق تاغرب درجریان وقدر و قیمت آن از آسیا بیشتر است و تصور میرود اعراب آن را در افریقا متداول کرده و تا این اواخر اروپائیها هم از تجارت آن منافع زیاد برده اند و اکنون هم کوری در مرکز افریقا بین **تومبوکتو** و دریاچه **چاد** بنهایت رایج است

در جنوب افریقا صدف مخصوص دیگری معمول است و در ناحیه **بانگلا (۱)** تسبیح های زیادی از این صدف ها درست کرده به تمام سواحل اطراف حتی تالندن حمل می کنند و اروپائیها مخصوصاً انگلیس ها برای تهیهٔ مروارید تجارت زیادی در ازمنهٔ مختلفه از این صدفها نموده اند.

بالاخره پول بین بشر از زمانی ایجاد شد که با فلزات آشنا شده و شروع به تهیهٔ چیز هائی کردند؛ در آشوری قدیم تیکه های برنج و آهن بجای پول بود؛ در افریقا ازآهن باشکال مختلفی پول رایج را درست میکردند؛ در **بونگو** (۱) و بین سیاه های افریقا پول را به شکل سر کلنگی میساختند؛ در قبایل **اوبانگی** به شکل نیزه های کوچك و یا تیغه های آهنی؛ و در کنگو پول های برنجی به شکل X میسازند و در افریقا سیم های آهنی مدتها وجه رایج بود.

سکّه و پول حقیقی با یك نوشته هائی روی آن، از قرن ۸ قبل از میلاد شروع و اختلاط دو فلز با هم یا سکهٔ مختلط که آن را برونز یا برنج مینامند برای مصرف پول از تشکیلات ایرانیهای قدیم و ازعهد اشکانیان است که در تمام سواحل مدیترانه معمول و متداول گردید.

قدیمترین سکه ای که دارای خط است از عهد داریوش دیده شده که صورت تیر اندازی با تاج و کمان در دست و یك زانو بر زمین زده از طلاو نقره ساخته اند و گویند قبل از داریوش پادشاه ایران سکه ای از پادشاه لیدی

(1) Benguela (2) Bongo

(آسیای صغیر) نیز دیده شده که صورت شیر و گاو روی آن منقش بوده ، سکهٔ طلای داریوش را (دریك) میگفتند ، و بالاخره میتوان گفت سکهٔ حسابی را شاهنشاهان ایران رواج داده اند .

و احد قرار دادن نقره از ازمنهٔ خیلی قدیم در آسیا معمول بوده و شاید فقط در ژاپون است که طلا واحد پول است .

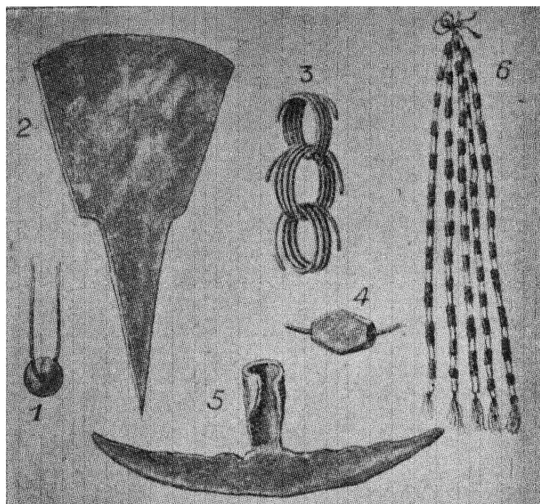
لازم است اصول مهمی که راجع به پولهای قدیم در جریان بوده تذکر داد که پولهای قدیم با اشکال مختلفی که داشتند در نهایت سهولت مبدل باشیاء میشدند مثل نیزه ، کلنگ ، تبر ، ولی آنوقت خصائص اولیه خود را گم کرده و فقط نمونه ای برای قدر و قیمت اشیاء میگردید ؛ در افریقا مثلاً بیل ، کلنگ ، چاقو وجه رایج بود و دیگر با آنها زراعت نمیکردند ؛ همین طور کاکائو در مکزیك سابق ؛ برنج در بیرمانی وقتی که بجای پول استعمال میشد همیشه غیر ماکول و پوسیده بود . پول رایج چین در قدیم عبارت از چاقوئی بوده که دسته ای بدان متصل و نوك دسته حلقه یا تیکهٔ فلزی داشت وبتدریج تیغه را آنقدر کوچك کردند که از بین رفت بعد دسته را هم ممنوع وبالاخره همان حلقهٔ سوراخ دار به عنوان ساپك(۱) معمول و رایج شد .

بین ملل چادر نشین پول معمول به یکی حیوانات بوده و یکی هم زر خرید که قسمت اول را برای تهیهٔ وسائل معیشت و پشم و دیگری را برای زحمت و کار می خواستند و این دو قسم وسیلهٔ مبادله همیشه پول رایج ملل جنگی بوده است که از همین جا فکر جمع آوری پول در بشر ایجاد گردیده و پس از مدتها منافع حاصلهٔ از پول های فلزی اساس فکر ربا و تنزیل را در انسان ایجاد نمود .

در ازمنهٔ قدیم تقسیم بندی درجات پول در هر ملّتی با تقسیم حقیقی بوده چنانچه هنوز هم وجه رایج تبّت موسوم به رانکا مرکب از ۸ قسمت است که درمواقع لزوم بقسمتهای کوچکی شکسته میشود .

---

(1) Sapeque



پول رایج بین ملل وحشی

۱ و ٤ ـ در جزائر **پلاو** ۲ - تیکه آهن ، در **اوبانگی**
۳ - حلقه های مسی در افریقاي مرکزی ٥ ـ کلنگ ، بین سیاه‌های ساکنین مصب نیل علیا
٦ ـ گوش ماهی وصدف ، بین بومیهاي قر مز پوست امریکای شمالی

پول کاغذی یا اسکناس تصور میرود ازازمنهٔ قدیم بین معدودی ملل وجود داشته مثلاً چینی ها در قدیم ژتونهائی داشتند از چینی یا تخته که هر کدام نمایندهٔ مبلغ معتنابهی وجه رایج بود و از قرن نهم چینی ها اسکناس حقیقیرا دارا شدند؛ حتی در زمان تسلط مغول و دورهٔ سلطنت آنان خیلی فراوان شده و در دست رس عموم واقع شد(۱) .

در **کارتاژ** و اسکاندیناو قدیم پولهائی از چرم داشتند که قیمت یك گاو

---

۱ ـ در سلطنت اولاد هلاکو خان در ایران اسکناس چاپ زده شد و در شهرهای بزرك ایران مانند تبریز و شیراز و اصفهان و غیره - چا و خانه ـ دایر کردند و کاغذ ها را با نام شاه و عدد قیمت آن بطبع میرسانیده اند وآنرا - چاو - میگفتند و لغت چاپ از چاو مأخوذ است ولي مردم شوریده و آن کاغذ را قبول نکردند و یك نفر وزیر در سر این کار کشته شد ؛ تاریخ وصاف این معنی را مفصل ذکر کرده است ، و شکی نیست که مغولها از چینی ها یاد گرفته بودند و لغت چاو هم مغولی است **م . بهار**

تمام را داشته.

در قرون وسطی سلاطین روسیه پوستهای مخصوصی داشتند که هرقسمتی از آن را به شکل (سر، گوش، و غیره) میبریده و پشت آن را مهر میزدند که به‌جای اسکناس رواج مییافت.

وسائل حمل و نقل . ـ وسائل حمل و نقل واضح است با درجهٔ ترقیات تجارت و تمدن یك ملّتی نسبت مستقیم دارد و اصولاً در ممالك قدیمه ونواحی ملل وحشی حاضره چون راه یا جادّه ای نبوده و بنا به تصادف اگر راههائی باریك درست میشد پس احتیاجی بوسائل حمل و نقل هم‌نداشته اند.

وسائل حمل ونقل در جریان تجربیات حیاتی بشر اشکال زیادی بخود گرفته ولی اگر بخواهیم اولین وسیلهٔ نقلیه و سهل ترین این وسایل را بین انسانهای قدیم بیابیم تصور میرود بکول‌گرفتن یا باشانه بردن آدم اولین نمونه واقع وبعدها توانستند با اهلی کردن حیوانات نسبت بموقعیت وحیوانات محل ازخر واسب، قاطر، شتر، گاو وسگ استفاده نمایند.

آلات ناقله قدیم ـ قسمت زیادی از ملل هیچ قسم آلات نقاله ندارند مثل استرالیائیها، اهالی ملانزی وقسمتی ازبومیهای افریقا وامریکا وهمینطور ملل‌دیگری هستندکه تا اندازه‌ای بشاهراه تمدن نزدیك شده ولی وضعیات وموقعیت زندگانی آنان اجازهٔ داشتن آلات ناقلهٔ حقیقی را نمی‌دهد مثل‌اسکیموها وپولینزی ها ولی در عوض سورتمه و کرجي هائی دارند که در نهایت راحتی‌استفادهٔ آلات ناقله از آن ها می شود.

بین قبایل و ملل چادر نشین و صحرا نورد از روز ازل تا کنون حمل اشخاص و اشیاء روی حیوانات، شتر، الاغ، اسب، و غیره بوده و چون با این وسایل بیشتر می توانند احتیاجات خود را مرتفع نمایند هیچوقت بفکر تغییر آن نیفتاده اند.

اولین آلات ناقله‌بشررا در ازمنهٔ خیلی قدیم میتوان گفت عبارت از دوشاخهٔ چوبی بوده که بدو طرف حیوانات اهلی بسته و دنبالهٔ آن روی زمین کشیده میشد

بطوریکه هم جای نشیمن یك انسان وهم محل حمل اشیاء بوده و بعد ها کم کم چوبهائی افقی روی آن گذارده و با تغییراتی کم و بیش آلاتی شده که امروز هم در شمال سیبری و فنلاند تحت عنوان سورتمه تنها وسیلهٔ راحتی و حمل ونقل است .

ولی درمناطق دیگرکه برف زیاد یا جنگلهای فراوان نداشته انسان آن محیط مجبور شده که یك یا دو تختهٔ مدوری از چوب زیر آن گذارده که راحت تر حرکت کنند و از همین جا است که در نتیجه بشر باختراعات کنونی نائل شده و با میل برفع حوائج و تهیهٔ وسائل آسایش زیاد تری با کمی رنج و زحمت بساختن انواع آلات ناقلهٔ فعلی موفق گردیده .

آلات ناقلهٔ دوچرخی ازاعصار خیلی قدیم درآسیا وجود داشته ودرآشور، کلده، ایران درمواقع جنگ و حمل ونقل دوچرخه های زیادی داشتند؛ چنانچه امروزهم در **سیلان**، چین وهندوچین دوچرخه های سبکی دارند که با الاغ یا گوزن کشیده می شود .

در شرق اقصی که غالباً انسان را بجای حیوان مورد استفاده قرار میدهند دوچرخه ها بوسیلهٔ اشخاص کشیده میشود که درژاپون آن را **جیرینك شا** ودرهندوچین **پوس پوس** مینامند .

مؤلفین خارجه مینویسند رومی ها ویونانیهای قدیم و مصریها آلات ناقله خوب خود را از آسیا برده اند اما آلات ناقله چهار چرخی را میگویند اروپائیها از قرن مفرغ داشته اند چنانچه آثار و علائمی از آن در ایتالیا و قبور اسکاندیناو دیده شده .

این حرف را نمیتوان قبول کرد چه اگر اروپائیها چهار چرخه داشته‌چرا آلات ناقلهٔ دوچرخی خود را از آسیا تقلید کرده اند ودر تواریخ قدیم هم همهٔ صحبت از دوچرخه های جنگی ایران و آشور و مصر بوده است .

بالاخره درخاتمهٔ کتاب لازم است از بحر پیمائی بشر نیز صحبتی بداریم .

واضح است چون سه ربع کرهٔ ارض ازدریا ها، دریاچه ها، و اقیانوس ها پوشیده

شده وسائل عبور از آب برای بشر جزء لوازم حیاتی او بوده و روی همین احتیاج نسبت به محل و موقعیّت برای خود وسائلی تهیه نموده وحتی بیشتر از آلات ناقلهٔ زمینی ترقیاتی را حائز گردیده .

دریا نوردی بشر از روی تیرهائی که در کنار ساحل بآب میانداختند تا سفاین بزرگ جنگی ملل متمدنه ، ودراین طول مدت دورهٔ حیاة انسانی تغییرات واشکال بیحدّ و شماری را دارا بوده .

باد کردن پوست حیوانات (کلك یا مشك) و روی آن درآب حرکت کردن را از اعصار خیلی قدیم بشر میدانسته چنانچه هنوز هم درقسمت زیادی از ممالك نیم متمدنه متداول است .

استرالیائیها کرجي خود را از تنهٔ درخت های مجوّف درست میکنند ؛ اسکیموها با پوست سگ آبی قایق های خود را میسازند .

اهالی پولینزی با چوب درختهای قطور کشتی هائی درست میکنند که درمقابل طوفان های اقیانوس ایستادگی میکنند .

با غمض عین جزئیّات می بینیم برای بحر پیمائی و دریا نوردی که خود یکی از اصول مهمهٔ ترقیات و ازدیاد تمدن یك ملتّی است فقط ساحل نشین بودن کافي نیست .

موقعیّت جغرافیائی، افکار روشن ، احساسات تند ، طرز زندگانی خوب ، هوش وذکاوت واستعداد کامل تأثیرات مهمتری را دربر دارد چنانچه سیاه هاکه غالباً ساحل نشین هستند مراحل دریا نوردی حتی درجات اولیه آن راهم نپیموده درصورتیکه اهالی پولینزی ومالزی مسافات خیلی بعیدرا بانهایت رشادت و شهامت در دریاها و اقیانوسها طی کرده وکم کم مراحلی را دراین زمینه پیموده اند؛ کرجي های آنها از **هونولولو** تا **ماداگاسکار** در مسافت هزار ها کیلومتر دیده میشود .

اما بحرپیمائی و هوا نوردی حقیقی، یا مکانیکی جزء افتخارات اختصاصی ملل متمدن است .

البته با دارا بودن ذوق تجارت و صنعت ، مسافرت های هوائی و بحری و زمینی موجباتی است که ملل توانسته اند با سرعتی هرچه تمامتر افق تیرهٔ خود را منور ساخته و احساسات ، افکار و وضعیّات زندگانی خود را کما هو حقه بدرجات عالی برسانند .



خاتمه

خلاصهٔ طبقه بندی نژاد بشر در پنج قطعهٔ عالم

برای تقسیم بندی نژادهای مختلف کرهٔ ارض چنانچه در ابتدای کتاب شرح داده شده بعلت اختلاط متمادی نژاد ها با یکدیگر با وجود زحمات علماء فن دراین قسمت نتوانسته اند فهرست مرتبی برای نژاد مختلف انسان ترتیب دهند.

قسمتی از علماء این تقسیمات را روی اختلاف زبان معین نموده؛ برخی از نظر اختلاف مو؛ عده ای از روی اختلافات ظاهرهٔ درصورت؛ جمعی از روی رنگ بدن وبالاخره معدودی از روی میزان تمدن ملل تقسیمات نژادی برای ملل قائل شده ولی باوجود این طبقه بندیها بواسطه مستثنیات زیادی که درهرکدام دیده شده بازفهرست کاملی دردست نیست. بالنتیجه بعضی از علماء فن با ترکیبات مطالعات فوق گذشته ازنژاد های زرد، قرمز، سیاه، سفید برای تشریح کاملتر ملل مختلف ۱۳ نژاد اصلی و سی نژاد فرعی قائل و برخی دیگر ۲۹ نژاد اصلی و ده نژاد فرعی معین کرده اند. ما فعلاً برای اختصار با درنظر گرفتن وضعیت جغرافیائی پنج قطعهٔ عالم ملل مختلف را از روی اختصاصات زبان و نژادی و موقعیت در مناطق کرهٔ ارض قسمت می کنیم:

آسیا

برای قطعهٔ آسیا علماء شش ناحیهٔ جغرافیائی قائل شده اند:

اول - آسیای شمالی که عبارتست از سه قسمت ملل ذیل.

۱ - **ینی‌سئی** (۱) «مرکب از قبایل **ساموید** (۲)؛ **توبا** و غیره»

۲ - ملل قدیمی آسیا (۳): (**چوکچی**؛ **چیلیاك**؛ **آینوس** (٤))

---

(1) Yenisseï (2) Samoyed (3) Paléasiatique

(4) Aïnos

۳ ـ **تونگوز** : (**منچو** ؛ **اوروچ** (۱) ؛ و غیره)

دوم ـ آسیای مرکزی مرکب از سه قسمت ملل ذیل:

۱ ـ ترك : (**یاکوت** ؛ **کیرقیز** ؛ **عثمان‌لی** ؛ و غیره)

۲ ـ مغول : (**بوریات** ؛ **کالموك** ؛ و غیره)

۳ ـ تبتّی : (**لپچا** (۲)؛ **بود** ؛ وغیره)

سوم ـ آسیای شرقی که شامل سه ملت است :

ژاپونی ؛ **اهالی کره** (۳) ؛ **چینی**

چهارم ـ اهالی هندوچین را از نظر نژادی به پنج قسمت تقسیم میکنند :

۱ ـ **آبوریژن** (٤) : (**نگریتو** ؛ **تسیام** (٥) ؛ **موئیس** ؛ **ناگا**)

۲ ـ اهالی **کامبدژ**

۳ ـ اهالی **بیرمانی**

٤ ـ اهالی **آنام**

٥ ـ اهالی **تائی** : (**شان** ؛ **کاکین**(٦) ؛ اهالی **سیام** و غیره)

پنجم ـ درشبه‌جزیرهٔ هندوستان ازنظر اختلاف زبان ملل هندو را به چهار قسمت تقسیم کرده اند :

۱ ـ اهالی **دراویدی** : (مرکب از قبایل **تامول** (۷) ؛ **خوند**(۸))

۲ ـ **کولس** (۹) : (**سانتال** و غیره)

۳ ـ هند **آریائی** : (**هندو** ؛ **کفیر**)

٤ ـ ملل **هندی** با زبانهای مختلف : (که عبارتند از قبایل **وداه** ؛ **سینگاله** ؛ **نائیر**)

ششم ـ آسیای جنوبی یا آسیای قدیم که مرکب از دو ملت بزرگ است :

۱ ـ ایرانی یا **آریانی** : (ایرانیها ؛ افغان ؛ کرد و غیره)

۲ ـ سامی ها : (اهالی شامات ؛ اعراب)

---

(1) Orotches (2) Leptchas (3) Corée (4) Aborigènes
(5) Tsiam (6) Kakyen (7) Tamoul (8) Khonds (9)Kols

بعلاوه ملل کوچك دیگری نیز که جزء طبقه بندی فوق نیامده انـد در آسیا هستند :

مثل **براهوئی** ـ ؛ **تاختاجی** و ملل بـی سامان (کوسموپولیت(۱)) مثله کولی ها و کلیمی ها .

اروپا

قطعه اروپا از نظر اختلاف زبان مرکب از دو قسمت عمده است :

۱ ـ **آرین**

۲ ـ **آناروِن** (۲)

بعلاوه نژاد قفقازی .

نژاد آرین به شش قسمت فرعی تقسیم میشود

۱ ـ **لاتن** یا رومن : « اسپانیول ؛ فرانسه »

۲ ـ **ژرمن** : « آلمانی ؛ انگلیسی »

۳ ـ **سلاو** (۳) : « روسیه ؛ لهستان »

٤ ـ **هلنوایلیرین**(٤) : « یونان ؛ آلبانی »

۵ ـ **سلت** (۵) ، « برتون ؛ **گائل** »

٦ ـ **لتولیتوانی** (٦) : « لتونی ؛ لیتوانی »

نژاد آناروِن (۲) عبارتند از **باسك** ها(۷) ؛ **لاپن** ؛ **فنلاند** غربی و شرقی ؛ مجارستان »

نژاد قفقازی که ملل بومی قفقاز را شامل است به چهارطبقه فرعی تقسیم میشود :

لزگی ؛ گرجی ؛ چرکز ، اوست (۸)

زبانهای طبقات اخیر آریانی است

افریقا

ملل قطعهٔ افریقا را بسه قسمت بزرگ تقسیم کرده اند :

---

(1) Cosmopolite (2) Anarven (3) Slaves (4) Helleno-Illyriens
(5) Celtes (6) Letto-Lithuanie (7) Basques (8) Ossete

قسمت اول از نظر اختلاف زبان یعنی ملل **سمیتوخامیت**(۱) در شمال افریقا و دو قسمت دیگر از نظر اختلاف خواص صوری که عبارتند از : سیاه‌ها ؛ و **بوشیمان ـ هوتانتو** در جنوب افریقا

مللی که زبان سامی یا **خامیتیک** صحبت میکنند سه قسمت را شامل هستند :

۱ – اعراب بدوی بربر : « مرکب از قبایل **توارگ** ؛ **فلاح** و غیره »

۲ ـ **سیاهستان** : « **گالا** ؛ **بجاس** ؛ حبشی »

۳ ـ **فولاه سانده** : « **پولس**(۲) ؛ **نیام‌نیام** ؛ **ماسائی** »

ملل بوشیمان – هوتانتو که منطقه جنوب افریقا را اشغال کرده اند یك نژاد بکلی علیحده ای را تشکیل میدهند . و امّا نژاد سیاه پوست افریقا (زنگی ها) بملل ذیل تقسیم میشوند .

۱ ـ **نگریل** یا **پیگمه**(۳) شامل قبایل : « **آکا** (٤) ؛ **باتوا** (٥) ؛ و غیره »

۲ ـ زنگی ها (سیاه های حقیقی یا نیگریت) شامل قبایل : « **دانکا اوالف** ؛ **هااوسا** (٦) ؛ **کرو** (۷) وغیره »

۳ ـ ملل **بانتو** مرکب از قبایل : « **دااولا** ؛ **بالو با** ؛ **کافر** ؛ **بچوانا** (۸) و غیره »

بعلاوه ساکنین جزیره ماداگاسکار از نظر اختلاف زبان و موقعیت جغرافیائی خود ملت بخصوصی را تشکیل میدهند .

اقیانوسیه

جزائر آقیانوسیه به چهار ناحیه نژادی مختلف غیر محدودی تقسیم شده است :

استرالیائی ؛ **مالزی** ؛ **ملانزی** ؛ **پولینزی** ؛

اول ـ دراسترالیا گذشته از ملل سفید پوست و زرد پوست خارجی یك نژاد اصلی استرالیائی بیش نیست و اهالی جزیرهٔ **تاسمانی** که در همسایگی استرالیائیها زیست می کردند امروز تقریباً وجودندارند .

---

(1) Semito-Khamitique (2) Peuls (3) Negrille ou Pigmées (4) Akka (5) Batua (6) Haoussa (7) Krous (8) Betchouana

دوم – ملل مالزی (که میتوان قسمتی از اهالی جزیرهٔ مادا گاسکار و قسمتی از **اهالی** هند و **چین** را نیز با آنها ازیك نژاد دانست) به ۳ قسمت تقسیم میشوند .

۱ – **نگریتو** : مرکب از قبایل **آئیتا** (۱) و غیره .

۲ – **آندو نزی** : « **با تا** ؛ **تا گال** »

۳ – ملل مخلوط : « اهالی **ژاوا** ؛ **بوقی** (۲) ؛ **مالزی** ها »

سوم – **ملانزی** : مرکب ازدو قسمت است یکی قبایل **پاپو** در نوول گینه و دیگر قبایل ساکنین **کالدونی** جدید و جزائر **سالومون** .

چهارم – پولینزی : شامل قبایل اصلی پولینزی که ساکنین جزائر **ساموئان** و **تائی تی** هستند ؛ و دوم میکرونزیها : که درجزائر **کارولین** و**مارشال** زندگی می کنند.

امریکا

قطعهٔ امریکای شمالی را از نظر موقعیت جغرافیائی به سه قسمت تقسیم کرده‌اند .

۱ – ملل **اسکیمو** و **آلئوت** (۳).

۲ – بومیهای قرمز پوست : شامل قبایل **آتا باسك** ، **یوما** ، **تلینگیت** و غیره .

۳ – بومیهای مکزیك وامریکای مرکزی : « **آزتك** (٤) ، **پیما** (٥) ، **مایاس** و غیره .

برای امریکای جنوبی چهار تقسیم بندی جغرافیائی فرض شده است .

۱ – **آندن** (٦) : مرکب از قبایل : **کیشوا** (۷) ؛ **آیمارا** و غیره .

۲ – ملل آمازون : « **کارائیب** ، **آروواك** (۸) و غیره .

۳ – بومیهای برزیل و مناطق مرکزی : « **توپی** ، **بوتوکودس** ، **کایاپو** »

٤ – **پامپئی**(۹) ها : « **پاتاگن** ها ، **شاکو** ، و **پامپا** »

---

(1) Aëta (2) Boughi (3) Aléoutes (4) Aztéque (5) Pima
(6) Andins (7) Quichua (8) Arovak (9) Pampéenes

وبالاخره قبایل **فوئژی** که درجنوب امریکای جنوبی زیست می کنند

درخاتمه لازم‌است متذکر شد که گذشته ازسیاه هائی که سیّاحان با خود به آمریکا آورده ؛ اختلاط نژاد سفید آنگلو ساکسون در شمال واسپانیولی در جنوب با بومیهای این **قطعه** کره مولد نژاد امریکائی و هستهٔ درونی تمدّن دو ملت را در دوقطعه امریکای شمالی وجنوبی ایجاد کرده ؛ضمناً دراطراف آن عناصر دیگری نیز که ازاروپا آمده وبادرمحل تولیدشدندخود پیوند های نژادی دیگری‌را در آمریکا تأسیس نمود .

فهرست مندرجات

فهرست و نام و نشانی ملل و قبایل و بعضی از نقاط غیر معروف

A - I - O　　　　آ - ا

آینوس	در ژاپون ساکنین شمال جزیرهٔ یزو	Ainos
آلئوت	قسمت جزائر در شمال سیبری و حوالی قطب شمال	Aléoute
آلتائی	در سرحدّ سیبری و چین	Altaï
آمازون	در امریکای جنوبی	Amazon
آندامان	ساکنین جزائر بین شبه جزیرهٔ مالاکا و سیلان	Andaman
آنگولا	ملل مرکزی افریقا در کنگو	Angola
آروکان	در شمال شیلی و آرژانتین امریکای جنوبی	Araucan
آرونتا	ملل بومی مرکز استرالیا	Arunta
آتیه	در افریقای غربی و اطراف گینه	Attié
آیماراس	در امریکای جنوبی بومیهای بولیوی	Aymaras
آتاباسك	قسمتی از بومیهای شمال کانادا	Athabasque
اوستیاك	در شمال چین و جنوب سیبری	Ostiak
اوامپو	در جنوب افریقا	Ovampo
اوژیبوا یا چی پوی	بومیهای امریکای شمالی در کانادا	Ojibwa
اوللنائیل	در سودان افریقا	Ouled-Naïl
اوبانگی	ساکنین بین ۲ و ۵ درجه عرض شمالی افریقا	Oubangui
اوگاندا	در جنوب غربی حبشه	Ouganda
اوالف	در افریقا - سودان غربی	Ouolof
اوماها	بومیهای شمال اتازونی در مغرب میسی سی پی	Omahas

اسکیمو	ساکنین مناطق منجمده قطب شمال	Esquimaux
اوزبك	در مرکز آسیا و سر حدّ چین غربی	Euzbek
ایروکوا	قسمتی از بومیهای امریکای شمالی	Iroquoi
انکا	بومیهای پرو درامریکای جنوبی	Incas
اینی سئی	درسیبری شمالی	Ienisseï
ایرولا	ساکنین کوهستانهای نیلقیری در هندوستان	Iroula
اندونزی	در هندوچین	Indonesie
ایبوس	قبایل بومی نیژری افریقا	Ibos
ایگوروت	در مجمع الجزائر فیلیپین در اقیانوسیّه	Igorotte
ب		B
باندیزیری	در مشرق افریقا در محوطهٔ رودخانهٔ اوبانگی	Bandiziri
بانتو	در مرکز افریقا واطراف رود زامبز	Bantou
بانگالا	در کنگوی شمالی (افریقا)	Ba-n-galla
باتاك	ساکنین جزیرهٔ سوماترا(جنوب هندوچین)	Batak
بجاس	در شمال سیاهستان افریقا و در نوبی	Bedjas
بربر	قبایل اعراب بربر در شمال افریقا	Berber
بونگو	در افریقا در جنوب اوبانگی و بحرالغزال	Bongo
بوشیمان	قبایل جنوب شرقی افریقا	Bochiman
بوتوکودس	ملل بومی برزیل شرقی درامریکای جنوبی	Botocudos
بوریات	در شمال چین و اطراف ایرکوتسك	Bouriate
بیرمانی	در هندوستان	Birmanie
بی‌سایا	در شمال جزیرهٔ مندنائو ازجزائر فیلیپین	Bissaya
پ		P
پاپو	ساکنین مجمع الجزائر ملانزی و نول گنیه	Papou
پاتاگن	بومیهای مرکز شیلی وآرژانتین درامریکای‌جنوبی	Patagon

پوابلس	در امریکای مرکزی، اطراف مکزیك	Pueblos
پلاو	از جزائر اقیانوسیّه است	Pelau
پیگمه	قبایل سیاه افریقای مرکزی	Pigmée
پوله	از نژاد حبشی و سودانی در نیژر (افریقا)	Peulh
پولینزی	جزائر قسمت شرقی اقیانوسیّه	Polynesie

ت T

تاماناکا	قسمتی از بومیهای مرکز امریکای جنوبی	Tamanacas
تائیتی	جزائر کوچك اطراف اقیانوسیّه	Taïti
تائی	در هندوچین	Thaï
تاراهومار	بومیهای مکزیك و امریکای مرکزی	Tarahoumar
تودا	در جنوب هندوستان	Todda
توارگ	اعراب صحرا نورد شمال افریقا	Touareg
توبا	در مغولستان	Touba
توپی	بومیهای برزیل در امریکای جنوبی	Toupie
تونگوز	قبایل بومی شمال و مرکز سیبری	Toungouz
تلینگیت	بومیهای شمال شرقی کانادا	Thlinkit

چ Tch

چوکچی	قبایل شمال شرقی سیبری	Tchouktchi
چینوك	ملل بومی مغرب امریکای شمالی	Tchinouk
چیلوك	ازنژاد سیاه ساکنین اطراف بحرالغزال درافریقا	Tchilouk
چیلیاك	قبایل شرق سیبری و شمال ژاپون	Tchiliak

د D

دایاك	ساکنین جزیرهٔ بورنئو دراقیانوسیه	Dayak
داناکال	ساکنین سواحل سومالی افریقای شرقی	Danakal
داکوتا	بومیهای امریکا درشمال اتازونی وجنوب کانادا	Dakota

دراویدی	قسمتی از ملل هندوستان	Dravidie
دانکا	قبایل اطراف مصب نیل علیا	Denkas
جاکون	ساکنین جزائری چند در اقیانوسیه از دورگ ساکائی وما لزی	Djakoun
ذ		Z
ذولو	ملل وحشی جنوب افریقا	Zoulou
س		S
سومالی	از نژاد حبشی در افریقای شرقی	Somali
سالومون	چند جزیرهٔ از جزایر ملانزی	Salomon
ساموید	ملل سیبری شمالی	Samoyed
ساراجینکه	از قبایل سیاه سودان مرکزی	Sara-djinke
ساکائی	قبایل جنوب شرقی سیام در هند وچین	Sakaï
سانده	قبایل نیام نیام دراطراف بحرالغزال افریقا	Sandé
سلونگ	از نژاد موئیس در سواحل بیرمانی	Selong
سیو	بومیهای شمال اتازونی و اطراف رود میسی‌سی‌پی	Siou
سیرالئون	درافریقای غربی	Sierra-Léon
سینگاله	قبایل جنوب جزیره سیلان	Singhalé
سرام	یك جزیره نزدیك بورنئو (اقیانوسیه)	Ceram
شاری چاد	مرکز افریقا نزدیك دریاچه چاد	Chari-tchad
ف		F
فانگ	بومیهای ساکنین کنگو	Fang
فلاح	اعراب مسلمان مصر	Fellah
فوئژی	قبایل بومی جنوب امریکای جنوبی و تنگهٔ ماژلان	Fuegie
فیجی	دو جزیره از جزائر پولینزی	Fidgie
فون	قبایل ساکنین داهومی افریقا	Fon

فیلیپین	قسمتی از مجمع الجزائر اقیانوسیه	Philippin
ك		K
کارائیب	بومیهای گویان در امریکای جنوبی	Caraïbe
کالموك	از قبایل آلتائی در مغولستان غربی	Calmouk
کافر	همان قبایل زولو در جنوب افریقا	Cafre
کافر	در کافرستان در مشرق کشمیر	Kafer
کیرگیز	ملل شمالی و غربی چین	Kirguize
کورومبا	درسواحل مالابار درهندوستان	Kouroumba
کوریاك	ملل شمال شرقی سیبری در جنوب چوکچیها	Koriak
کیشوا	ملل بومی قسمت غربی امریکای جنوبی	Quichua
کرس	جزیرهٔ نزدیك ایطالیا	Corse
کت‌در	در افریقای غربی	Cote d'or
گ		G.
گالا	قبایلی سیاه که درسیاهستان وحبشه (افریقا) هستند	Galla
گس	بومیهای برزیل امریکای جنوبی	Gues
گیمیرا	در حبشه جنوبی	Guimira
ل		L
لاپن	در قسمت شمالی فنلاند	Lapone
لاوتی	در جنوب هند و چین بین سیام و آنام	Laotie
م		M
ماکوزی	در گویان در امریکای جنوبی	Macousis
مانگ‌باتو	درافریقای مرکزی	Mangbatou
مالاکا	شبه جزیرهٔ جنوب هند و چین	Malaca
مالابار	درجنوب غربی هندوستان	Malabar
مان یما	مرکز افریقا اطراف کنگو	Manyema

Maoris	ساکنین جزایر نوول زلاند	**مائوری**
Massaï	قبایل ازنژاد عرب و سیاه درافریقای شمالی	**ماسائی**
Malaisie	مجمع‌الجزایر هند شرقی در اقیانوسیه	**مالزی**
Mantchou	ساکن سرحدّات چین و سیبری	**مینچو**
Marschal	چندجزیره در اقیانوسیّه	**مارشال**
Mayas	بومیهای مکزیك وامریکای مرکزی	**مایاس**
Melanaisie	مجمع‌الجزایراطراف شمال شرقی استرالیا	**ملانزی**
Moïs	در سواحل آنام و فلات مکونگ	**موئیس**
Mutchikongo	درافریقای مرکزی	**موچیکونگو**
Mossi	درافریقای شمالی درجنوب شرقی سودان	**موسی**
Manganya	درافریقای جنوبی	**مانگانیا**
Maures	اعراب صحرا نورد شمال و غرب افریقا	**مور**
Moros	ساکنین جزیرهٔ مندنائو در اقیانوسیّه	**مورو**
Moqui	در مکزیك	**موکی**
Micronesie	قسمتی از جزائر اقیانوسیّه	**میکرونزی**
N		ن
Naga	در هندوچین	**ناگا**
Niam-Niam	قبایل اطراف بحر الغزال در افریقا (**سانده**)	**نیام‌نیام**
Naïr	در سواحل مالابار در هندوستان	**نائیر**
Negritto	در هندوچین و جزائر فیلیپین	**نگریتو**
Nubie	در شمال شرقی افریقا	**نوبی**
Negress	(زنگی) در شمال افریقا	**نگرس**
Negrill	در افریقای مرکزی	**نگریل**
Nilghiri	ساکنین کوهستانهای هندوستان	**نیلقیری**
Nias	جزیره‌ایست نزدیك سوماترا	**نیاس**

نوول کالدونی	جزیرهٔ کوچك از جزائر ملانزی	Nouvelle Caledonie
نوول هبرید	چند جزیره از جزایر ملانزی	« Hebride
نوول زلاند	دو جزیره در مشرق استرالیا	« Zelande
نوول گینه	جزائر شمال استرالیا	« Guinée
نیاسا	درغرب افریقا	Niassa

و V

وداه	قبایل ساکنین جزیرهٔ سیلان جنوب هندوستان	Veddah

ه H

هاوائی	از جزائر اقیانوسیّه	Havaï
هونولولو	در جزیرهٔ هاوائی	Honoloulou
هوتانتو	قبایل جنوب افریقا	Hottentot
هوپی ـ سری	قسمتی از بومیهای امریکای شمالی	Hopie-Serie

ی Y

یاکوت	قبایل ترك شمال شرقی آسیا و مرکز سیبری	Yakoute
یاهاگان	قبایل نزدیك فوئژی جنوب امریکای جنوبی	Yahagan
یاپ	یك جزیره از جزائر میکرونزی	Yape
یوروبا	قسمتی از قبایل سیاه در مرکز افریقا	Yourouba

فهرست تصاویر